

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان  
است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت  
علی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.  
(اسانامه حزب)

# شعله جاوید



## ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

دلو ۱۳۹۴ (فبروری ۲۰۱۶)

دوره چهارم

شماره (۷)

### باید وظیفه مبارزاتی عمده در کشور را قاطعانه در نظر گرفت

### ولی وظایف مبارزاتی بزرگ دیگر را نیز نباید به فراموشی سپرد

تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در یک کشور تحت سلطه امپریالیزم، نظر به شرایط مختلف به گونه های مختلف تبارز می نماید. در شرایطی که کشور با تجاوز و اشغالگری خارجی امپریالیستی و ارتجاعی مستقیم مواجه نیست، بلکه با مداخلات امپریالیستی و ارتجاعی غیرمستقیم خارجی مواجه است، تضادهای طبقاتی میان طبقات و اقسام مختلف خلقها و طبقات ارتجاعی استثمارگر وابسته به امپریالیزم جهانی، تضاد عمده را تشکیل می دهد. همچنان همین طبقات ارتجاعی دشمن عمده محسوب می شود و پیشبرد مبارزات طبقاتی علیه آنها وظیفه عمده مبارزاتی می باشد.

صفحه ۲

### پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

### با موفقیت بر گذار گردید و با موفقیت پایان یافت

دومین پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، به علت بروز یک سلسله مشکلات تکنیکی برای حزب، مدتی دیرتر از زمان معینه، با موفقیت دایر گردید و با موفقیت پایان یافت. درین پولینوم، اکثریت قریب به اتفاق اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب حضور داشتند. تمامی فیصله های پولینوم، به اتفاق آراء اتخاذ گردید و در هیچ موردی نیاز به رأی گیری به وجود نیامد.

صفحه ۴

### جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

### (شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان)

### یگانه راه حل ملی مردمی و انقلابی علیه امپریالیست های اشغالگر، رژیم دست نشانده و اشغالگران داعشی

حضور درازمدت اشغالگران امپریالیست در کشور پس از سال ۲۰۱۶ قطعی گردید. بر اساس آخرین آمار که کاخ سفید ارائه نموده است، ۹۸۰۰ تن از سربازان یانکی تا پایان سال ۲۰۱۶ از کشور خارج می شوند، اما پس از آن ۵۵۰۰ تن از سربازان در قرارگاه های داخل افغانستان مستقر خواهند ماند و بصورت دراز مدت در کشور حضور خواهند داشت.

صفحه ۶

#### در گذشت ملا محمد عمر امیر تحریک اسلامی

طالبان و تأثیرات آن بالای طالبان (صفحه ۲۰)

#### "استقبال" از موضع گیری های "جدید"

سازمان رهایی افغانستان (صفحه ۸)

#### دو گزارشی از درگیری های شدید میان جناح های مختلف

طالبان در ولسوالی شیندند ولایت هرات (صفحه ۲۳)

#### نقد مرانامه "نهضت آینده افغانستان"

(صفحه ۱۹)

## باید وظیفه مبارزاتی عمده در کشور را قاطعانه در نظر گرفت

### ولی وظایف مبارزاتی بزرگ دیگر را نیز نباید به فراموشی سپرد

می تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر طالبان نیرویی نیست که جنگ شان علیه اشغالگران یک جنگ پیگیر و قاطع باشد و مدام خطر سازش و تبانی و یا به عبارت دیگر خطر تسلیمی و تسلیم طلبی آن‌ها در قبال اشغالگران امپریالیست وجود خواهد داشت.

**دلیل دوم:** نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مورد خواست طالبان یک نظام نیمه مستعمراتی است. برقراری مجدد نظام آن‌ها حداکثر خواهد توانست افغانستان را از حالت مستعمراتی به حالت نیمه مستعمراتی بیندازد، اما نمی تواند استقلال حقیقی کشور و آزادی ملی مردمان کشور را تأمین نماید. بنابراین جنگ طالبان یک جنگ مقاومت همه جانبه نیست و نمی تواند باشد.

**دلیل سوم:** طالبان از لحاظ طبقاتی نماینده بخشی از طبقات فیودال و بورژواکمپرادور در کشور هستند. این موقف طبقاتی آن‌ها از یک طرف پیوندهای طبقاتی آن‌ها با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را نشان می دهد و از جانب دیگر تناقض منافع طبقاتی آن‌ها با منافع طبقاتی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و حتی بورژوازی ملی را. ازین لحاظ طالبان از لحاظ ماهیت طبقاتی در ضدیت با ماهیت طبقاتی نیروهای انقلابی قرار دارند و این ضدیت در تمامی حالات، حتی در شرایط مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری خارجی، در سطوح و درجات مختلف عمل می نماید و نمی تواند عمل نکند.

**دلیل چهارم:** طالبان نیرویی است که به شدت آغشته به شوونیسم طبقات حاکمه ملیت پشتون و حامل و عامل نیرومند ستم ملیتی بر ملیت‌های غیر پشتون است.

امپریالیست شان بصورت درازمدت در افغانستان ماندنی هستند، تأکید روی این وظیفه مبارزاتی عمده بیشتر از پیش اهمیت کسب نموده است.

اولاً باید بصورت دقیق توجه داشت که وظیفه مبارزاتی عمده وظیفه ای است که باید همیشه در صدر وظایف مبارزاتی قرار داشته باشد و نباید نظراً و عملاً عمدگی آن به فراموشی سپرده شود. ثانیاً باید بصورت شفاف و روشن متوجه بود که تضاد عمده، علیرغم اهمیت درجه اول و محوری آن، فقط یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی است و تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد. به عبارت دیگر وظیفه مبارزاتی عمده فقط یکی از وظایف مبارزاتی بزرگ است و وظایف مبارزاتی بزرگ دیگری نیز وجود دارند که گرچه غیر عمده هستند، ولی همچنان بزرگ باقی می مانند و نمی توان آن‌ها را به فراموشی سپرد. یقیناً اجرای این وظایف باید در پیوند و در تابعیت از اجرای وظیفه مبارزاتی عمده پیش برده شود. یعنی در اجرای این وظایف می توان - و باید - بخاطر مصالح عمومی وظیفه مبارزاتی عمده انعطاف‌های مبارزاتی لازم و ضروری را مورد اجرا قرار داد. اما به فراموشی سپردن کامل و کلی این وظایف چیزی است که نمی توان - و نباید - به آن تن داد، زیرا که غیر علمی، غیر دیالکتیکی و مبتنی بر تسلیم طلبی طبقاتی است.

مثلاً طالبان نیرویی است که علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده آن‌ها می جنگد. تا این جا نمی توان - و نباید - با آن‌ها عمدتاً هم‌نوایی نشان داد. اما مواضع ما در قبال طالبان نمی تواند - و نباید - صرفاً مبتنی بر این هم‌نوایی باشد، بلکه در درجه دوم ناهم‌نوایی‌ها را نیز باید در نظر گرفت. دلایل آن بسیار روشن و واضح است.

**دلیل اول:** طالبان نیرویی است که در بدو امر کمک‌های مستقیم قدرت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی در منطقه و کمک‌های غیر مستقیم ابر قدرت و قدرت امپریالیستی مذکور در تشکیل، تقویت و قدرت‌گیری شان نقش بسیار مهمی بازی کرد. ازین جهت همیشه زمینه برای سازش و تبانی میان طالبان و امپریالیست‌های اشغالگر مذکور

تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، نظر به شرایط مختلف به گونه های مختلف تبارز می نماید.

در شرایطی که کشور با تجاوز و اشغالگری خارجی امپریالیستی و ارتجاعی مستقیم مواجه نیست، بلکه با مداخلات امپریالیستی و ارتجاعی غیرمستقیم خارجی مواجه است، تضادهای طبقاتی میان طبقات و اقشار مختلف خلق‌ها و طبقات ارتجاعی استثمارگر وابسته به امپریالیسم جهانی، تضاد عمده را تشکیل می دهد. همچنان همین طبقات ارتجاعی دشمن عمده محسوب می شود و پیشبرد مبارزات طبقاتی علیه آنها وظیفه عمده مبارزاتی می باشد.

اما در شرایطی که کشور، مثل افغانستان کنونی، مستقیماً مورد تجاوز و اشغالگری خارجی قرار دارد، تضاد ملی با متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی مزدور و دست‌نشانده آن‌ها تضاد عمده کنونی آن کشورها را تشکیل می دهد. همچنان اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان دشمن عمده محسوب می شوند و وظیفه مبارزاتی عمده نیز مقاومت علیه متجاوزین و اشغالگران و خائنین ملی مزدور و دست نشانده آن‌ها می باشد. طبعاً هر دشمن خارجی متجاوز و اشغالگر امپریالیست یا ارتجاعی دیگر، ولو اینکه مثل داعش در تخصیص خونین علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان قرار داشته باشند، نیز جزئی از دشمن عمده کشور و مردمان کشور محسوب می گردد و مبارزه و مقاومت علیه آن نیز جزئی از وظیفه مبارزاتی عمده می باشد. اکنون که به روشنی مشخص شده است که اشغالگران امپریالیست امریکایی و اکثریت قریب به اتفاق متحدین

**دلیل پنجم:** طالبان به شدت آغشته به شوونیزم مردسالار فیودالی و حامل و عامل نیرومند ستم جنسیتی بر زنان هستند.

**دلیل ششم:** طالبان در میان حلقات معینی از نیروها و قدرت‌های ارتجاعی منطقه حامی و پشتیبان دارند. و غیره و غیره.

ناگفته روشن است که هیچ نیروی سیاسی انقلابی نمی‌تواند - و نباید - مسایل بزرگ بر شمرده در فوق را نادیده بگیرد، مگر اینکه یک‌سره از موجودیت مستقل و مبارزات مستقل خود بگذرد و عملاً خود را منحل سازد. واضح است که چنین حالتی غیر از تسلیم طلبی طبقاتی چیز دیگری نخواهد بود. در واقع ما بدون پیشبرد مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک معینی در عرصه‌های برشمرده در فوق نه می‌توانیم - و نه خواهیم توانست - بطور موفقانه به سوی برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی دست‌نشانده شان پیشروی نماییم. در واقع به همین جهت است که پیشبرد موفقانه شعار تدارک برای برپایی و پیشبرد چنین جنگی از یک‌جهت مستلزم پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی معینی علیه طالبان است و بدون پیشبرد این مبارزات نخواهیم توانست مسیر مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد موفقانه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را با اصولیت و موفقیت طی نماییم و از مرحله تدارک به مرحله برپایی و پیشبرد جنگ گام بگذاریم.

اما ما باید تجربه تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های گذشته و حال نیروها و افراد سابقاً منسوب به جنبش چپ افغانستان و سایر تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان در قبال اشغال‌گران و رژیم را قاطعانه مدنظر بگیریم. این نیروها و افراد در واقع با توجه به خصایل شش‌گانه و خصایل مشابه دیگر در وجود طالبان بطرف تسلیمی

و تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی کشانده شده و کشانده می‌شوند و حامل و عامل تسلیمی و تسلیم طلبی ملی هستند. آن‌ها در واقع نظراً و عملاً فراموش می‌کنند که علیرغم موجودیت خصایل ارتجاعی شش‌گانه و خصایل مشابه دیگر در وجود طالبان، تضاد عمده جامعه تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی است و وظیفه عمده مبارزه نیز مبارزه و مقاومت علیه آن‌ها و نه طالبان یا نیروی مقاومت کننده دیگر.

بنابراین ما نباید مبارزه علیه خصایل ارتجاعی طالبان را آنقدر برجسته سازیم که عملاً این مبارزه به وظیفه عمده مبارزاتی بدل گردد و عملاً مبارزه و مقاومت علیه دشمن عمده به فراموشی سپرده شود و یا حتی اهمیت درجه دوم پیدا نماید. در واقع به همین جهت است که نباید تفاوت کیفی میان وظایف مبارزاتی در قبال داعش با وظایف مبارزاتی در قبال طالبان نادیده گرفته شود. داعش یک دشمن اشغال‌گر ارتجاعی خارجی است و مشابه با اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانده‌گان شان آماج جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌باشد.

اما طالبان با وجودی که برای تبدیل افغانستان از یک کشور مستعمراتی به یک کشور نیمه مستعمراتی می‌جنگد و یک نیروی مقاومت کننده ارتجاعی است، اما در هر حال یک نیروی مقاومت کننده و یک نیروی داخلی است. بنابراین این نیرو نمی‌تواند آماج مستقیم جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تلقی گردد. به عبارت دیگر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در اصل علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده شان متوجه است و نه طالبان.

اما در عین حال باید در قبال حملات سرسختانه ضد کمونیستی و ضد انقلابی طالبان نیز هوشیاری ذهنی و آمادگی عملی داشت. تا آن جایی که آن‌ها علیه اشغال‌گران امپریالیست، خائنین ملی دست‌نشانده آن‌ها و داعشیان می‌جنگند باید با آن‌ها هم‌نوایی نشان داد، ولی تا آن جایی که آن‌ها انحصارطلبانه علیه ما، سایر انقلابیون و توده‌های آگاه دست به تهاجم و سرکوب‌گری بزنند، باید علیه شان ایستاد و از حقوق و وظایف عمده ملی دموکراتیک نوین خود، سایر انقلابیون و توده‌های مردم در مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانده‌گان شان و سایر نیروهای اشغال‌گر خارجی، قاطعانه

و نظر به توان بصورت مسلحانه یا غیر مسلحانه دفاع کرد. برعلاوه هم‌نوایی با طالبان صرفاً تا آنجایی خواهد بود که آن‌ها به جنگ علیه اشغال‌گران و دست‌نشانده‌گان شان ادامه دهند. ولی مادامی که در قبال آن‌ها بصورت مستقیم یا غیرمستقیم از خود تسلیم‌طلبی نشان دهند و بخواهند شوق سهم‌گیری در قدرت رژیم پوشالی را در سر به پروانند، باید با استفاده از هر وسیله اصولی و ممکن علیه شان ایستادگی به خرج داد. بدتر از آن مادامی که گروه‌ها یا حتی گروه‌های معینی از طالبان، یا حتی با احتمال بسیار ضعیف همه شان، از در تسلیمی در قبال اشغال‌گران درآیند، دیگر مسلم و روشن است که آن‌ها به بخشی از دشمن عمده کشور و مردمان کشور مبدل شده‌اند و آماج جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خواهند بود.

یک موضوع قابل توجه دیگر در مورد طالبان این است که هم اکنون تعداد زیادی از نیروها و افراد جنگ‌جوی ارتجاعی خارجی در صفوف نیروهای جنگی آن‌ها موجود هستند. ما این نیروها و افراد را نیروها و افراد بالقوه داعشی محسوب می‌نماییم؛ زیرا به محض مساعد شدن شرایط و یا گیر ماندن شان در محاصره، مثلاً آغاز و پیشرفت مذاکرات صلح میان طالبان و رژیم، آن‌ها یک‌بار دیگر بیرق سیاه داعش را برخواهند افراشت و بیرق سفید طالبان را مجدداً پایین خواهند کشید و طبعاً نیروهای دیگری از میان طالبان را نیز بطرف خود خواهند کشید. ما باید درین مورد افشاگری‌های لازم را به عمل آوریم.

یک موضوع قابل توجه دیگر در مورد طالبان این است که آن‌ها بعد از افشا شدن درگذشت ملا عمر به چند پارچه تقسیم شده و جنگ‌های داخلی در میان شان را شعله‌ور ساخته‌اند. در واقع این وضعیت، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان را، علیرغم وضعیت فوق‌العاده بحرانی شان در افغانستان، امیدوار ساخته است تا از طریق مشتعل نگاه داشتن شعله‌های

خارجی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، مبارزات مستقل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مائوئیست های بیرون از حزب و سایر انقلابیون کشور است، که باید مستقلانه پیش برده شود تا بتواند درفش مقاومت مستقل انقلابی را در کارزار خونین افغانستان بلند نماید و در قدم اول ضعف کنونی جنبش انقلابی کشور، یعنی عدم حضور این جنبش در میدان کارزار جنگ مقاومت ضد اشغالگران و دست نشاندهگان شان، را مرفوع سازد.

دم دست دوستان پاکستانی شان باشد، در مذاکرات صلح با رژیم پوشالی، که طبعاً همانند "نشست چهارجانبه هماهنگی..." تحت نظارت دولت های پاکستان، امریکا و چین پیش خواهد رفت، شرکت نماید و عاقبت به بخشی از رژیم پوشالی دست نشانده اشغالگران امپریالیست، یعنی به بخشی از دشمن عمده کشور و مردمان کشور، تبدیل گردد. این خطری است که احتمال وقوع آن واقعاً زیاد به نظر می رسد. درین مورد نیز باید افشاگری های لازمه به عمل آید.

در یک کلام، پیشبرد مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، خابین ملی دست نشانده شان و سایر اشغالگران

این جنگ ارتجاعی خانمان سوز داخلی و دامن زدن بیشتر به آن، تسلیم طلبی در میان بخش های ضعیف تر طالبان را دامن زده و آن ها را بطرف خود بکشاند. ما باید درین مورد نیز افشاگری های لازمه را به عمل آوریم.

علاوه برین ها، این احتمال قویاً وجود دارد که با وارد آمدن فشار توسط دولت های پاکستان، امریکا و چین بالای طالبان، از طریق تطبیق برنامه های ریخته شده توسط "نشست چهارجانبه هماهنگی..." میان نمایندگان دولت های امریکا، چین، پاکستان و رژیم پوشالی کابل، بخشی از طالبان که به اصطلاح

## پولینوم دوم کمیته مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

### با موفقیت برگزار گردید و با موفقیت پایان یافت



محافل ۷ قوس را دایر نمایند. سر از همین سال برای تجلیل از قربانی های جانباختگان جنبش در روز ۷ قوس همه ساله باید اعلامیه ای منتشر گردد.

.....

**چهارم** - اخیراً دوتن ار هواداران

گفت که این حرکت، اولین سنگ بنای احیای وسیع جریان دموکراتیک نوین کشور محسوب می گردد. بنابراین ضروری است که در سال های آینده نیز تجلیل از ۱۳ میزان ادامه یابد. اما با توجه به ضرورت هرچه بیشتر تمرکز مبارزاتی روی تجلیل سالانه از ۱۳ میزان، با توجه به نزدیکی فاصله زمانی میان ۱۳ میزان و ۷ قوس و با توجه به نامناسب بودن تاریخ ۷ قوس برای تدویر محافل برگزاری روز جانباختگان جنبش، پولینوم فیصله نمود که:

۱ - کارزار برگزاری محافل ۱۳ میزان و ۷ قوس در آینده با هم ادغام گردد؛ به قسمی که روز ۱۳ میزان به عنوان روز بنیادگذاری جنبش م ل م و جنبش دموکراتیک نوین کشور باید همه ساله با برگزاری محافل تجلیل گردد و در عین حال در همین محافل یاد جانباختگان جنبش نیز تازه گردد و قربانی های آن ها مورد تجلیل قرار بگیرد.

۲ - برنامه برگزاری محافل ۷ قوس در داخل کشور سر از همین سال جاری لغو می گردد. هواداران حزب در خارج از کشور می توانند در صورت امکان در همیاری با همکاران شان

دومین پولینوم کمیته مرکزی دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، به علت بروز یک سلسله مشکلات تخنیکی برای حزب، مدتی دیرتر از زمان معینه، با موفقیت دایر گردید و با موفقیت پایان یافت. درین پولینوم، اکثریت قریب به اتفاق اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب حضور داشتند. تمامی فیصله های پولینوم، به اتفاق آراء اتخاذ گردید و در هیچ موردی نیاز به رأی گیری به وجود نیامد.

درین جا مختصراً چند فیصله از مهم ترین فیصله های این پولینوم را برمی شماریم:

.....

**دوم** - پیشبرد کارزار تجلیل از روز بنیادگذاری جنبش کمونیستی م ل م و جنبش دموکراتیک نوین کشور تحرک تازه ای نه تنها در سطح حزب بلکه در حد معینی در سطح منسوبین جریان دموکراتیک نوین کشور نیز به وجود آورد. می توان

حزب در خارج از کشور یک سند رویزیونیستی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اوکیانی انتشار داده و با اعلام گسست از حزب، خود را «جمعی از کمونیست‌های انقلابی افغانستان» نامیده اند.

با توجه به اینکه این سند عمدتاً مباحث تازه ای در بر ندارد و متن آن بصورت عمده تکرار همان مباحث درونی قبلی این دوتن است و با توجه به اینکه در این سند هیچگونه پاسخی به مباحث قبلی درونی حزب در مورد مواضع پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی این دوتن وجود ندارد، پولینوم فیصله نمود که:

در پاسخ به این سند پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی برای فعلاً کافی است که اسناد بحثی درونی قبلی با این دو تن که طی چندین شماره از نشریه درونی مرکزی حزب منتشر گردیده بود بصورت وسیع انتشار یابد.... (\*)

**دوازدهم -** پس از کنگره سراسری دوم حزب، توجه حزب بیشتر از پیش به مسایل داخلی افغانستان و مسایل جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان معطوف گردیده است. در چنین وضعیتی باید جداً متوجه خطر کم توجهی نسبت به روابط بین‌المللی حزب باشیم.... کاملاً ضروری است که به کارویکار تبلیغ و ترویج متقابل اسناد حزب در سطح بین‌المللی و اسناد بین‌المللی در درون حزب و در میان کل جنبش کمونیستی م ل م افغانستان بیشتر از پیش توجه نماییم و رفقای بیشتری را در کار ترجمه اسناد مهم حزب به انگلیسی و اسناد بین‌المللی مهم م ل م

به دری یا پشتو درگیر سازیم.... یکی از نیازمندی‌های مهم فعالیت‌های بین‌المللی ما در حال حاضر تأمین ارتباط نسبتاً منظم با گروه‌های مائوئیستی تازه تشکیل شده ایرانی و امریکایی است.

**پانزدهم -** چند سال قبل دوتن از نمایندگان حزب با مسئولین هواداران حزب در اروپا جلسه مشترکی تشکیل دادند و در آن جلسه فیصله کردند که باید یک کمیته هماهنگی میان واحدهای محلی مختلف هواداران حزب در کشورهای مختلف اروپایی تشکیل گردد. اما متأسفانه این فیصله بنا به غیر فعال بودن و ناپیگیری بودن دوتن از مسئولین هواداران حزب در اروپا در اجرای این فیصله، که ناشی از گرایشات پسا م ل م آن‌ها بوده است، نتوانست در طی چند سال گذشته در عمل بخوبی تطبیق گردد. اکنون که آن‌ها از حزب کنار رفته اند، ما می‌توانیم تمامی هواداران حزب در اروپا را از طریق ایجاد یک کمیته هماهنگی میان واحدهای محلی آن‌ها در کشورهای مختلف اروپایی، در سطح کل اروپا بصورت هماهنگ تنظیم نماییم. این خواستی است که توسط هواداران حزب در ایتالیا، در جلسه مشترک نماینده حزب با آن‌ها، مطرح گردیده است.

فعال ساختن و منظم ساختن هرچه بیشتر هواداران حزب در اروپا بخصوص بخاطر حضور نسبتاً سنگین مائوئیست‌های کشورهای مختلف غیر اروپایی در آن و فعال شدن احزاب و سازمان‌های مائوئیست خود کشورهای اروپایی، خیلی ضروری و مهم است و از این جهت قاره اروپا پشت جبهه مهمی برای حزب و انقلاب افغانستان محسوب می‌گردد. هماهنگی مبارزاتی واحدهای محلی مختلف هواداران حزب در کشورهای مختلف اروپایی نه تنها باعث تحکیم و گسترش بیشتر از پیش هواداران حزب در آن قاره می‌شود، بلکه می‌تواند فعالیت‌های بین‌المللی حزب را قویاً عمق و گسترش بخشد و حزب را قادر سازد که خدمات ارزنده تر و بیشتری برای جنبش کمونیستی بین‌المللی انجام دهد.

**هفدهم -** تجلیل از پنجاهمین سالگرد تأسیس جنبش در منطقه شماره چهارم یک گام مقدماتی امیدوارکننده در جهت ایجاد یک واحد منطقه‌ی حزبی جدید در داخل کشور است. پولینوم تأکید کرد که این گام مقدماتی امیدوارکننده باید با جدیت تعقیب گردد و تلاش صورت گیرد که در قدم اول واحد منطقه‌ی حزبی مذکور، ولو در یک سطح حداقل، ایجاد گردد و سپس برای استحکام و گسترش فعالیت‌های حزبی و جریانی در منطقه تلاش به عمل آید.

**نوزدهم -** طبق مندرجات اساسنامه حزب، هر پولینوم کمیته مرکزی حزب می‌تواند در صورت ضرورت در ترکیب اعضای کمیته مرکزی، اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی و همچنان اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی تغییراتی ایجاد نماید. به همین جهت روی ضرورت و عدم ضرورت ایجاد این تغییرات در پولینوم مکث گردید. پولینوم فیصله نمود که فعلاً ایجاد این تغییرات بصورت گسترده در ترکیب دفتر سیاسی کمیته مرکزی و ترکیب کمیته مرکزی حزب ضروری نیست و تنها جاگزین ساختن یک رفیق بحيث عضو علی‌البدل کمیته مرکزی به عوض رفیق پناهنده شده به خارج، کفایت می‌کند. همچنان پولینوم فیصله نمود که فعلاً گسترش دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و افزایش تعداد اعضای دفتر سیاسی، اعضای کمیته مرکزی و اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی نیز ضروری نمی‌باشد.



## جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ( شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان )

یگانه راه حل ملی مردمی و انقلابی علیه امپریالیست‌های اشغالگر، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران داعشی



حضور دراز مدت اشغالگران امپریالیست در کشور پس از سال ۲۰۱۶ قطعی گردید. بر اساس آخرین آمار که کاخ سفید ارائه نموده است، ۹۸۰۰ تن از سربازان یانکی تا پایان سال ۲۰۱۶ از کشور خارج می‌شوند، اما پس از آن ۵۵۰۰ تن از سربازان در قرارگاه‌های داخل افغانستان مستقر خواهند ماند و بصورت دراز مدت در کشور حضور خواهند داشت.

آخرین گفته‌های بارک اوباما که از طریق تلویزیون دولتی آمریکا پخش گردید، با شور و اشتیاق زیاد از طرف رژیم دست‌نشانده مورد استقبال قرار گرفته است.

قبل برین گویا قرار بود تا یک‌هزارتن از سربازان اشغال‌گر آمریکایی حضور دراز مدت اشغالگرانه در کشور داشته باشند تا به اصطلاح تأمین امنیت سفارت آمریکا در کابل و کمک به رژیم دست‌نشانده را برعهده داشته باشند. اما حسب فیصلهٔ اخیر کنگرهٔ آمریکا قرار برین است تا پس از سال ۲۰۱۶ این تعداد به ۵۵۰۰ تن افزایش یابد که نه تنها تأمین امنیت سفارت آمریکا در کابل بلکه کمک به رژیم دست‌نشانده را برعهده داشته باشند. این نیروها که در پایگاه‌های نظامی معینی در کشور مستقر خواهند ماند عمدتاً از نیروهای جنگی رویاروی به حامیان جنگی پشت جبهه برای رژیم مزدور بدل خواهند شد، اما در عین حال در صورت ضرورت وظایف مستقیم جنگی را نیز می‌توانند برعهده بگیرند.

از هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ که سرآغاز جنگ تجاوزکارانه نیروهای اشغالگر امپریالیستی و شرکای بین‌المللی اش بر افغانستان است، تاکنون به وضاحت دیده شده که خواست اشغالگرانهٔ نیروهای متجاوز امپریالیستی بر افغانستان غیر از خانه خرابی و دربرداری اکثریت توده‌های ستمدیده، به کرسی نشانیدن رژیم مزدور و بی‌اراده و امضاء پیمان‌های استراتژیک با کشورهای امپریالیستی،

حاکمیت جمهوری داودخانی نیز از طریق توسل به جنگ بود که ختم گردید. سپس اوضاع افغانستان برای مدت بیش از یک دهه با مبارزات مسلحانه علیه قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی و رژیم دست‌نشانده شان، تا سرحد بیرون راندن نیروهای اشغالگر از کشور رقم خورد. فروپاشی حاکمیت رژیم داکترنجیب با فروپاشی نیروهای مسلح این رژیم ممکن گردید و انتقال قدرت به نیروهای ارتجاعی اسلامی جهادی و خانه‌جنگی‌های مفرط ارتجاعی میان آن‌ها نیز توسط نقش مرکزی جنگ و نیروهای مسلح، معین و مشخص گردید. ظهور امارت اسلامی طالبان و پیشروی‌های مداوم شان و سپس مسلط شدن آنها بر بخش‌های عظیم کشور با توسل به جنگ صورت گرفت و سرانجام، اشغال کشور توسط قوای ۴۹ کشور امپریالیستی به سرکردگی امپریالیزم لجام‌گسیختهٔ آمریکا و روی کار آوردن رژیم مزدور و دست‌نشانده، از طریق تحمیل یک جنگ غارتگرانه و تجاوزکارانه بالای افغانستان متحقق گردید.

هنوز سلطهٔ اشغالگرانهٔ نیروهای امپریالیستی به پایان نرسیده که اشغالگری دیگری تحت نام "داعش" در اواسط سال ۲۰۱۵ با توسل به جنگ در افغانستان سربلند نمود.

امضاء پیمان ننگین استراتژیک و پیمان ننگین امنیتی و سپردن پایگاه‌های نظامی در داخل خاک کشور به اشغالگران امپریالیست آمریکا و جابجایی نمایشی قوای اردوی رژیم با نیروهای اشغالگر تحت نام "واگذاری مسئولیت تأمین امنیت"، چیز دیگری به بار نیآورده است.

تاریخ از سالیان دراز، به اثبات رسانده که مردمان هیچ کشور تحت اشغال توسط قوت‌های متجاوز خارجی، بدون توسل به مقاومت ملی مسلحانه، نتوانسته‌اند و نمی‌توانند راه دیگری برای حصول استقلال سیاسی و آزادی‌های مدنی شان داشته باشند.

صدر مائوتسه دون به صراحت یادآوری نموده است که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میشود». وقتی به تاریخ پرفراز و نشیب مبارزات طبقاتی و ملی افغانستان می‌نگریم بخوبی می‌بینیم که هرگونه تغییر و تحول در حاکمیت‌های متفاوت سیاسی از ازمینه دور تا به امروز از طریق توسل به جنگ عملی شده است: در ۷ آگست ۱۸۳۹ میلادی زمانی که استعمار کهن کار برتانیه بر افغانستان حمله نمود و شاه شجاع اول را بر اریکه قدرت نصب کرد، طرد سلطهٔ استعماری از طریق مبارزات مسلحانه ممکن گردید. سقوط دولت امانی و روی کار آمدن سقوی‌ها و استقرار حاکمیت خاندان طلائی تماماً با استفاده از نیروی قهر و به کار بردن نیروهای مسلح و توسل به جنگ صورت گرفته است. کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ نیز با تکیه بر همین اصل بود که به عمر نظام سلطنتی افغانستان خاتمه داد و سپس در هفت ثور ۱۳۵۷

این جنگ‌ها از لحاظ تاکتیکی و استراتژیکی در برهه‌های متفاوت تاریخی دارای ماهیت‌های متفاوتی می‌باشد. جنگ‌های افغان - انگلیس برای طرد سلطه استعماری از کشور جنگ‌های ضد استعماری ای بود که توانست در سال ۱۹۱۹ به استرداد استقلال سیاسی افغانستان منجر گردد. جنگ علیه سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی، جنگ مقاومت وسیعی بود که توانست بر اشغال کشور نقطه پایان نهد. جنگ‌های ارتجاعی داخلی میان نیروهای متفاوت جهادی جنگ‌های خانمانسوزی بود که دمار از روزگار مردم در آورد.

و اما جنگ کنونی علیه قوت‌های متجاوز و اشغالگر و رژیم دست‌نشانده شان و همچنان اشغال‌گران داعشی باید یک جنگ ملی مردمی و انقلابی باشد، زیرا مردمان تحت ستم این سرزمین بدون توسل به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ( شکل مشخص کنونی جنگ خلق) علیه قوای اشغالگر و رژیم پושالی و اشغالگران مرتجع داعشی نمی‌توانند به خواست‌های برحق خویش دست یابند. مردمان دربند افغانستان بدون به کار بردن نیروی قهری و بدون استفاده از نیروهای مسلح خویش نمی‌توانند و نخواهند توانست به قدرت سیاسی دست یابند.

به یقین کامل رهبری جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) در افغانستان، مسئولیتی است که بر عهده انقلابیون کشور و مشخصاً حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قرار دارد و باید برای آن تمامی تدارکات لازمه روی دست گرفته شود. ضعف تمامی کمونیست‌های کشور در لحظه فعلی در جامعه عمدتاً با ضعف نظامی و فقدان نیروهای مسلح متعلق به خودشان رقم می‌خورد، وضعی که باید به هر قیمت بصورت اصولی بر آن فایق آمد.

در شرایط کنونی که مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی وظیفه عمده مبارزاتی را تشکیل می‌دهد، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور کل و تدارک برای برپایی و پیشبرد آن بصورت مشخص کنونی

محور عمده مبارزات ما را تشکیل می‌دهد. بدین اساس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مکلف است تا در چوکات مقاومت عمومی، برای هماهنگی مبارزات میان تمامی نیروها و شخصیت‌های ضد اشغالگران و ضد رژیم دست‌نشانده و ضد اشغال‌گران داعشی سعی و تلاش پیگیر به عمل آورد. یقیناً در صدر این برنامه، تحقق عملی طرح اتحاد وسیع سایر نیروها و شخصیت‌های ملی، دموکرات ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع با حزب برای همسوئی هرچه بیشتر و بهتر مقاومت عمومی حتمی است. مسلم است که در مرکز این طرح اتحاد وسیع، تحقق عملی طرح مائوئیست‌های بیرون از حزب با حزب قرار دارد. در اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به صراحت آمده است که:

« درفش حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، درفش وحدت دهنده تمامی مائوئیست‌های کشور است. »

بنابراین باید بکوشیم که این وحدت و اتحاد هرچه اصولی‌تر و سازنده‌تر عملی گردد و ضعف موجود جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) کشور و همچنان ضعف جنبش ملی - دموکراتیک نوین مرفوع گردد.

ما از تمامی نیروها و شخصیت‌های کمونیست، ملی و دموکرات کشور می‌طلبیم که در چوکات مقاومت عمومی علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی، هم‌گام و هم‌صدا گردند.

صدر مائوتسه دون به صراحت یادآوری نموده که:

« وظیفه مرکزی و عالی‌ترین شکل انقلاب، کسب قدرت به وسیله نیروهای مسلح یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی در همه جا ... صادق است. »

تاریخ مبارزات برحق کشور به خوبی این گفته را به اثبات رسانیده است و کمونیست‌ها راه دیگری جز توسل به جنگ و تدارک هرچه بهتر و وسیع‌تر برای برپایی و پیشبرد آن ندارند. دلیل این امر بسیار واضح است. در امر سلطه و حاکمیت بر یک کشور و در ساختمان دولت، نیروهای مسلح در مرکز تمامی نهادهای دیگر قرار دارد و بدست آوردن سلطه و حاکمیت بر یک کشور و سرنگونی یک دولت، بدون در هم شکستن این نهاد مرکزی که لازمه اش توسل به جنگ است، ممکن نیست. بدین جهت است که صدر مائوتسه دون با قدرت و صلابت اعلام نمود که:

« قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میشود. »

مشی استراتژیک مبارزاتی حزب ما برای دفع تجاوز و قطع سلطه امپریالیست‌ها از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده شان و اشغالگران مرتجع داعشی، برپایی و پیشبرد جنگ خلق است. جنگ خلق، جنگ توده‌های مردم، عمدتاً دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب پیشاهنگ پرولتری است. جنگ خلق، جنگ طولانی و متکی بر ایجاد، تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی است و انقلاب عملیه ای است آگاهانه که بدون سازماندهی و رهبری توده‌های مردم و در یک کلام بدون در دست داشتن سلاح‌های مورد نیاز برای برپایی و پیشبرد و به فرجام رساندن اصولی و موفقیت آمیز آن ممکن نیست. این سلاح‌های مورد نیاز برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان عبارت‌اند از:

- ۱) حزب کمونیست (مائوئیست)
- ۲) ارتش توده‌ئی
- ۳) جبهه متحد ملی

در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آمده است:

« جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است که نیروی انقلابی نظامی توده‌یی آغازگر آن بوده و بر بستر آن رشد و تکامل نموده و به یک ارتش انقلابی توده‌یی عمدتاً دهقانی مبدل می‌گردد. »

هرقدر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) سیر رو به رشد داشته باشد و هر قدر پایگاه‌های انقلابی استحکام و گسترش بیشتری حاصل نماید، امکانات بیشتری برای تقویت و گسترش جبهه متحد ملی فراهم می‌گردد.

معهداً حزب کمونیست مکلف است حتی قبل از برپایی جنگ خلق (جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در شکل مشخص کنونی) و برقراری پایگاه‌های انقلابی، از هر امکان اصولی و انقلابی برای همکاری‌های جبهه‌یی و فعالیت‌های مبارزاتی ائتلافی مشترک با نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در خدمت به فعالیت‌های تدارکی برای

به صورت مشخص در جریان عمل و طبق اوضاع و شرایط خاص روشن می‌گردد، ولی ضرورت پیشبرد آن انصراف ناپذیر است.

ما یقین کامل داریم که درین راه تنها نخواهیم بود. در هر حال ما برای تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی تمامی سعی و تلاش خویش را خواهیم نمود؛ زیرا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) یگانه راه حل اصولی و انقلابی علیه امپریالیست‌های اشغالگر، رژیم دست‌نشانده و اشغالگران داعشی میباشد.

بر پایی جنگ خلق (جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در شکل مشخص کنونی) فعالانه استفاده نموده و در پیشاپیش مبارزات مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی (مبارزات مشترک ضد اشغالگران و دست‌نشانده‌گان شان در شکل مشخص کنونی) قرار داشته باشد.

این همکاری‌های جبهه‌وی و فعالیت‌های مبارزاتی مشترک ائتلافی باید بر دو پایه اصلی استوار باشد:

- ۱) مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع - مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و دست‌نشانده‌گان شان در شکل مشخص کنونی ...
- ۲) قبول موجودیت حزب کمونیست (مائوئیست) و به رسمیت شناختن استقلال ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن.

محور عمده جبهه متحد در شرایط کنونی که مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خابین ملی دست‌نشانده شان وظیفه عمده مبارزاتی محسوب می‌گردد، مقاومت ملی علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده است. درین چهارچوب حزب کمونیست (مائوئیست) مکلف است برای همسویی و هماهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت‌های ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده در چوکات مقاومت عمومی سعی و تلاش پیگیر به عمل آورد. چگونگی این تلاش و مبارزه

**به ادامه گذشته:**

## “استقبال”

# از موضعگیری‌های “جدید” سازمان رهایی افغانستان



## ملاحظات دیگری در مورد رویزونیسم مسلط بر سازمان رهایی:

۱- رهبران کنونی سازمان رهایی ادعا دارند که داکتر فیض در زمان حیاتش در شماره دوم “مشعل رهایی” علیه “اشتباهات” شماره اول مشعل رهایی موضع‌گیری نموده و نوشته مفصلی را ترتیب نموده بود که متأسفانه فرصت نیافت آن را منتشر سازد. این ادعا در اسناد منتشره توسط “سازمان انقلابی...” نیز مطرح گردیده است. درین مورد باید گفت که: رهبران کنونی سازمان رهایی نمی‌توانند ادعا کنند - و ادعا هم نمی‌کنند - که مسوده یا متن تصویب شده شماره دوم مشعل رهایی یکجا با مرگ داکتر فیض در سال ۱۳۶۵ (سال ۱۹۸۶) از بین رفته است. بنابراین باید پرسید که اگر چیزی بنام شماره دوم مشعل رهایی و آنهم به عنوان یک نقد از شماره اول مشعل رهایی موجود بوده باشد، چرا این نقد تا حال حتی بصورت درون سازمانی منتشر نگردیده است، چه رسد به این که بصورت وسیع

داشته بوده باشد و توسط رهبران فعلی سازمان رهایی مخفی شده باشد یا از بین برده شده باشد، باید دید که دلیل این مخفی سازی یا نابود سازی چه بوده است؟ در واقع هیچ دلیل دیگری نمی‌توانسته وجود داشته باشد، جز اینکه رهبران جدید و در قدم اول فرد اول رهبری جدید با مواضع مطرح شده در آن نقد یا حداقل بخش‌های مهمی از آن مخالفت داشته است و به همین دلیل یا آن را تا حال مخفی نگه داشته و یا کلاً از بین برده است. در چنین صورتی می‌توان گفت که این شخص و اشخاص دور و بر نزدیکش جفای بزرگتر از جفای خان محمد سمیع در حق داکتر فیض مرتکب گردیده اند. به این معنا که خان محمد سمیع داکتر

منتشر گردیده باشد؟ از دو حالت بیرون نیست. یا این نقد اصلاً وجود نداشته است و یا رهبری جدید سازمان رهایی بنا به دلایل خاصی آن را نه تنها از انظار عمومی منسوبین جنبش چپ کشور، بلکه از دید صفوف و کادرهای خود سازمان رهایی نیز مخفی نگه داشته است و ممکن هم هست که از بین برده باشد.

اگر نقد مذکور اصلاً وجود نداشته بوده باشد، در آن صورت واضح است که رهبران کنونی سازمان رهایی مواضع کنونی کم و بیش انتقادی شان از شماره اول مشعل رهایی را بنام داکتر فیض جا می‌زنند تا گویا در نزد صفوف سازمان رهایی، که مدام در گوش‌های شان از بزرگی شخصیت داکتر فیض از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی زمزمه شده است، حیثیت و اعتبار مواضع متذکره بالا برود. اما اگر آن نقد وجود



فیض را از لحاظ فزبکی از طریق حزب اسلامی از بین برد، اما رهبران کنونی سازمان‌های داکتر فیض را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی از بین برده‌اند.

بطور مشخص، داکتر فیض، سایر رهبران سازمان‌های و سازمان تحت رهبری شان در شماره اول مشعل‌های بصورت بسیار روشن رویونیست هستند و آشکارا از رویونیست جهانی تین هسیائو پینگی دفاع کرده‌اند. در واقع بخش‌های مختلف اساسی مشی مطرح شده در شماره اول مشعل‌های از قبیل اسلام بازی‌های مبتنی بر خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، یکی گرفتن تضاد عمده و تضاد اساسی، استقلال طلبی صرف در جنگ مقاومت ضد "شوروی" و حتی انتخاب نام صرفاً استقلال طلبانه برای سازمان شان (سازمان‌های افغانستان)، کودتا بازی، پوشش‌گیری مطلق در قالب جبهات تنظیم‌های اسلامی و خودداری از برآمد و شرکت مستقل در جنگ مقاومت ضد "شوروی"، تنظیم روابط بین‌المللی مبتنی بر تیوری سه جهان و... اساس ایدئولوژیکی خود را در تیوری رویونیستی سه جهان یافت و همه در مجموع در یک بافت منطقی درونی و ذاتی قرار گرفتند. حالا چگونه می‌توان توقع داشت که منسوبین جنبش چپ افغانستان صرفاً بر اساس ادعاهای غیر مستند رهبران کنونی سازمان‌های، موضع‌گیری داکتر فیض علیه کلیت خط و مشی رویونیستی شماره اول مشعل‌های را بپذیرند؟

۲ - سازمان‌های پس از سرکوب شدن قهری اعتراضات توده‌یی وسیع چند میلیونی سال ۱۹۸۹ در پیکنگ مرکز چین توسط قوای مسلح سرکوبگر رویونیست‌های حاکم بر چین، به دفاع از سرکوبگری‌های آن‌ها پرداخته و در جزوه‌ای تحت عنوان "در چین چه گذشت؟" به تقدیس از دستان خون‌آلود آن‌ها پرداخت. آنها چه کسانی بودند؟ آن‌ها کسانی بودند که انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین را خاتمه یافته اعلام کردند و سپس آن را یک فاجعه و بزرگترین اشتباه مائوتسه دون دانستند، علیه چیان‌چین همسر مائوتسه دون و چان چون‌چیان و یاران شان بطور آشکار به توطئه نظامی و کودتا دست زدند، آن

ها و همزمان دیگر شان را به زندان انداختند و سپس در واقع آن‌ها را در زندان کشتند، میلیون‌ها رزمنده انقلابی شامل در گاردهای سرخ چین را خلع سلاح کردند و هزاران تن شان را به قتل رساندند، کمون‌های زراعتی را در سراسر روستاهای چین از بین بردند، تحت عنوان "یک کشور دو سیستم" آشکارا به مالکیت‌های شخصی سرمایه‌دارانه در چین اجازه شکل‌گیری و رشد دادند، سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی به داخل چین را ترویج کردند و ... خلاصه سوسیالیسم را در چین سرنگون کرده و نظام استثمارگرانه و ستمگرانه را مجدداً بر چین مسلط ساختند.

این موضع‌گیری حمایت‌گرانه سازمان‌های از رویونیست‌های بر سر قدرت در چین تقریباً سه سال بعد از به اجرا درآمدن توطئه قتل داکتر فیض توسط خان محمد سمیع صورت گرفت. اگر داکتر فیض در مسوده شماره دوم مشعل‌های علیه رویونیست‌های حاکم بر چین و تیوری رویونیستی سه جهان آن‌ها در سال ۱۳۶۵ موضع‌گیری کرده بود، چرا رهبران سازمان‌های چند سال بعد یعنی در سال ۱۳۶۸ (سال ۱۹۸۹) به دفاع از سرکوبگری‌های ضد انقلابی آن‌ها پرداختند؟ ولی اگر مخالفت داکتر فیض با رویونیست‌های چینی در سال ۱۳۶۵ راست بوده باشد، بخوبی روشن است که موضع‌گیری سال ۱۳۶۸ سازمان‌های در دفاع از حاکمان رویونیست چینی در جهت مخالف آن موضع‌گیری داکتر فیض قرار داشته است. چنانچه موضع‌گیری سال ۱۳۶۸ سازمان‌های ادامه موضع‌گیری‌های زمان داکتر فیض بوده باشد، درانصورت مخالفت داکتر فیض با رویونیسم چینی فقط می‌تواند یک داستان تلقی گردد.

۳ - سازمان‌های در زمان حیات داکتر فیض بطور کلی در مورد انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین ساکت بود، ولی موضع‌گیری موافق با آن نیز نداشت و بطور کلی آن را به عنوان دلیلی مبنی بر درست بودن "اندیشه مائوتسه دون" مطرح نمی‌کرد و حتی بالاتر از آن، "اندیشه مائوتسه دون" را هیچگاهی سومین مرحله تکاملی علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری ندانست. اما پس از حیات داکتر فیض، سازمان‌های نه تنها بطور رسمی و مستند به تخطئه انقلاب فرهنگی پرداخت، آن را یک فاجعه و یک اشتباه بزرگ مائوتسه دون اعلام کرد، بلکه در بعضی از نوشته‌هایش، مثلاً در نوشته "برخی مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" بطور کلی عبارت "اندیشه مائوتسه دون" را از اسنادش حذف کرد و تا کنون نیز تا حد زیادی این کار را ادامه می‌دهد.

این موضع‌گیری‌های جدید بعد از داکتر فیض، ادامه موضع‌گیری‌های "جدید" ادعایی داکتر فیض علیه رویونیسم چینی نیست، بلکه در ضدیت با آن قرار دارد. به عبارت دیگر موضع‌گیری‌های "جدید" مذکور در واقع موضع‌گیری‌های جدید نیست، بلکه تعمیق بیشتر رویونیسم چینی در اسناد سازمان‌های است.

۴ - در سال ۱۳۶۴ که تلاش‌های قیوم رهبر و رفقاییش برای تحکیم ارتباط با رویونیست‌های حاکم چینی در اوج خود قرار داشت و فرمولبندی قیوم رهبر درینمورد از "قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی" تصویب شده در کنفرانس سرتاسری سال ۱۳۶۲ "ساما" به "انعطاف ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی" در قبال آن‌ها تغییر یافته بود و همین موضوع یکی از دلایل اصلی انشعاب بخش غرجستان ساما و سپس شکل‌گیری هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان از متن این انشعاب بود، سازمان‌های افغانستان با شدت تمام و حتی از طریق زمینه‌سازی‌های توطئه‌گرانه شخصی علیه شخص "قیوم رهبر" در صدد جلوگیری از برقراری رابطه نزدیک میان ساما و حاکمان رویونیست چینی بود. سازمان‌های در آن زمان سه مسئله را به عنوان دلایل مضر بودن این رابطه برای حاکمان چینی علم کرده بود:

دلیل اول این بود که در ساما مخالفت‌هایی علیه تیوری سه جهان و بطور کل علیه رویونیسم چینی وجود دارد.

دلیل دوم این بود که ساما از لحاظ تشکیلاتی منسجم و منضبط نیست و موضوع رابطه داشتن ساما با حاکمان چینی به زودی از طریق روابط آن سازمان در سطح وسیع افشا خواهد شد.

و دلیل سوم هم این بود که همسر قیوم رهبر یک زن خارجی آلمانی تبار است.

دلیل اول قبل از همه به این خاطر علم شده بود که قیوم رهبر "به عنوان یکی از اعضای هیئت دوفره‌اعزای به چین در خزان سال ۱۳۵۷ شخصاً از پذیرش تیوری سه جهان به عنوان استراتژی و تاکتیک پرولتاریایی بین‌المللی انکار کرده بود و درینمورد

بحث هایی با مقامات حزبی چین براه انداخته بود. در واقع همین موضوع ایدئولوژیک - سیاسی یعنی پذیرش تیوری رویزیونیستی سه جهان توسط نماینده گروه انقلابی و عدم پذیرش آن توسط نماینده جناح زنده یاد مجید، اساس و پایه انشعاب میان جناح های متذکره را تشکیل داد و سپس باضمیمه شدن مسایل مورد اختلاف دیگری بر آن، انشعاب مذکور در زمستان سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست.

دلیل دوم به این خاطر توسط سازمان رهایی علم شده بود که رویزیونیست های بر سر قدرت در چین براساس تیوری سه جهان خواهان روابط نزدیک با تمامی دولت های ارتجاعی کشورهای به اصطلاح جهان سوم بودند و از افشا شدن رابطه شان با نیروهای چپ کشورهای مذکور بطور کل می ترسیدند و آن افشا شدن را به ضرر روابط نزدیک با دولت های ارتجاعی مذکور می دانستند.

دلیل سوم در واقع به این خاطر علم شده بود که چینی ها بطور سنتی با آن سیاسیون چینی و غیر چینی که دارای همسران خارجی و بخصوص غربی باشند، میانه خوبی ندارند. یکی از پرسش های اصلی ای که مقامات چینی در جریان سفر هیئت ساما به چین در سال ۱۳۶۴ از افراد هیئت مذکور داشتند این بود که آنها شنیده اند که قیوم رهبر همسر خارجی آلمانی تبار دارد و آن ها ازین بابت تشویش دارند. دختری که عکس هایش به عنوان همسر خارجی تبار قیوم رهبر نزد مقامات چینی وجود داشت، دختر آلمانی ای بود بنام "لینا" که با هواداران ساما در آلمان غربی همکاری داشت. یکی از "موفقیت های" هیئت اعزامی ساما به چین آن بود که این تشویش مقامات چینی در مورد خارجی بودن همسر قیوم رهبر رفع گردید. در حال "چغلی" کردن هایی از قبیل "چغلی" کردن سازمان رهایی به مقامات چینی و تلاش موفقیت آمیز هیئت سامایی برای "رفع تشویشات" مقامات مذکور، در ارتباطگیری هایی که در ضدیت با اصول انترناسیونالیزم پرولتری قرار داشته باشد، یکی از جلوه های زشت

تسلیمی به احزاب رویزیونیست بر سر قدرت و "انعطاف ایدئولوژیک" در قبال آن ها است.

پس از آن که اسناد انشعاب بخش غرجستان ساما و سپس اسناد هسته انقلابی کمونیست های افغانستان منتشر گردید و در آن اسناد ارتباطگیری ساما با حاکمان رویزیونیست چینی افشا شد، سازمان رهایی بازم نزد مقامات چینی "چغلی" کرده و اسناد افشاگری مذکور را در اختیار مقامات چینی قرار دادند و آن را به عنوان دلیلی مبنی بر متشتت بودن تشکیلاتی ساما و مخالفت علیه حاکمان چینی در میان سامایی ها و اثبات نظر شان در مورد مضر بودن رابطه گیری ساما با آن ها، ارائه کردند. نتیجه آن بود که تلاش های ساما در نهایت به ناکامی منجر گردید.

سوال اینجاست که اگر داکتر فیض در سال ۱۳۶۵ علیه رویزیونیزم چینی موضعگیری کرده باشد، چرا در همین سال و یک سال قبل از آن، سازمان رهایی تحکیم ارتباط میان ساما و حاکمان چینی را به شدت به ضرر خود ببیند و با تلاش های "پیگیر" سرانجام ارتباط مذکور را بکلی درهم و برهم بسازد؟ حتی قطع ارتباط میان رویزیونیست های بر قدرت در چین و سازمان رهایی توسط خود این سازمان در سال های بعد از داکتر فیض نیز غیرقابل پذیرش است. سازمانی که برای ناکام ساختن تلاش های بورد رهبری "ساما" برای تأمین ارتباط با رویزیونیست های بر قدرت در چین تا حد "چغلی" کردن مسایل شخصی و خصوصی "رهبر" آن سازمان پیش رفت، چگونه راضی به قطع ارتباط خودش با چینی ها گردید، آنهم داوطلبانه و بنا به خواست خودش.

۵ -- کسی که برای اولین بار در "گروه انقلابی" گروه سلف سازمان رهایی - در دفاع از تیوری رویزیونیستی سه جهان موضعگیری نمود، داکتر فیض نبود، بلکه عبید بود که بعد از داکتر فیض در موفقیت جانشین او در رأس سازمان رهایی قرار گرفت.

همین شخص به عنوان نماینده "گروه انقلابی..." همراه با قیوم رهبر به عنوان نماینده جناح زنده یاد مجید در خزان سال ۱۳۵۷ به چین سفر کرد و در آنجا به ادامه موضعگیری قبلی اش یکبار دیگر به نفع تیوری سه جهان موضعگیری نمود و به مخالفت های عضو دیگر هیئت هیچ ارزشی نداد. این موضوع را قیوم رهبر در یکی از جلسات بحثی پر مشاجره کمیته مرکزی "ساما" مدتی قبل از انشعاب سال ۱۳۶۴ در "ساما" به گونه ذیل مطرح نموده بود:

«تیوری سه جهان در جنبش تاریخ و ریشه ای دارد. در سال ۱۹۷۸ تازه چند ماه از طرح آن گذشته بود و توسط اخگر تبلیغات ضد آن دامن زده می شد. رفیق شهید آن وقت با گروه کار می کردند. مقاله "تیوری سه جهان" از شماره ۴۵ سال ۱۹۷۵ پکن ریویو ترجمه شده بود و بحث وجود داشت. قبلا در خارج هم بحث در مورد آن وجود داشت. افراد گروه انقلابی در ابتدا در آلمان علیه تیوری سه جهان موضع گرفتند و این یک تاکتیک بود. آلبانی در کنگره هفت از این تیوری انتقاد کرد. من برای گروه گفتم که شما عجله کرده اید. نقاط ضعف و نقاط قوت این تیوری از نظر من عبارت بود از اینکه این طرح به عنوان یک طرح کلیدی و به عنوان استراتژی پرولتاریای بین المللی نادرست است. تقسیم بندی آن درست است. بخاطر مسایل تاکتیکی لنین و استالین هم جهان را به صورت های گوناگون تقسیم کرده اند. این تیوری در سطح استراتژی قابل قبول نیست. جلد پنجم تازه برآمده بود. من و رفیق درین مورد بحث داشتیم. بعد در میان گروه مطرح شد. رفیق نظرات خود را بیان کرد. عبید (\*) از مقاله دفاع می کرد، فیض بیطرف بود و سرمد و شریف از مجید پشتیبانی می کردند. این مسایل قبل از مسافرت به خارج به میان آمد. البته فرمولبندی نظرات مختلف بود و نباید به عنوان پیش شرط وحدت روی آن تکیه می شد. برای نیروهای دیگر وحدت هنوز این مسئله شان نبود. در جنبش وحت طلبانه تیوری سه جهان مورد بحث نبود.

با توافق قبلی به سفر رفتیم. عبید در اروپا بعد از تماس با رفقای گفت که دو خط با هم همزیستی کرده نمی تواند. بعد روی همان خط خود را جدا کردند. بعد از آمدن از افغانستان من متهم بودم که نظر مجید را تغییر داده ام، در حالی که اینطور نبود. البته من برایش گزارش داده ام. درین موقع از طرف فیض به عنوان تروتسکیست کوبیده می شوم. من راست روی رفقای ایرانی شان را مورد انتقاد قرار داده بودم. آن ها بعد از جلسه مرکزی مرا خواستند و صحبت کردم. در سفر

پاورقی: (\*) - در صحبت های قیوم رهبر نام اصلی عبید گرفته شده است.

زیاده روی کردم. عبید موضعگیری کرد و من او را بیست بار مورد انتقاد قرار دادم. من بالاخره نظرات خود را از خلال سوالات مطرح می‌نمایم: موضع تدافعی امریکا چه معنا دارد؟ این تیوری چگونه استراتژی پرولتاریای بین‌المللی است؟ در مورد نه تفسیر چه می‌گویید؟ استراتژی شما چیست؟ ... من برای شان گفتم که قبول نظرات شما خط کشیدن روی تمامی معلومات سیاسی ما است. من در مورد "تین" و "لیوشاچی" و مثال پشک سیاه سفید توسط "تین" از ایشان پرسیدم... روز آخر آزدگی من آن‌ها گفتند که شما می‌خواهید ما را تعجیز نمایید.»

احتمال دارد موضعگیری عبید در جریان سفر هیئت مشترک به چین به نفع تیوری سه جهان طبق موافقت قبلی داکتر فیض صورت گرفته باشد، ولی با توجه به بیطرفی اولیه داکتر فیض در قبال تیوری سه جهان احتمال بیشتر این است که داکتر فیض بعد از سفر هیئت مشترک به چین با موضعگیری مذکور توافق کرده باشد؛ اما در هر حال اولین موضعگیری کننده مستقیم به نفع تیوری رویزیونیستی سه جهان در "گروه انقلابی" عبید بوده است نه داکتر فیض.

با توجه به این مسئله و با توجه به حساسیت شدید حاکمان چینی در مورد افشا شدن روابط شان با سازمان‌ها و احزاب کشورهای دیگر، قاطعانه می‌توان گفت که فقط یک موضعگیری اصلی روشن و همه‌جانبه علیه رویزیونیسم چینی و تطبیق عملی آن در فعالیت‌های سیاسی می‌تواند دلیل استوار و روشنی باشد مبنی بر قطع رابطه حقیقی رهبری کنونی سازمان‌های با رویزیونیست‌های حاکم بر چین. موضعگیری غیر قاطع و متزلزل کنونی آنها که در بخش قبلی این نوشته مورد ارزیابی قرار گرفت، نمی‌تواند دلیل استوار و روشن این قطع رابطه باشد، بلکه تا حد معینی، قطع رابطه مذکور را مشکوک جلوه می‌دهد. ممکن است موضعگیری غیر قاطع و متزلزل کنونی روپوشی باشد برای مخفی ساختن این رابطه، نه تنها از سایرین بلکه حتی از اکثریت قریب به اتفاق صفوف و کادرهای خود سازمان

رهایی و محدود کردن معلومات در مورد آن در حد چند نفر.

۶- طبق گفته‌های یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی سازمان‌های رهبری یک گروه انشعابی از آن سازمان را به عهده داشت، داکتر فیض در زمان حیاتش روابط نزدیکی با کمونیست‌های کارگری ایران پیدا نموده بود.

منظور از بخش انشعابی مذکور همان بخشی است که بعد از انشعاب از سازمان‌های گروهی بنام "اتحاد راه زحمتکش" را به وجود آورد و سندی بنام "خودمختاری هزاره جات" را بیرون داد. "اتحاد راه زحمتکش" پس از مدتی دچار انشعاب گردید و عضو سابق کمیته مرکزی سازمان‌های رهبری پس از عزیمت به اروپا به "کمیته افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران" پیوست و سپس در آنجا او و کسان دیگری تشکیلاتی بنام "سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان" را تشکیل دادند.

گروه مذکور ادعا داشت که این نزدیکی میان سازمان‌های رهبری و کمونیست‌های کارگری ایران به این دلیل صورت گرفته بود که گویا داکتر فیض تلاش داشت در زمان لازم به یک "برآمد کمونیستی وزین و پر قدرت" دست بزند. در همان زمان به مسئولین این گروه از طرف مارکسیست-لنینیست-مائونیست‌ها گوشزد گردید که این نزدیکی میان سازمان‌های رهبری و رویزیونیست‌های شبه تروتسکیت به اصطلاح "کمونیست‌های کارگری ایران" را نباید به عنوان دلیلی در جهت اثبات تمایل داکتر فیض به "برآمد کمونیستی وزین و پر قدرت" اصولی بدانند زیرا که این نزدیکی، نزدیکی اکونومیست‌ها و رویزیونیست‌های راست با اکونومیست‌ها و رویزیونیست‌های "چپ" و متمایل شدن اکونومیسم و رویزیونیسم راست سازمان‌های رهبری به اکونومیسم و رویزیونیسم "چپ" به اصطلاح کمونیست‌های کارگری ایران است.

ارتباط میان سازمان‌های رهبری و کمونیست‌های کارگری ایران بعد از داکتر فیض نیز ادامه یافته و تا حال نیز ادامه دارد و در میان روابط سازمان‌های رهبری باعث افتخار محسوب می‌گردد. راز این‌که سازمان‌های رهبری رویزیونیست و مبتلا به راست‌روی استراتژیک انقلاب اسلامی‌خواهی و جمهوری اسلامی‌خواهی در سطح کشوری و راست‌روی استراتژیک سه جهانی در سطح بین‌المللی، چگونه در سال‌های اخیر حیات داکتر فیض به چپ‌روی تاکتیکی و برخورد‌های تند جنگی ضد اخوانی افتاد، نه تنها باید در عکس العمل‌های اجباری سازمان‌های رهبری علیه سیاست‌های تروریستی حزب اسلامی در قبال منسوبین

آن سازمان و منسوبین سایر سازمان‌های برخاسته از میان منسوبین سابق جریان شعله جاوید، جستجو گردد، بلکه تا حد معینی به تأثیر پذیری سازمان‌های رهبری از سیاست‌های تند ضد بنیادگرایی اسلامی "حزب کمونیست کارگری ایران" نیز ربط داشته است. در واقع این "چپ‌روی" تاکتیکی ضد اخوانی، راست‌روی استراتژیک این سازمان یعنی انقلاب اسلامی‌خواهی و جمهوری اسلامی‌خواهی را می‌پوشاند.

اما این چپ‌روی تاکتیکی ضد اخوانی رفته رفته در خدمت به استراتژی مبارزاتی مرحله‌یی یا زیر مرحله‌یی راست روانه دیگر سازمان‌های رهبری قرار گرفت و در نتیجه بنیادگرایان و اخوانی‌ها به دشمن عمده در نزد این سازمان مبدل گردید. اما خواست استراتژیک این سازمان کماکان خواست پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین نبود، بلکه خواست برقراری حکومتی از تیپ حکومت ظاهرشاهی و حتی قدرت‌گیری شخص ظاهرشاه بود و همکاری نزدیکی میان سازمان مذکور و دفتر ظاهرشاه در کویت که توسط پدر حامد کزی اداره می‌شد وجود داشت. درین مرحله بازمه راست‌روی ظاهرشاه‌خواهی و چپ‌روی ضد اخوانی سازمان‌های رهبری دو روی سکه استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی این سازمان بود.

خواست قدرت‌گیری ظاهرشاه و پس زده شدن اخوان توسط آن قدرت، آنچه‌ان در نزد سازمان‌های رهبری قوی و نیرومند بود که در طول چند سال اول روی صحنه آمدن و گسترش تحریک اسلامی طالبان، به دلیل اینکه تا حد معینی طالبان، لشکریان ظاهرشاه قلمداد می‌شدند و آن‌ها نیز نیت شان مبنی بر تشکیل امارت اسلامی را آشکارا مطرح نکرده بودند و در نتیجه همکاری ظاهرشاهیان و بطور مشخص دفتر ظاهرشاه در کویت و پدر حامد کزی را با خود داشتند، سازمان‌های رهبری با تحریک مذکور تا حد معین و سطوح مشخص به همکاری پرداخت. اما پس از آنکه طالبان کابل را تصرف کردند و با اعلام امارت اسلامی، ظاهرشاه و طرفدارانش را از صحنه کنار زدند، یکبار دیگر شعارهای ضد بنیادگرایی سازمان‌های رهبری گل کرد و تبلیغات ضد طالبان توسط منسوبین به اصطلاح

دموکراتیک آن سازمان پیش برده شد.

لازم به تذکر است که درین زمان و سال های قبل از آن در زمان حکومت جهادی ها و خانه جنگی های خانمانسوز میان آنها، سیاست رسمی خود سازمان رهایی "سیاست موشمردگی" بود و به موضعگیری و مبارزه فعال ضد حکومت جهادی ها و خانه جنگی های خانمانسوز آنها و یا موضعگیری فعال موافق یا مخالف طالبان دست نزد.

## جلوه سیاسی عمده کنونی رویزونیزم مسلط بر سازمان رهایی:

وقتی افغانستان مورد تهاجم و اشغالگری امپریالیست ها به رهبری امپریالیست های امریکایی قرار گرفت، از یکطرف سازمان رهایی در سطح سازمانی همچنان به "سیاست موشمردگی" در قبال وضعیت اشغال امپریالیستی کشور و قدرتگیری پوشالی رژیم دست نشانده ادامه داد و از طرف دیگر، در سطوح غیر سازمانی و به اصطلاح دموکراتیک سیاست ضد طالبانی خود را همچنان ادامه داد و ظاهرشاهی خواهی سابقش را در شکل حمایت از رژیم دست نشانده حامد کرزی و مقدم بر آن اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان پیش برد و به این ترتیب حتی نه سیاست تسلیم طلبی بلکه سیاست تسلیمی این سازمان در قبال اشغالگران امریکایی و متحدینش و رژیم دست نشانده آن ها شکل گرفت.

سازمان رهایی افغانستان در مبارزه و مقاومت علیه رژیم کودتای هفت ثور و تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیزم شوروی سهم گرفت و بصورت جدی و بصورت نسبتا وسیع فعال بود و در همان حد نیز قربانی داد. اما این سهمگیری از لحاظ ایدئولوژیک مبتنی بر تیوری رویزونیستی سه جهان و از لحاظ سیاسی مبتنی بر خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در افغانستان بود و این خط و مشی در مشعل رهایی بصورت بسیار روشن تیوریزه شد.

ولی حتی همین خط و مشی در ابتدای رژیم کودتا توسط "گروه انقلابی خلق های افغانستان" یعنی گروه سلف سازمان رهایی در پیش گرفته نشد. نظر "گروه..." در ابتدا راجع به رژیم کودتا این بود که ریفورم های آن رژیم روحیات مبارزاتی توده ها را می خواباند و لذا ما باید برای یک دوره نسبتا طولانی فروکش مبارزاتی آمادگی بگیریم. به همین جهت رهبران آن نظر دادند که حالت "یاغیگری" زنده یاد مجید باید خاتمه یابد و او باید تاکتیک مصالحه با رژیم را در پیش بگیرد. براساس همین نظر، کمیته مرکزی مشترک "گروه انقلابی..." و جناح تحت رهبری زنده یاد مجید فیصله کرد که باید وی به ملاقات سران رژیم برود و با آن ها آشتی نماید. به این ترتیب جریان ملاقات زنده یاد مجید با دستگیر پنجشیری و سپس حفیظ الله امین، یا بنا به گفته سازمان انقلابی نورمحمد تره کی، پیش آمد و پس از آن وی از حالت مخفی بیرون گردید و زندگی قانونی را در پیش گرفت. اما این زندگی قانونی فقط مدت سه ماه دوام کرد و پس از آن زنده یاد مجید با خطر دستگیری توسط رژیم مواجه گردید و ناچار شد مجددا راه زندگی مخفی را در پیش بگیرد.

بهر حال جریان بعدی وقایع، و از جمله پیدا شدن خطر دستگیری برای زنده یاد مجید و مخفی شدن مجددش، عملا ثابت ساخت که رژیم کودتا نه تنها قادر نیست روحیات مبارزاتی توده ها را بخواباند، بلکه آن را بیشتر از پیش و بطور روزافزون بر می انگیزاند و مشتعل می سازد. بر این اساس بود که خط و مشی ضد رژیم کودتا در "گروه انقلابی..." شکل گرفت و در فعالیت های سیاسی سازمانی و دموکراتیک آن و مهم تر از همه در کودتای بالاحصار کابل در سال ۱۳۵۸ تبارز یافت. سپس زمانی که قوت های نظامی شوروی سوسیال امپریالیستی در ششم جدی سال ۱۳۵۸ به افغانستان حمله و تجاوز نموده و کشور را اشغال کردند و موضوع مقاومت و مشخصا جنگ مقاومت علیه قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده اشغالگران مطرح گردید، خط و مشی مشعل رهایی، با همان صفاتی که فوقا بر شمردیم، در سازمان رهایی به وجود آمد و مورد عمل قرار گرفت.

اما سازمان رهایی در قبال اشغالگران امپریالیست کنونی و رژیم دست نشانده شان در طول چندین سال یک سیاست تسلیمی محض را در پیش گرفت. در جریان این سال ها منسوبین این سازمان بخشی از رژیم دست نشانده بودند، در لویه جرگه های رژیم شرکت کردند، در تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان سهم گرفتند و با حمایت از این قانون

اساسی، حزب یا احزاب قانونی تشکیل دادند و آن حزب یا احزاب را در وزارت عدلیه رژیم راجستر کردند، به هر دو مجلس پارلمان مرکزی رژیم نمایندگان شان را فرستادند و در شوراهای ولایتی رژیم نیز سهم گرفتند، در انتخابات ریاست جمهوری رژیم از حامد کرزی پشتیبانی کردند و برایش کارزار انتخاباتی برآه انداختند و ... منسوبین به اصطلاح دموکراتیک سازمان رهایی از همان اولین گام شکل گیری رژیم دست نشانده در «تجمع خاینین ملی در بن در زیر بال و پر امپریالیست های اشغالگر» سعی کردند بخشی از آن باشند، ولی نتوانستند نقش مستقیمی در آن "تجمع" بگیرند. در طول این مدت سازمان رهایی و منسوبین به اصطلاح دموکراتیک آن نه علیه کلیت رژیم دست نشانده بلکه علیه بنیادگرایان و جنگ سالاران جنایتکار شامل در آن فریاد سر می دادند و خواهان آن بودند که امپریالیست های اشغالگر در مطابقت با "نورم های دموکراتیک جهانی" آن جنایتکاران را از رژیم تصفیه نمایند و به دموکرات های حقیقی، که در واقع بخودشان اشاره داشتند، چانس شرکت وسیع در حکومت را بدهند.

به این ترتیب همان گونه که "گروه انقلابی" در ابتدای روی کار آمدن رژیم کودتای ۷ ثور فکر می کرد که ریفورم های اقتصادی آن رژیم برای یک دوره طولانی تحرکات مبارزاتی ضد اشغالگران و ضد رژیم در میان توده ها را می خواباند و یا حداقل به حالت فروکش دچار می سازد؛ سازمان رهایی نیز در ابتدای شکلدهی رژیم دست نشانده کنونی توسط اشغالگران امپریالیست فکر می کرد که "دموکراسی طلبی" های سیاسی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنان تحرکات مبارزاتی ضد اشغالگران و ضد رژیم در میان توده ها را برای یک دوره نسبتا طولانی به حالت مفلوج خواهد انداخت. لهدا کل هم و غمش را متوجه فعالیت های قانونی در چهارچوب قانون اساسی رژیم کرد و سالیان متمادی به این سیاست تسلیمی محض ادامه داد. اما تحت فشار عوامل عینی داخلی، منطقه یی و بین المللی، از جمله راه نیافتن و دست نیافتن به موقعیت ها و امتیازات دلخواه در رژیم دست نشانده،

و عوامل ذهنی داخلی، منطقه بی و بین المللی، از جمله مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی مائوئیستی داخلی، منطقه بی و بین المللی علیه تسلیم شدگان و تسلیم طلبان سابقاً منسوب به جنبش چپ کشور، ناچار گردید کم و بیش از وضعیت تسلیمی محض بیرون بخزد و در سطوح به اصطلاح دموکراتیک و غیر سازمانی به موضعگیری های نوسانی و متزلزلی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده دست بزند؛ موضعگیری هایی که گویا تا هم اکنون نیز بصورت "کج‌دار و مریز" ادامه دارد.

دلیل این موضعگیری های نوسانی و متزلزل علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده روشن است. سازمان رهایی در طول مدت ۱۵ سال گذشته، از زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در سال ۲۰۰۱ تا حال، حتی در سطح یک اعلامیه و حتی در سطح یک شعار، علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان در رژیم پوشالی به موضعگیری نپرداخته و کماکان به این سکوت تسلیم طلبانه ادامه می دهد. در چنین وضعیتی طبیعی است که موضعگیری های به اصطلاح دموکراتیک و توده بی تحت رهبری چنین سازمانی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی غیر از موضعگیری های نوسانی و متزلزل چیز دیگری نباشد.

اما همان طوری که در سطور قبلی گفتیم، جنبه دیگر این موضعگیری متزلزل و نوسانی ضد اشغال و رژیم پوشالی در سطح دموکراتیک این است که سازمان رهایی از موقف تسلیمی محض در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بیرون خزیده و به یک موقف متزلزل ضد آن ها افتاده است، یا به عبارت دیگر در موقعیت تسلیم طلبی نوسانی در قبال آن ها قرار گرفته است. اما رهبران و کادرای سازمان رهایی ادعا دارند که سازمان شان تضاد با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنها را تضاد عمده کنونی جامعه افغانستان می داند و مبارزاتش را بر این مبنا عیار کرده است. با توجه به چنین وضعیتی بود که در اوایل امسال نمایندگان سازمان رهایی افغانستان و حزب کمونیست

(مائوئیست) افغانستان در دو جلسه رسمی بحثی باهم نشستند و روی دو موضوع مهم، یکی در مورد تضاد عمده کنونی در جامعه افغانستان و دیگری در مورد وظایف مبارزاتی دموکراتیک با هم به جروبوت پرداختند.

نمایندگان سازمان رهایی در این جلسات، ضمن "انتقاد" از عدم موضعگیری رسمی سازمان شان در مورد تضاد عمده کنونی جامعه افغانستان در طول چندین سال گذشته و اظهار "تشویش" از دیر شدن این موضعگیری، رسماً پذیرفتند که سازمان شان تضاد عمده در افغانستان را تضاد با اشغالگران امپریالیست می داند و آمادگی می گیرد که هرچه زودتر بصورت رسمی و تحریری این موضعگیری را اتخاذ نموده و آن را در اختیار حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و کل جنبش چپ کشور قرار دهد. اما در مورد وظایف مبارزاتی دموکراتیک و مرتبط با آن آغاز همکاری های عملی مبارزاتی میان دو طرف، توافقی حاصل نگردید.

گرچه نمایندگان سازمان رهایی نادرستی راه اندازی کارزار انتخاباتی برای حامد کرزی را در انتخابات اول ریاست جمهوری رژیم دست نشانده پذیرفتند و ادعا کردند که سازمان شان قبلاً درینمورد از خود انتقاد کرده است، اما در مجموع شرکت در انتخابات گوناگون رژیم دست نشانده و سهمگیری در مجامع به اصطلاح انتخابی رژیم را درست خواندند و آن را یک ضرورت مبارزاتی دانستند و حاضر نشدند تحریم استراتژیک شرکت در انتخابات یک رژیم دست نشانده و پوشالی آلت دست اشغالگران امپریالیست را بپذیرند.

ادامه بحث و همچنان آغاز همکاری های عملی مبارزاتی میان دو طرف که پیشنهاد نمایندگان سازمان رهایی بود، از طرف نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مشروط به موضعگیری رسمی و تحریری سازمان رهایی در مورد عمده دانستن تضاد با اشغالگران و رژیم دست نشانده گردید. برعلاوه تمامی مطالب مطرح شده در جلسات بحثی مذکور طبق توافق دو طرف تدوین گردید و مشترکاً قرار گذاشته شد که در میان صفوف حزب و سازمان رهایی پخش گردد.

ولی همان زمانی که دو جلسه بحثی رسمی میان دو طرف به پایان رسید و سند مشترک تدوین گردید، ما در مورد اتخاذ موضعگیری رسمی اصولی سازمان رهایی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده به عنوان دشمن عمده کنونی کشور و مردمان کشور، قویاً شک داشتیم. در واقع کل استدلالات

نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی با نمایندگان حزب در مورد عدم موضعگیری رسمی سازمان شان علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی به روشنی نشان می داد که این سکوت مبتنی بر خط و مشی تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی روبریونیستی تغییر شکل یافته ای است که در سال ۲۰۰۷ توسط آن سازمان اتخاذ شده و تا هنوز ادامه دارد و تا زمانی که با این خط و مشی بصورت اصولی و بنیادی تصفیه حساب صورت نگیرد، سازمان مذکور قادر به اتخاذ موضعگیری و عملکرد اصولی ملی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده نخواهد بود. ولی فکر می کردیم که ممکن است سازمان مذکور درینمورد حداقل یک موضعگیری رسمی نوسانی و متزلزل، شبیه به موضعگیری های متزلزل و نوسانی اش در سطوح به اصطلاح دموکراتیک اتخاذ نماید.

ولی سازمان رهایی پس از گذشت تقریباً ۱۰ ماه از آن جلسات بحثی رسمی، همچنان به سکوت رسمی خود در مورد تضاد عمده در کشور ادامه داده و همچنان به موضعگیری های متزلزل و نوسانی شفاهی بصورت درون سازمانی اکتفا کرده است. برعلاوه در سطوح به اصطلاح ملی و دموکراتیک نیز روی خط مخالفت متزلزل و نوسانی در قبال آنها، حرکت کرده است. به این ترتیب سازمان رهایی افغانستان یکبار دیگر در طی ۱۰ ماه گذشته در عمل نشان داد که حتی حاضر نیست یک موضعگیری رسمی نوسانی و متزلزل نیز در قبال تضاد عمده در کشور اتخاذ نماید، چه رسد به اینکه قاطعانه از خط ضدملی، ضد مردمی و ضد انقلابی تقریباً یک و نیم دهه گذشته اش در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست برداشته و از لحاظ نظری و عملی علیه آن ها به عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور به موضعگیری رسمی و مبارزه عملی بپردازد.

برعلاوه، قراین نشان می دهد که سازمان رهایی تعهد نمایندگان شان در مورد پخش سند مشترک در میان صفوفش را نیز عملی نکرده است، در حالی که حزب سند مذکور را در اختیار تمامی اعضا و هوادارانش قرار داده است. درینمورد نیز از همان ابتدا



شک داشتیم. به همین جهت در مقدمه سند مشترک، که بصورت درونی در میان حزب پخش گردید، نوشتیم که:

«... سند ذیل به عنوان یک سند درونی در نشریه درونی حزب منتشر نمی گردد، زیرا این سند یک سند درونی صرفاً حزبی نیست، بلکه یک سند مشترک درونی میان حزب... و سازمان... است. طبق توافق، طرف سازمان... مکلف است که این سند را در اختیار صفوفش قرار دهد. اما تا حد معینی می توان گفت که طرف سازمان... این کار را انجام نخواهد داد...»

از آنجایی که تعهدات نمایندگان سازمان رهایی در جلسات مشترک در هر دو مورد یعنی موضعگیری رسمی روی تضاد عمده و پخش سند مشترک در درون سازمان شان توسط آنها نقض گردیده و این نقض تعهدات در طی ده ماه گذشته ادامه یافته است، تعهدات مذکور از نظر ما دیگر پایان یافته تلقی می گردد. ازینجهت تدویر جلسات مشترک، موضوعات مورد بحث در آن جلسات، توافقات و عدم توافقات در آن و نقض تعهدات در طی ده ماه گذشته از طرف سازمان رهایی، دیگر نمی تواند موضوعات درونی میان حزب و سازمان مذکور محسوب گردد و باید در سطح کل جنبش چپ کشور مطرح گردد و بدین طریق کل مبارزه ایدیولوژیک-سیاسی جاری علیه رویزیونیسم و تسلیم طلبی سازمان رهایی بیشتر از پیش تشدید گردد.

نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی، موضعگیری های اتخاذ شده علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در یک تعداد اسناد و فعالیت های عملی به اصطلاح دموکراتیک را به عنوان مدارکی در اثبات موضعگیری شان در مورد تضاد عمده کنونی در افغانستان ذکر می کردند و تلاش داشتند طرف حزب را قانع سازند که سازمان شان در مورد تضاد عمده با حزب اختلاف ندارد.

واضح بود که تلاش آنها یک تلاش بی اساس، غیر مستدل و غیر منطقی بود. قبل از همه به این دلیل که موضعگیری های متذکره، موضعگیری های سازمان رهایی نیستند، بلکه موضعگیری های نهادهای مربوطه خود هستند، ولو

اینکه آن نهادها تحت رهبری سازمان رهایی قرار داشته باشند. وقتی موضعگیری در مورد یک موضوع سیاسی برای یک سازمان سیاسی مدعی مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه بودن اهمیت عمده داشته باشد، قبل از همه باید خود آن سازمان در مورد آن به موضعگیری بپردازد و سپس نهادهای دموکراتیک تحت رهبری خود را در مسیر مذکور رهبری نماید. ولی زمانی که سازمان مذکور در مورد موضوع متذکره رسماً خاموش باشد، سکوت کامل در پیش گرفته باشد و حاضر نباشد در آن مورد بطور مستند موضعگیری نماید و عملاً مبارزه نماید، خود می رساند که آن موضوع برایش دارای اهمیت عمده نمی باشد.

برعلاوه، آن موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک ضد اشغالگران و ضد رژیم دست نشانده که نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی روی آن تکیه می کردند، کلاً موضعگیری ها و مبارزاتی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده محسوب می گردد، اما نه موضعگیری ها و مبارزاتی علیه دشمن عمده و هیچگاهی هم به عنوان وظیفه مبارزاتی عمده معین و مشخص نگردیده است.

پذیرش یک تضاد به عنوان تضاد عمده در جامعه، در قدم اول مستلزم آن است که تضاد مذکور بصورت روشن به عنوان تضاد عمده به رسمیت شناخته شود و مشخص و معین گردد. اما این چیزی نیست که در موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک فوق الذکر وجود داشته باشد. وقتی تضاد عمده مشخص و واضح شده می تواند که دشمن عمده بصورت روشن شناسایی گردد و مرتبط با آن وظیفه عمده مبارزاتی یعنی وظیفه مبارزه علیه دشمن عمده نظراً و عملاً تثبیت گردد. در واقع در موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک مورد ادعا، نه تضاد عمده به رسمیت شناخته شده و مشخص و معین گردیده است، نه دشمن عمده بصورت روشن شناسایی گردیده است و نه وظیفه مبارزه و مشخصاً وظیفه مقاومت علیه دشمن عمده به عنوان وظیفه مبارزاتی عمده نظراً و عملاً تثبیت گردیده است. تضاد نیست که در تمامی این موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک، وظیفه "مقاومت علیه دشمن اشغالگر و خابن ملی دست نشانده آنها" به عنوان وظیفه مبارزاتی عمده کنونی و حتی وظیفه عادی مبارزاتی بطور کلی غایب است. در واقع کلمه "مقاومت" چیزی است که در ادبیات سازمان رهایی و نهادهای دموکراتیک تحت رهبری اش کاملاً غایب است.

به این ترتیب، موضعگیری ها و مبارزات به

اصطلاح دموکراتیک مورد ادعای سازمان رهایی، گرچه از یکطرف نوعی موضعگیری ها و مبارزات متزلزل، نوسانی و نیم بند در مورد اشغالگران و رژیم دست نشانده آنها تلقی می گردد، اما در عین حال یک نوع بدآموزی اپورتونیستی در مورد تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده را تبلیغ و ترویج می نماید.

از آن جایی که درین نوشته جای بحث تفصیلی روی این تبلیغ و ترویج و بدآموزی اپورتونیستی در سطح موضعگیری ها و مبارزات به اصطلاح دموکراتیک تحت رهبری سازمان رهایی وجود ندارد؛ به همین خاطر روی این موضوع بیشتر از این صحبت نمی کنیم.

اما سازمان رهایی افغانستان بدآموزی های اپورتونیستی و رویزیونیستی در مورد تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده را در سطح فعالیت های تبلیغی و ترویجی ظاهراً کمونیستی ولی از لحاظ ماهیت ضد کمونیستی یعنی رویزیونیستی سازمانی و غیر سازمانی خود نیز کشانده است، آنهم در حالی که خود در مورد تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده حتی یک سطر هم ننوشته است و حتی رهبران آن قبل از جلسات بحثی نمایندگان شان با نمایندگان حزب یکبار بصورت شفاهی نیز درینمورد چیزی نگفته بودند. وقتی هم در جلسات بحثی متذکره نمایندگان شان در باره تضاد عمده صحبت کردند آن بحث را با موضوع دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده ربط ندادند و بعداً هم تعهد شان در جلسات بحثی در مورد موضعگیری رسمی تحریری پیرامون تضاد عمده را نتوانستند و نخواستند در طول ده ماه گذشته عملی سازند. بنابراین لازم است در مورد بدآموزی های ضد کمونیستی و رویزیونیستی متذکره بصورت مشخص صحبت نماییم و آن را حتی الامکان بصورت نسبتاً مفصل باز نماییم.

درینمورد بصورت مشخص روی دو سند به اصطلاح کمونیستی مکث می نماییم: یکی کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" و مقدمه نوشته شده در ابتدای آن کتاب توسط "انتشارات محسن" و

دیگری یک نوشته بی عنوان در باره بنیادگرایان اسلامی، به شمول طالبان، که در سایت سازمان رهایی منتشر گردیده است.

## در مورد کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" و مقدمه آن:

نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی با نمایندگان حزب ادعا کردند که آن ها برای اولین بار در مقدمه کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" در مورد تضاد عمده یعنی تضاد با اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان موضعگیری نموده اند. این ادعا حتی توسط بعضی از روابط ناراضی سازمان رهایی نیز مطرح می گردد. کتاب مذکور از طرف نمایندگان سازمان رهایی به عنوان یک کتاب آموزشی در حلقات آموزشی سازمان شان معرفی گردید. برعلاوه طبق ادعای آن ها کتاب مذکور در سطح بیرون از سازمان رهایی نیز بصورت نسبتاً وسیع پخش گردیده است. کل متن مقدمه کتاب قرار ذیل است:

« این کتاب را مارکسیست-لنینیست های ایرانی در سالهای حفقان هولناک محمد رضا شاهی فراهم آورده بودند تا به مثابه خود آموز جامع، فشرده و به زبان ساده، مورد استفاده رفقای مبتدی و جوانتر قرار گیرد. همان طوریکه خود رفقای مولف متذکر شده بودند، کتاب حاوی کمبودهایی است که کاش می توانستیم لااقل مهمترین آنها را اصلاح می کردیم. ولی ما تایپ و چاپ مجدد آن در اسرع وقت را به تأخیر در این امر به علت رفع کمبودها ترجیح دادیم.

در شرایطی که در افغانستان تحت اشغال امپریالیزم امریکا و سگ های بنیادگرا و غیر بنیادگرایش، نسل قدیم مارکسیست-لنینیست ها دسته دسته به ارتداد، فحشای سیاسی خابانده و پوزه مالیدن مقابل امپریالیزم و سگ هایش رو آورده و جوانان دیوانه وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقه های ضد مارکسیزم و ضد

هر گونه سیاست انقلابی می شوند، امید تکثیر «از کمون اولیه تا کمونیزم» و نظایر آن گام هر چند کوچکی در راه اشاعه علم مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن باشد.

انتشارات محسن

جدی ۱۳۸۵

ماهیت این کتاب و ماهیت مقدمه "انتشارات محسن" وقتی می تواند به درستی درک گردد که مسایل دیگر مربوط به این کتاب و نیز متن آن بصورت دقیق مورد توجه قرار بگیرد.

این کتاب در زمان استبداد سلطنتی در ایران در سال های ۴۸ و ۴۹ خورشیدی به رشته تحریر درآمده است و اولین چاپ آن در سال ۱۳۵۹ یعنی در سال های آغازین سرنوشتی سلطنت و قدرتگیری خمینی در ایران صورت گرفته است. در مقدمه چاپ نخست کتاب گفته شده است که:

« [در] این اثر نسبت به اصل آن که مربوط به سال های ۴۸ و ۴۹ است تغییراتی داده شده لیکن ترکیب کلی آن کم و بیش حفظ شده و حاوی کمبودها و نواقص متعددی است که ما به کمک سایر رفقا در صددیم در چاپ های بعدی تا حد امکان آن ها را مرتفع سازیم.»

تکثیر مجدد این کتاب در سال ۱۳۸۵ توسط "انتشارات محسن" صورت گرفته است. با توجه به این مسایل، مقدمه و متن کتاب را مورد دقت قرار می دهیم:

۱- تکثیر مجدد کتاب توسط "انتشارات محسن" در ماه جدی سال ۱۳۸۵ یا جنوری ۲۰۰۷ یعنی پس از سپری شدن مدت پنج سال و چند ماه از آغاز تهاجم نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست شان بر افغانستان، اشغال کشور توسط آنها و شکلهی رژیم دست نشانده توسط آنها، صورت گرفته است. بنا به اعتراف صریح نمایندگان سازمان رهایی در جلسات بحثی با نمایندگان حزب، سازمان مذکور برای اولین بار در مقدمه کتاب باز تکثیر شده متذکره، با استفاده از نام یک بنیاد نثراتی و بصورت غیر مستقیم، علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنها موضعگیری نموده است، یعنی قبل از آن حتی در این سطح نیز موضعگیری نداشته است. می توان پرسید که در طی این پنج سال و چند ماه که نیروهای اشغالگر امپریالیستی بر سراسر کشور و در تمامی شهرها، روستاها، دشت ها، کوهستان ها، راه ها و بزرگ راه های کشور جولان می دادند و

سراسر کشور از یلغارهای امپریالیستی آنها می سوخت، سازمان رهایی در کجا تشریف داشت و مصروف کدام فعالیت ها بود؟ در یک کلام باید گفت که در یک وضعیت تسلیمی محض در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنان، در درون کثافات رژیم دست نشانده و انجوهای دارای منابع تمویل امپریالیستی.

سازمان رهایی در طی این سال ها آن چنان در یک وضعیت تسلیمی محض در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنان قرار داشت که در انتخابات اول ریاست جمهوری رژیم دست نشانده به هیچ چیز دیگری جز آن انتخابات نمی اندیشید. طبیعی بود که در چوکات این اندیشه محدود تسلیمی محض فقط بتواند به این موضوع فکر کند که از میان کزری و بنیادگرایان درون رژیم کدام یکی را انتخاب نماید و سرانجام کزری را انتخاب نماید و برایش کارزار انتخاباتی براه اندازد.

توجیهی که نمایندگان سازمان رهایی از این عمل ضدملی، ضد مردمی و ضد انقلابی سازمان شان، در جلسات بحثی با نمایندگان حزب ارائه کردند این بود که: سازمان شان در انتخاب میان "بد" و "بدتر" گیر کرده بود و چون فکر می کرد که کزری "بد" و بنیادگرایان درون رژیم "بدتر" هستند، یعنی کزری با بنیادگرایان فرق دارد، برای کزری کارزار انتخاباتی براه انداخت. اما تجربه نشان داد که میان کزری و بنیادگرایان درون رژیم فرقی وجود ندارد و کزری یک فریبکار و شارلاتان است. بناءً ما در کارزار براه انداختن برای کزری اشتباه کردیم و این اشتباه خود را مورد انتقاد قرار دادیم.

به خوبی روشن است که این توجیه یک توجیه غیر اصولی و انتقاد از خود مربوطه آن توسط سازمان رهایی نیز یک انتقاد از خود غیر اساسی است. واقعیت آن بود که در همان زمان یک حرکت عمدتاً خودبخودی مبارزاتی "خوب" و آنهم یک حرکت مبارزاتی "خوب" وسیع و سرتاسری توده یی، که اکثریت تقریباً دوسوم نفوس کشور را در بر می گرفت، وجود داشت و آن تحریم انتخابات ریاست جمهوری رژیم

دست نشانده بود. در چنین حالتی چرا سازمان‌هایی نتوانست در طرف اکثریت "خوب" توده‌های مردم کشور بایستد و با تحریم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در میان انتخاب "بد" و "بدتر" گیر نکند؟ دلایل آن واضح است. سازمان‌هایی نظراً و عملاً در طرف اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار داشت و بنا بر همین موقعیت فقط می‌توانست از میان دو جناح "بد" و "بدتر" رژیم یکی را انتخاب نماید. به همین خاطر بود که سازمان مذکور اصلاً قادر نبود طرف "خوب" اکثریت توده‌های مردم کشور را ببیند و اگر می‌دید قادر نبود خوبی کار آن‌ها را بداند و انتخاب کند. بدین جهت آن "انتقاد از خود" در مورد عدم شناخت درست از کرسی نیز یک انتقاد از خود بی‌پایه و غیر اصولی بود، چرا که موضوع بر سر عدم شناخت درست از کرسی نبود بلکه بر سر عدم شناخت درست از رژیم دست نشانده و حالت تحت اشغال کشور بود. در واقع به همین خاطر است که سازمان‌هایی تا حال نیز موفق نشده است تا بصورت قاطع و بی‌گیری علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضعگیری نماید و علیه آن‌ها دست به مبارزه و مقاومت بزند.

۲ -- انتشارات محسن را در نظر بگیریم. محسن کی بود؟ محسن "شهید بزرگ" کودتای ناکام بالاحصار کابل در تابستان سال ۱۳۵۸ بود. محسن در جریان کودتا توسط کودتاچیان هفت ثوری رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی دستگیر و زندانی گردید و در زیر شکنجه‌های ددمنشانه دژخیمان "خلقی" جان باخت. ناگفته پیداست که کودتای بالاحصار یک حرکت انحرافی و پا گذاشتن در جای پای کودتاچیان رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، آنهم در اتحاد با جناح‌های معینی از اسلامگرایان یعنی نیروهای وابسته و مزدور امپریالیست‌های غربی و ارتجاع منطقه، و به تمام معنا یک حرکت انحرافی متناقض با استراتژی جنگ خلق مائوئیستی بود. اگر سازمان‌هایی بنا به ادعای خودش علیه کودتا بازی آن وقت خود موضعگیری قاطع کرده است، چرا امر تبلیغ و ترویج به اصطلاح کمونیستی

خود را تحت نام "شهید بزرگ کودتا" پیش می‌برد. آیا این تجلیل از "شهید بزرگ کودتا" به نوعی تجلیل از خود کودتا و تجلیل از کودتاگری‌های سازمان‌هایی نیست؟ چرا بجای استفاده از نام "انتشارات محسن"، از یک نام دیگر استفاده نمی‌شود، نامی که حداقل متضمن تجلیل مشخص از کودتا و شخصیت سازی کودتاگران و بطور مشخص "شهید بزرگ کودتای بالاحصار" نباشد؟

۳ -- در مقدمه کتاب، از کمبودهای کتاب صحبت می‌گردد، ولی تاپ و چاپ مجدد کتاب در اسرع وقت نسبت به رفع کمبودها ترجیح داده می‌شود. این یک دروغ رویزیونیستی بزرگ است. اولاً به این خاطر که این کتاب یک کتاب کمونیستی دربرگیرنده برخی کمبودها نیست، بلکه در موارد بسیاری یک کتاب رویزیونیستی تمام عیار است و استفاده از آن بخصوص در کارهای آموزشی مبتدیان و همچنان پخش وسیع آن از طریق کتابخانه‌ها بسیار خطرناک و گمراه کننده.

بطور مثال چاپ نخست کتاب در سال ۱۳۵۹ خورشیدی (سال ۱۹۸۰ میلادی) یعنی دوونیم دهه بعد از قدرتگیری رویزیونیست‌های مدرن در شوروی و سرنگون شدن سوسیالیزم و احیای سرمایه داری در آن کشور و بصورت مشخص در رابطه با افغانستان حداقل دو سال پس از کودتای ۷ ثور و حداقل چند ماه بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر کشور و اشغال آن، صورت گرفته است. با وجود این، کتاب در صفحه ۱۹۳ از این صحبت می‌کند که:

« تا کنون سیستم ظالمانه بهره کشی فرد از فرد در بیش از یک بر سوم کره زمین رسماً برافتاده است... »

یعنی نه در شوروی سوسیالیزم سرنگون شده، نه سرمایه داری احیاء گردیده و نه آن کشور به یک کشور سوسیال امپریالیستی مبدل شده و نه در کشورهای اروپای شرقی و حتی چین سرمایه داری احیاء گردیده است، بلکه کماکان اردوگاه سوسیالیستی که یک بر سوم کره زمین را در بر می‌گیرد موجود می‌باشد. کتاب کل عقبگردهای به وقوع پیوسته در اتحاد جماهیر شوروی سابق، کشورهای اروپای شرقی و چین را به گونه ذیل به تصویر می‌کشد:

« دوران تاریخی انقلابات سوسیالیستی، علیرغم انحرافات و تشتت‌هایی که در کشورهای سوسیالیستی مشاهده می‌شود... »

بدین ترتیب کتاب صرفاً انحرافات و تشتت‌هایی را در کشورهای سوسیالیستی مشاهده می‌

کند، نه سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه داری در شوروی و کشورهای اروپای شرقی و چین و مبدل شدن شوروی به یک قدرت سوسیال امپریالیستی را.

بخوبی روشن است که این احکام مندرج در کتاب مبتنی بر دید رویزیونیستی حزب توده ایران در زمان بعد از قدرتگیری رویزیونیست‌های خروشچفی در شوروی است. بر علاوه به نظر می‌رسد که منظور از «انحرافات و تشتت‌هایی در کشورهای سوسیالیستی» بیشتر متوجه چین انقلابی به رهبری مائوتسه دون در موضعگیری علیه رویزیونیزم مدرن و سوسیال امپریالیزم شوروی است تا متوجه رویزیونیزم خروشچفی در "شوروی" و دنباله روانش در کشورهای اروپای شرقی.

برای سازمانی که مدام از افتخارات خود در مبارزه علیه کودتاچیان رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و مقاومت در برابر اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی می‌بالد، خجالت‌آور و مایه شرم است که این‌گونه انحرافات رویزیونیستی آشکار کتاب را نبیند و فقط از کمبودهای آن صحبت نماید، آنهم کمبودهایی که تاپ و چاپ کتاب در اسرع وقت نسبت به رفع آن‌ها ترجیح داده شود. واقعیت این است که تبلیغ و ترویج این‌گونه انحرافات رویزیونیستی توسط یک سازمان سیاسی مدعی کمونیزم را نمی‌توان ناشی از کمبود معرفت رهبران آن تلقی کرد، بلکه باید تبلیغ و ترویج آگاهانه رویزیونیستی دانست و نه هیچ چیز دیگری. کسانی که موجودیت احکام رویزیونیستی را در یک کتاب "کمبود" آن کتاب بداند و نه "انحرافات رویزیونیستی" آن، واضح است که آگاهانه "انحراف و ارتداد" را "غسل تعمید" می‌دهد تا "پاکیزه" جلوه نماید و قباح آن پوشانده شود.

۴ - انتشارات محسن در ماه جدی سال ۱۳۸۵ (جنوری ۲۰۰۷) کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" را چاپ مجدد کرده و به نحو بسیار تعجب برانگیزی ابراز امیدواری کرده است که تکثیر کتاب مذکور و نظایر آن گام هرچند

کوچکی در راه اشاعه علم مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن باشد.

در سال ۲۰۰۷ مدت بیشتر از ۶۰ سال از زمان تدویر کنگره هفتم حزب کمونیست چین، که برای اولین بار در آن، اندیشه مائوتسه دون به عنوان اندیشه تلفیق دهنده تیوری های مارکسیزم - لنینیزم و شرایط مشخص چین و تطبیق آن تیوری ها در پراتیک مشخص انقلاب چین فرمولبندی گردید، گذشته بود.

در سال ۲۰۰۷ مدت تقریباً چهل سال از زمان تدویر کنگره نهم حزب کمونیست چین، که در آن اندیشه مائوتسه دون به عنوان مرحله نوین تکامل مارکسیزم - لنینیزم اعلام گردید، گذشته بود.

در سال ۲۰۰۷ (اواخر سال ۱۳۸۵) مدت بیشتر از ۴۰ سال از زمانی گذشته بود که با تاسیس سازمان جوانان مترقی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی، جنبش مائوئیستی افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت.

در سال ۲۰۰۷ (اواخر سال ۱۳۸۵) مدت تقریباً ۳۳ سال از زمانی گذشته بود که "گروه انقلابی خلق های افغانستان" یعنی گروه سلف سازمان رهایی افغانستان با ادعای پذیرش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون از طریق تدوین، تصویب و انتشار سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!" اعلام موجودیت کرد.

در سال ۲۰۰۷ (اواخر سال ۱۳۸۵) مدت بیشتر از ۱۷ سال از زمان اعلام موجودیت "سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان" که برای اولین بار در جنبش کمونیستی افغانستان مائوئیزم را پذیرفت و اعلام کرد که ایدئولوژی رهنمای اندیشه و عمل خود را "مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم" می داند، گذشته بود. همچنان در اواخر سال ۱۳۸۵ سال ها از زمانی گذشته بود که "کمیته تبلیغ و ترویج م ل م افغانستان"، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان"، "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" و "اتحاد انقلابی کارگران افغانستان"، مارکسیزم -

لنینیزم - مائوئیزم را به عنوان ایدئولوژی رهنمای شان پذیرفته بودند.

در سال ۲۰۰۷ مدت تقریباً ۱۴ سال از زمانی گذشته بود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یک نشست کمونیستی بین المللی در سال ۱۹۹۳، "مائوئیزم" را بجای اندیشه مائوتسه دون پذیرفت و اعلام کرد که "مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم" سومین مرحله تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریا و قله رفیع تکامل آن تا کنون می باشد.

و

در سال ۲۰۰۷ (اواخر سال ۱۳۸۵) مدت بیشتر از ۶ سال از زمان شکلگیری "پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و مدت سه و نیم سال از زمان تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر مبنای اساسات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم گذشته بود.

بلی! در چنین سالی کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" توسط "انتشارات محسن" مجدداً منتشر می گردد. اما در سراسر این کتاب حتی برای یکبار از مائوتسه دون، "اندیشه مائوتسه دون" یا "مائوئیزم" نام گرفته نشده است. کتاب نه تنها صرفاً از "مارکسیزم - لنینیزم" صحبت کرده، بلکه در متن خود بصورت نسبتاً مفصل مرحله دوم تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریا یعنی "مرحله لنینیزم" را توضیح و تشریح کرده است، بدون اینکه حتی یک کلمه در مورد "اندیشه مائوتسه دون" یا "مائوئیزم" گفته باشد. این وضع نشاندهنده چه چیزی است؟ قبل از همه نشاندهنده عدم اهمیت یا حداقل اهمیت بسیار اندک "اندیشه مائوتسه دون" در نزد سازمان رهایی است.

در واقع این سازمان تا حال بصورت روشن توضیح نداده است که منظورش از "اندیشه مائوتسه دون" که گاهگاهی، و نه همیشه، در اسناد و بیانات منسوبینش بکار می رود، بطور دقیق چه چیزی است؟ اگر منظور از "اندیشه مائوتسه دون" تلفیق تیوری های مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص چین و تطبیق آن تیوری ها در پراتیک مشخص انقلاب چین باشد، در آن صورت این "اندیشه" یک موضوع مربوط به چین خواهد بود و با شرایط مشخص افغانستان و با تطبیق در پراتیک مشخص انقلاب افغانستان ربطی نخواهد داشت. ولی اگر این "اندیشه" مرحله سوم تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریا است و دارای اهمیت جهانی و بین المللی می باشد، در آن صورت باید مدام نظراً و عملاً و لفظاً

روی آن تاکید صورت بگیرد و باید به عنوان "مائوئیزم" به رسمیت شناخته شود.

در زمانی که ایدئولوژی علمی پرولتاریا در سطح جهانی در هر سه جزء از تیوری های فلسفی، اقتصادی و سیاسی به مرحله سوم تکامل خود رسیده است، بی توجهی به این تکاملات و چسپیدن به آن تیوری ها و فرمولبندی های سابق که کمبودات یا نادرستی های آن در این مرحله رفع گردیده است، نشاندهنده انحراف ایدئولوژیک - سیاسی دگماریونیستی است.

پس چگونه می توان امیدوار بود که چاپ و پخش مجدد کتابی که از مائوتسه دون و اندیشه مائوتسه دون حتی یکبار هم که شده نام نمی برد، چه رسد به اینکه به عنوان مرحله سوم تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریای بین المللی بر آن از لحاظ تیوریک و پراتیکی تکیه استوار داشته باشد، گام کوچکی باشد در راه اشاعه علم "مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون" و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن؟ طرح موضوع به این صورت در مقدمه نوشته شده توسط "انتشارات محسن" برای کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" صرفاً می تواند یک فریبکاری باشد و نه چیز دیگری.

۵ - حتی اگر زمان تهیه و ترتیب اولیه کتاب (سال های ۴۸ و ۴۹) را در نظر بگیریم، می بینیم که در آن زمان، یعنی زمانی که سال ها از مبارزات حزب کمونیست چین، حزب کار البانیه و سایر احزاب کمونیست اصیل علیه رویونیزم مدرن شوروی و سوسیال امپریالیزم شوروی می گذشت و این مبارزات در سطح بین المللی عمیقاً و وسیعاً پیش برده شده بود، نیز دفاع از موجودیت اردوگاه سوسیالیستی در یک بر سوم کره زمین یعنی دفاع از شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک و اردوگاه تحت رهبری اش چیزی جز دفاع از رویونیزم مدرن شوروی و سوسیال امپریالیزم شوروی نبوده است.

برعلاوه سال های ۴۸ و ۴۹ خورشیدی همزمان با سال ۶۹ و ۷۰ میلادی یعنی سال هایی بود که جمعبندی تیوریک

انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی چین در کنگره نهم حزب کمونیست چین با فرمولبندی تیوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" صورت گرفت و "اندیشه مائوتسه دون" به عنوان سومین مرحله تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریا در کنگره مذکور به رسمیت شناخته شد و در سطح بین المللی نیز وسیعاً اشاعه یافت.

بطور مشخص اگر وضعیت جنبش چپ افغانستان را درین سالها در نظر بگیریم، می بینیم که درین سالها چهار- پنج سال از زمان تشکیل سازمان جوانان مترقی و دو- سه سال از زمان تدویر نشست عمومی آن سازمان، که در آن موضعگیری علیه رویزیونیسم مدرن شوروی و سوسیال امپریالیسم شوروی رسمیت یافت، می گذشت و جریان شعله جاوید در اوج فعالیت های مبارزاتی خود قرار داشت.

در چنین زمانی صرفاً صحبت کردن از مرحله دوم تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریا و نادیده گرفتن کلی مرحله تکاملی سوم آن (اندیشه مائوتسه دون) دقیقاً مرتبط با عدم موضعگیری علیه رویزیونیسم مدرن و سوسیال امپریالیسم شوروی بوده است و نه چیز دیگری.

اینها را نمی توان "کمبودها و نواقص" نامگذاری نمود، آنهم آن "کمبودها و نواقص" غیر مهمی که لزومی برای اصلاح آنها دیده نشده است.

۶ -- « در شرایطی که در افغانستان تحت اشغال امپریالیسم امریکا و سگ های بنیادگرا و غیر بنیادگرایش، نسل قدیم مارکسیست- لنینیست ها دسته دسته به ارتداد، فحشای سیاسی خایانه و پوزه مالیدن مقابل امپریالیسم و سگ هایش رو آورده و جوانان دیوانه وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقه های ضد مارکسیزم و ضد هر گونه سیاست انقلابی می شوند، امید تکثیر «از کمون اولیه تا کمونیزم» و نظایر آن گام هر چند کوچکی در راه اشاعه علم مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن باشد. »

در واقع در جمله نقل شده فوق، نظر کلی نویسنده یا نویسندگان مقدمه بر کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم"، در مورد اوضاع افغانستان و وظیفه عمده مبارزاتی کنونی در کشور گردیده است. این بیان مختصر در مورد اوضاع کشور و تعیین وظیفه عمده مبارزاتی در کشور در چند مورد قابل دقت است:

یک -- طبق این نظر کلی: « افغانستان تحت اشغال امپریالیسم امریکا و سگ های بنیادگرا و غیر بنیادگرایش » قرار دارد. اینچنین شناختی از اوضاع کنونی افغانستان از چندین جهت نادرست است.

اول اینکه افغانستان صرفاً تحت اشغال امپریالیسم امریکا قرار ندارد، بلکه تحت اشغال امپریالیسم امریکا و متحدین امپریالیستش قرار دارد، یا به عبارت دیگر تحت اشغال امپریالیست ها به رهبری امپریالیست های امریکایی قرار دارد.

دوم اینکه بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان رژیم دست نشانده صرفاً مزدور و دست نشانده امپریالیست های امریکایی نیستند بلکه مزدور و دست نشانده امپریالیست های امریکایی و متحدین شان یا مزدور و دست نشانده امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیست های اشغالگر امریکایی هستند.

سوم اینکه بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان رژیم دست نشانده، جزء نیروهای اشغالگر خارجی نیستند بلکه دست نشانده داخلی نیروهای اشغالگر خارجی یا خاینین ملی هستند.

بنابراین آنچه واقعیت دارد این است که: افغانستان تحت اشغال امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیست شان در "ناتو" و بیرون از "ناتو" قرار دارند و اشغالگران امپریالیست یک رژیم دست نشانده و متشکل از خاینین ملی بنیادگرا و غیر بنیادگرا را در کشور شکل داده و پرورش می دهند. بدین ترتیب اشغالگران امپریالیست در افغانستان فقط نیروهای امریکایی نیستند، بلکه نیروهای انگلیسی، آلمانی، کانادایی، استرالیایی، ایتالیایی، فرانسوی و غیره نیز نیروهای اشغالگر هستند.

درینجا به وضوح دید رویزیونیستی سه جهانی و آنهم خلاف واقعیت های روشن و انکار ناپذیر در کشور، به مشاهده می رسد. اگر به زبان تیوری رویزیونیستی سه جهان صحبت نماییم می توانیم بگوییم که در افغانستان کنونی فقط نیروهای مربوط به یکی از ابرقدرت های امپریالیستی مربوط به جهان اول اشغالگر

نیستند، بلکه نیروهای مربوط به چندین قدرت امپریالیستی مربوط به جهان دوم نیز اشغالگر هستند.

برعلاوه، آنچه در افغانستان کنونی واقعیت دارد، حاکمیت پوشالی دست نشانده اشغالگران امپریالیست یعنی حاکمیت پوشالی خاینین ملی است. سازمان رهایی هیچگاه این رژیم دست نشانده را یک رژیم خاین ملی نگفته است و برای اینکه از گفتن چنین واقعیتی درینجا طفره روی کرده باشد، مشمولین رژیم را «بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان اشغالگر» خوانده است.

دو - وقتی کشور تحت اشغال نیروهای امپریالیستی و حاکمیت پوشالی خاینین ملی قرار دارد، تضاد عمده تضاد ملی با اشغالگران و خاینین ملی است. وقتی تضاد عمده تضاد ملی با اشغالگران و خاینین ملی است، وظیفه عمده مبارزاتی نیز مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و خاینین ملی است. در فرمولبندی مقدمه مورد بحث نه تضاد عمده مشخص گردیده است و نه هم وظیفه عمده مبارزاتی. بطور مشخص سازمان رهایی نه تنها قبل از انتشار کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" بلکه بعد از آن و در طول ۹ سال گذشته نیز چه در سطح سازمانی و چه در سطح فعالیت های به اصطلاح دموکراتیک خود، نه تضاد با اشغالگران و رژیم دست نشانده را به عنوان تضاد عمده مشخص کرده و نه مبارزه و مقاومت علیه آنها را به عنوان وظیفه عمده مبارزاتی به رسمیت شناخته است.

سه -- آنچه در سطور بعدی مقدمه مورد بحث وجود دارد، به مراتب بدتر و انحرافی تر و طبق بیان صریح کمونیستی، رویزیونیستی تر از آنچه است که در سطور فوق گفتیم. منظور از نسل قدیم مارکسیست- لنینیست ها در افغانستان چه کسانی اند؟ چرا درینجا عمداً از نسل قدیم مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه ها صحبت به عمل نمی آید. دقیقاً باید بخاطر داشت که اولین وجه تمایز میان کمونیست های مربوط به جریان شعله جاوید و رویزیونیست های مربوط به جریان دموکراتیک خلق افغانستان در این بود و هست که کمونیست ها خود را مارکسیست- لنینیست- مائوتسه



پیکار ملی - دموکراتیک نوین عمدگی کسب می کند و جنبه ملی آن غیر عمده خواهد بود. بنابراین وظیفه مهم اشاعه مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیسم و بلند نگه داشتن درفش کبیر آن، که بخش مهمی از مبارزه برای تثبیت و توسعه نقش رهبری کننده کاروپیکار کمونیستی در انقلاب دموکراتیک نوین است، باید در جریان کاروپیکار ملی - دموکراتیک نوین پیش برده شود؛ دقیقاً در پیوند و انطباق با نقش طبقه کارگر به عنوان طبقه رهبری کننده و نقش دهقانان به عنوان طبقه عمده در انقلاب دموکراتیک نوین.

پنج - خیلی جالب است که باز تکثیر کنندگان کتاب از این شکایت می کنند که در افغانستان تحت اشغال «جوانان دیوانه وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقنه‌ی ضد مارکسیزم و ضد هر گونه سیاست انقلابی می شوند»

ادامه دارد ....

عمده کنونی، در واقع کار فرهنگی برای «اشاعه علم مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون» را بصورت تلویحی به عنوان وظیفه عمده مبارزاتی تعیین کرده اند و به همین جهت موضعگیری علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را، آنها به همان شکل و صورت ناقص و متزلزل و نوسانی که قبلاً گفتیم و پس از چندین سال سکوت مطلق در مورد آن، در جریان پیشبرد وظیفه به اصطلاح مبارزاتی فرهنگی مذکور اتخاذ کرده اند؛ در حالی که درست باید عکس آن باشد.

کار و پیکار کمونیستی در شرایطی مثل شرایط افغانستان، که مرحله انقلاب در آن مرحله دموکراتیک نوین است، در عین حالی که مهم است و نقش رهبری کننده بالای کل مبارزات بازی می نماید، اما این کار و پیکار ملی - دموکراتیک نوین یا کار و پیکار برای انقلاب دموکراتیک نوین است که از عمدگی برخوردار می باشد.

برعلاوه در شرایطی که کشور تحت اشغال مستقیم امپریالیست های خارجی باشد، جنبه ملی کاروپیکار ملی - دموکراتیک نوین عمدگی کسب می کند و جنبه دموکراتیک آن غیر عمده است. اما در شرایطی که مرتجعین داخلی در وابستگی به امپریالزم حاکمیت را در دست می گیرند، جنبه دموکراتیک کار و

دون اندیشه می خوانند و حالا مارکسیست - لنینیست - مائوتیست می خوانند و در مورد مائوتسه دون اندیشه بودن و مائوتیست بودن شان اصرار داشتند و اصرار دارند. برعکس رویزونیست ها به دروغ ادعا داشتند و دارند که مارکسیست - لنینیست هستند. چرا چنین است و باید چنین باشد؟ زیرا ایدئولوژی علمی پرولتاریای بین المللی به مرحله سوم تکاملی خود رسیده است. نادیده گرفتن این مرحله تکاملی و رجعت به مرحله مارکسیزم - لنینیزم توسط سازمان رهایی، بجای پیشرفت به مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیسم، یک عقبگرد رویزونیستی، حتی عقبگرد نسبت به گروه انقلابی مدعی مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه بودن، و یک حرکت مرززدایانه با رویزونیست های سابق مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان است.

چهار - در شرایط اشغال امپریالیستی و حاکمیت پوشالی خائین ملی، باز تکثیر کنندگان کتاب "از کمون اولیه تا کمونیزم" بجای بلند کردن شعار مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و خائین ملی به عنوان وظیفه مبارزاتی

## نقد مرامنامه "نهضت آینده افغانستان"



امریکا قرار گرفته است، خلقی - پرچی ها بنام های گوناگون به حزب سازی و سازمان سازی شروع نموده اند و تا حال چندین حزب و تشکیلات ساخته اند که یکی از آنها حزب متحد ملی است که برنامه اش مدتی قبل در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان یا جریده شعله جاوید نقد گردید.

امروز تعداد زیادی از خلقی - پرچی های سابق متشکل در احزابی مانند حزب متحد ملی و همچنان منفردین آن ها برای کسب جاه و مقام زیر بیرق اشغالگران خزیده و در جهت منافع اشغالگران بر می دارند.

در شرایط خاص افغانستان که جامعه مستعمره و نیمه فیودالی است، برداشت روشنفکران بسیاری که هنوز نام شعله بی را با خود یدک می کشند از مسایل انقلاب و مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیسم کاملاً ناقص است. به همین لحاظ کار آن ها به انحرافات جدی ای کشیده شده که نه تنها باعث خرده کاری شده، بلکه به تشتت و تسلیم طلبی نیز دامن زده است.

رویزونیست های مدرن روسی که نماینده آنها در افغانستان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود کاملاً به منافع پرولتاریا خیانت نموده و در صف ضد انقلاب جای گرفته اند.

در شرایط کنونی که افغانستان مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها به رهبری امپریالیسم

هر گاه ما نتوانیم آن دیدگا های انحرافی ای را که در سطح بین المللی و داخلی تشتت، پراگندگی، درهم اندیشی سیاسی و ایدئولوژیک و تسلیم طلبی را دامن می زند نقد و طرد نماییم در آن صورت ارائه دیدگاه ما بسیار نارسا و ناقص خواهد ماند.

مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیسم همواره در مبارزه با انواع و اقسام تئوری های انحرافی ( انواع رویزونیسم، اکونومیسم و اپورتونیسم...) که جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را تهدید می نماید، رشد نموده، تحکیم یافته و آبدیده شده است و در همین مبارزه حقانیت خویش را تثبیت نموده، در توده ها نفوذ کرده و به نیروی تغییردهنده واقعیات موجود و سازنده واقعیات فردا تبدیل گردیده است.

حزب ما در طول دوران حیات خویش با این دیدگاه های انحرافی در سطح بین المللی و داخلی مبارزات جدی خویش را بطور احسن پیش برده است.

امروز ما در افغانستان با ناب ترین شکل خود فریبی بورژوازی و آنهم از نوع بورژواکمپرادوری و خزیدن آن ها زیر درفش اشغالگران و رژیم دست نشانده روبرو هستیم. این تشکلات بورژواکمپرادوری ادعا دارند که "چپ دموکرات" و انقلابی اند. اما در واقع آنها عملاً ضد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم گام برداشته و با تبلیغ و ترویج خویش توده ها را فریفته و به انقیاد و تسلیم طلبی سوق داده و می دهند و به این ترتیب در صف ضد انقلاب جای گرفته اند. تمامی تشکلات تسلیم طلب از دیدگاه مبتنی بر ضرورت مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی انصراف کرده اند و توده ها را نیز از عواقب چنین کاری می ترسانند و سعی دارند تا از مبارزات انقلابیون مائوئیست نیز جلوگیری به عمل آورند.

تسلیم طلبان بخاطر "امتیازاتی" که اشغالگران زیر لوای دموکراسی کذایی به ایشان عطا نموده، از شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی که شکل مشخص جنگ خلق در شرایط کنونی است منصرف گردیده اند، یا به عبارت دیگر از دیدگاه مبتنی بر ضرورت انقلاب قهری دست کشیده و به مبارزات کاملاً مسالمت آمیز و پارلمانی روی آورده اند. این تشکلات بورژواکمپرادوری وظیفه خود می دانند تا توده ها را وادار به تبعیت از سیاست اشغالگران و رژیم پوشالی نمایند. ولی آیا این وضعیت برای مدت طولانی دوام خواهد کرد؟

نه، هر گز نه. توده ها همین اکنون در یافته اند که سیاست اشغالگران و رژیم پوشالی سیاستی است ارتجاعی و بر ضد منافع ملی مردمان کشور. این سیاست افغانستان را در بحران عمیقی غرق نموده و فقر و بیکاری را بطور وسیعی دامن زده است. تجربه بخوبی نشان داده که رشد و پیشروی احزاب مائوئیست منجر به سقوط احزاب و تشکلات اپورتونیست و تسلیم طلب گردیده است. ما بزودی شاهد این مدعا در افغانستان خواهیم بود.

وظیفه مائوئیست هاست که قبل از همه به توده های زحمتکش بطور اعم و به روشنفکران متعلق به طبقات زحمتکش بطور اخص کمک نمایند که به این تجارب پی برده و از آن استفاده کامل نمایند و خود را برای سقوط احزاب ریزبونیست و تسلیم طلب و مقدم بر آن بیرون راندن

اشغالگران امپریالیست و سرنگونی رژیم پوشالی آماده سازند.

امروز در افغانستان رژیم دست نشانده تحت حمایت مستقیم اشغالگران امپریالیست قدرت سیاسی پوشالی را در دست دارد؛ در حالیکه احزاب و سازمان های ریزبونیست، تسلیم طلب بورژواکمپرادور به مبلغین پروپاقرص اشغالگران و رژیم پوشالی مبدل گردیده اند. سیاست این تشکلات اساساً تسلیم بودن به اشغالگران و رژیم پوشالی است. همین حالا هم اعضای این تشکلات از چوکی های وزارت و وکالت گرفته تا چوکی های ولایت، ریاست و قوماندانی های وزارت دفاع و داخله رژیم را در دست دارند و همیشه سعی می کنند بطرف بالا بدونند. این به اصطلاح دموکرات های بورژواکمپرادور سعی دارند تا در رژیم پوشالی سهم به سزایی داشته باشند و سرنگونی رژیم پوشالی و بیرون راندن اشغالگران اصلاً در مخیله شان دور نمی زند. این "دموکرات های" بورژواکمپرادور که به اشغالگران تسلیم اند و بخش مهمی از رژیم پوشالی را تشکیل می دهند، از لحاظ طبقاتی بخش نسبتاً مهمی از نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور و بیروکرات در کشور را تشکیل می دهند و همانند بخش های دیگر آن ها در ضدیت اساسی با منافع طبقات زحمتکش کشور، مشخصاً کارگران و دهقانان قرار دارند و به منافع کشور و مردمان کشور خیانت می کنند.

اشغالگران امپریالیست خلق های زحمتکش افغانستان را تحت فشار قرار داده و سعی می نمایند آنها را کاملاً خرد نمایند. با آنهم بورژواکمپرادورهای "دموکرات" سعی دارند تا با وعده های دروغین توده ها را بفریبند و همیشه به این تبلیغات کذایی پرداخته و می پردازند که مصیبت های کنونی موقتی است و آنرا با "کمک جامعه جهانی" از سر راه توده ها بر می دارند. آنها می خواهند با این تبلیغات کذایی ذهنیت توده ها را منحرف نموده و سمت و سوی تسلیم طلبانه دهند و بدین طریق توده را به انقیاد کامل اشغالگران و رژیم پوشالی در آورند. اما این وعده های دروغین هیچگاه جامه عمل نخواهد پوشید. یگانه راه بیرون رفت از این مصیبت ها، بیرون راندن قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده و استقرار جامعه دموکراتیک نوین می باشد. نیرو ای که می تواند از عهده این کار بر آید فقط پرولتاریا و حزب پیشاهنگش می باشد.

در این اواخر سندی بنام "مرامنامه نهضت آینده افغانستان" منتشر شده است. طوری که از متن مرامنامه بر می آید نویسندگان مرامنامه نیز از جمله اعضای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می باشند. مسایلی که در این مرامنامه به بحث گرفته شده عین مسایل بحثی است که در جریده "خلق" و "پرچم" در دهه چهل خورشیدی به

نشر رسیده بود. این مرامنامه دقیقاً آدماة برنامة هر دو شاخه "خلق" و "پرچم" حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می باشد.

"مرامنامه نهضت آینده افغانستان" قبل از هر چیز به تعریف و تمجید "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" پرداخته، "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را در یک ردیف قرار داده و از هر دو بعنوان انقلابیون آن دوره یاد می کند و بعد تمامی بحثش برمحور کارکرد ح.د.خ.ا دور می زند. دوره مبارزاتی دهه چهل این حزب را تمجید نموده و از آن بعنوان «نمونه های بارز کار بزرگ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» ستایش می نماید. به این بحث "مرامنامه نهضت آینده افغانستان" توجه فرمائید.

«چهار دهه پیش، چپ بنیادی افغانستان، به ویژه جریان دموکراتیک خلق و جریان دموکراتیک نوین برای نخست مسایل بنیادی عقبمانی جامعه افغانی را از دیدگاه جامعه شناسی علمی مطرح کردند. انقلابیون آن روزگار با تکیه بر بینش ایدیا لوژی رسمی طبقه کارگر - هر دو خط (خط شوری و خط چین) - تضاد های اساسی زندگی اجتماعی را نشان دادند و دگرگونی جامعه را به حیث وظیفه تاریخی خود مطرح کردند. در کلیت، طرحی از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای تحقق این دگرگونی انقلابی شکل گرفت که منطبق به رهنمودهای قدیم انترناسیونال سوم و تحلیل های کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری جهان در زمینه به سر رسانی انقلاب ملی دموکراتیک از طریق جبهه گسترده نیروهای انقلابی و ملی و گزینش راه رشد غیر سرمایه داری بود. چنین جبهه ای در افغانستان شکل نگرفت.» (مرامنامه نهضت آینده افغانستان - دیباچه صفحه اول)

«ح.د.خ.ا. از کنگره نخست (اول جنوری ۱۹۶۵ م) تا "هفتم ثور ۱۳۵۷ خ." در بسا گستره های زندگی اجتماعی افغانستان به حیث یک سازمان پیش گام و دگرگون ساز تبارز کرد. نمایانند فقر، بیعدالتی و عقبمانی وحشتناک جامعه افغانی، افشای گسترده مناسبات خانسالاری و بهره کشی بیرحمانه از دهقانان و دیگر زحمتکشان، ترویج شیوه های جدید مبارزه اندیشه یی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و مطرح کردن جایگاه شایسته زن در زندگی اجتماعی، مبارزه در راه

دموکراسی واقعی و آزادی بیان، پیش کشیدن شعار برادری خلقها و ملیت‌های ساکن در افغانستان و مطرح کردن راه حل عادلانه مساله ملی، نمونه های بارز کار بزرگ تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اند.» همانجا صفحه ۲

از اینکه " نهضت آینده افغانستان " جریان دموکراتیک نوین و " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را از لحاظ ایدئولوژی - سیاسی یکی می داند بزرگترین اشتباه است. زیرا جریان دموکراتیک نوین رهنمای اندیشه و عملش مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسزم) در آن زمان اندیشه مائوتسسته (دون) بود، اما " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از این اندیشه بری بود. مبارزات " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در دهه چهل خورشید بر پایه مبارزات ریفورمیستی ( مبارزات کاملا علنی، قانونی و پارلمانی) استوار بود. این حزب « دگرگونی جامعه را به حیث وظیفه تاریخی خود» از این دیدگاه قرار داده بود نه از دیدگاه انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسستی.

به همین ترتیب باید یاد آور گردید که شوروی سوسیالیستی بعد از مرگ رفیق استالین به رویونیسم غلطید و به یک کشور سوسیال امپریالیستی تبدیل گشت. بدین اساس در دهه چهل خورشیدی خط چین کاملا در مقابل خط رویونیستی و سوسیال امپریالیستی شوروی قرار داشت. " نهضت آینده افغانستان " با این کلی گویی و درهم برهمی می خواهد تا تاریخچه جعلی انقلابی برای حزبش و خلقی - پرچمی های جنایتکار بسازد.

هر گاه تبلیغات فراوانی را که دار و دسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در دهه چهل خورشیدی به نفع رژیم ستم شاهی ظاهر خان براه انداخته بود بیاد بیاوریم، بطور صریح و روشن دیده می شود که اگر کسی آن دوران را بخاطر نداشته باشد و یا اینکه یک نفر غیر افغانستانی باشد و آن مداحی را بخواند و نخواهد که زحمت تحقیق به خود بدهد و تنها به نوشتجات آن زمان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " قناعت نماید قبول می کند که رژیم ستم شاهی ظاهر خان بهترین رژیم بوده که منافع توده های زحمتکش را نمایندگی می کرده است.

در این جا ضرورت است که چند نمونه

از شاه پرستی و مبارزات دهه چهل خورشیدی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را یاد آوری نماییم تا خواننده بداند که این حزب در آن دوره چقدر شاه پرست و مبارزاتش ضد انقلابی بوده است.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در شماره های ۱ و ۲، صفحه هفتم جریده خلق، مرامنامه اش را به نشر رسانده است که در آن شماره ها از شاه وقانون اساسی آن دوره چنین توصیف گردیده است: «ماده هفتم و یازدهم قانون اساسی کشور که جریده خلق آنرا احترام می نماید، می گوید " شاه غیر مسئول و واجب الاحترام " است... و از حقوق مردم حفاظت و حراست می نماید.» « به منظور اینکه دستگاه اداری دولت طبق منافع یکی دو طبقه و قشرهای ممتاز کوچک جامعه بکار برده نشود، مصالح عالیه طبقات عظیم خلقهای دهات و شهر های کوچک کشور ایجاب می نماید که این دستگاه اداری روی واقعیت های اجتماعی و علمی اصلاح گردد»، « در راه تعدیل و تعویض قوانین و مقرراتی که ضد منافع خلقها و ضد دموکراتیک باشد مبارزه قانونی به عمل آید.»

« برای حل اختلافات میان کارگران و کارفرمایان و مراقبت در اجرای صحیح قانون کار محاکم بی طرف تشکیل گردد که در آن نمایندگان کارگران اشتراک داشته باشند. » ( همانجا صفحه ۶)

این است « نمونه های بارز کار بزرگ تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان » در دهه چهل خورشیدی. این مطلب به خوبی بیانگر آنست که این بینش هیچگاه « ایدئولوژی رسمی طبقه کارگر » که « منطبق به رهنمودهای قدیم انترناسیونال و تحلیل کنفرانسهای کمونیستی » باشد، نبوده بلکه ایدئولوژی ضد انقلابی بوده و هست که منطبق به رهنمودهای رسمی رویونیسم مدرن روسی طی طرق می نموده است.

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در آن زمان کوشید جلو مبارزات آزادبخش خلق های افغانستان را بگیرد و قانون اساسی را مظهر عدالت و انصاف و انمود سازد. بدین ملحوظ جریده " خلق " در شماره ششم صفحه ۲ می نویسد : « در ماده هفتم قانون اساسی : « پادشاه نگهبان قانون اساسی می باشد » و در ماده پانزدهم : « پادشاه ... از قانون اساسی حراست و حقوق مردم را حفاظت می نماید، ما هنوز بدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم. »

آیا ادعاهای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در مورد شاه و قانون اساسی اش درست و حقیقی است؟ هر انقلابی و میهن پرست افغانستانی و غیر افغانستانی که در مورد تاریخ افغانستان چیزی بداند بصراحت دست رد به سینه دارودسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " می زند و می گوید که این ها همه جز چرندیات و دروغ و جعلیات چیز دیگری نیستند. تمام این دروغ و جعلیات بمنظور

دگرگون جلوه دادن ماهیت ارتجاعی رژیم ستم شاهی در آن زمان بوده است.

امروز " نهضت آینده افغانستان " این بقایای خلف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " می خواهد با دروغ های شاکدار ماهیت ضد انقلابی و ضد مردمی خود و اسلافش را دگرگون جلوه دهد تا نسل جوانی که از ماهیت ضد مردمی و ضد انقلابی این باند نا آگاه است فریب بخورد و در خدمت امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی دست نشاندۀ آن ها قرار بگیرد.

بیائید ببینیم که هدف " نهضت آینده افغانستان " از " انقلاب ملی دموکراتیک " و راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " چیست و این حزب چه هدفی را با این شعار دنبال می نمود. شعار " انقلاب ملی دموکراتیک و یا نهضت دموکراتیک و ملی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " همانا قبول رهبری هر یک از طبقات و نفی رهبری طبقه کارگر بر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی بود. بر مبنای همین تیوری بود که هر یک از طبقات غیر پرولتری می توانستند رهبری مبارزات توده ها را بدست گیرند.

در این جا ضرورت می افتد سری به جریده " پرچم " بزنیم تا بوضوح معلوم شود که هدف از این شعار شان چه بوده است: « ما علما معتقدیم که جامعه ما از لحاظ عینی و ذهنی امکانات دارد که حرکت خود را در راه رشد نهضت دموکراتیک و ملی و ایجاد جبهه متحد و حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری هر یک از طبقات (تاکید از من است) شروع کند » ( شماره اول - صفحه ۱ )، « ... جامعه افغانستان امکان دارد که حرکت خود را در استقرار یک حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری هر یک از طبقات دموکراتیک و مترقی شروع کند و حتی با توجه به شرایط امروزی جهان چنین حکومتی نیز امکان دارد در صورت گرایش روز افزون به سمت چپ، جنبش را بسط و توسعه دهد و بسوی " هدف غائی " رود » ( شماره پنجم - صفحه ۳)

تمام این بحث ها به معنی رسیدن به یک دموکراسی ناب و غیر طبقاتی است. این بحث ها برای بورژوازی کاملا پذیرفتنی است. بر مبنای همین استدلال است که جریده خلق در شماره ششم صفحه چهارم نوشت: « دموکراسی برای همه - نه برای یک طبقه خاص »

(لنین - کلیات در یک جلد - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - ۶۳۳)، (همه جا تأکیدات از لنین است)

”حزب دموکراتیک خلق افغانستان“ در آن شرایط از دموکراسی چیزی را بر گزیده بود که برای رژیم ستم شاهی و امپریالیزم پذیرفتنی بود: دفاع از قانون اساسی رژیم شاهی و مافوق طبقات قرار دادن شاه و او را «غیر مسئول و واجب الاحترام» دانستن به معنی چاکر منشی به درگاه ارتجاع بود و هست.

”حزب دموکراتیک خلق افغانستان“ آقدر به قانون اساسی شاه احترام داشت که هر کس این قانون را برسمیت نمی شناخت او را خاین خطاب می نمود. تاریخ به خوبی ثابت ساخته که در جامعه طبقاتی قانونی که بدست مرتجعین وضع شود، قانون ظالمانه و کمر شکن و در خدمت طبقات ارتجاعی قرار داشته و بر مردم ستمدیده تحمیل خواهد شد. مرتجعین همیشه از مردم توقع دارند که چنین قوانینی را مقدس بشمرند و از آن اطاعت کنند. ”حزب دموکراتیک خلق افغانستان“ بر حسب احترامی که به قانون اساسی و رژیم شاهی داشت، چنین توقعی از توده های زحمتکش داشت. بر مبنای همین توقع بود که در جریده خلق ارگان نشراتیش نوشت: «هر کس و هر قدرتی که دست به تشدد و توطئه خلاف قانون اساسی بزند» ضد منافع ملی بوده و صریحا حکم نموده بود که «بطور قطع عمال ارتجاع» محسوب می گردند. این است «نمونه های بارز کار بزرگ تاریخی حزب دموکراتیک خلق افغانستان»!

آنچه که برای امپریالیست ها مهم بوده وهست تربیه یک نیروی تسلیم طلب و درعین حال فوق العاده میهن فروش، بی اراده و مزدور منش و جاه طلب است. این نیرو عموما از میان قشر روشنفکر و تحصیل کرده سربلند میکند. این نیرو، نیرویی است کاملا ارتجاعی و خادم امپریالیزم که به اشکال و افکار گوناگون قد برافراشته است. یک بخش از این نیرو، رویزونیست ها است که زیر لوای مارکسیزم لم داده، و اندیشه های زهر آگین شانرا بنام اندیشه های علمی و مترقی به جامعه ارائه می نمایند و از این طریق، توده ها و نسل جوان را به سازش و انقیاد ملی میکشانند. امروز در افغانستان ما شاهد چنین نیروهایی هستیم.

”نهضت آینده افغانستان“ در مرامنامه اش تلاش می ورزد تا ”حزب دموکراتیک

و امروز رهنمای عمل ”نهضت آینده افغانستان“ و بقیه تسلیم طلبان می باشد.

لنین در مورد ”دموکراسی خالص“ کائوتسکی را به باد استهزاء گرفته و می نویسد: «کائوتسکی به ناستوده ترین طرز مفهومی دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف نموده و مارکس را به یک لیبرال متعارفی بدل کرده است یعنی خودش به مرحله لیبرالی سقوط کرده است که عبارات مبتذلی درباره ”دموکراسی خالص“ به هم می بافت و مضمون طبقاتی دموکراسی بورژوائی را زیب و آرایش می دهد و روی آن سایه می زند و بیش از هر چیز از اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش حذر دارد. هنگامیکه کائوتسکی مفهوم ”دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا“ را به نحوی ”تفسیر کرد“ که اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش علیه ستمگران ناپدید شد، آنوقت رکورد جهانی تحریف لیبرالی در گفته های مارکس شکسته شد. برنشتین مرتد در مقایسه با کائوتسکی مرتد حکم توله سگی را پیدا کرده است... اگر فکر سلیم تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است تا زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند، نمی توان از ”دموکراسی خالص“ سخن به میان آورد، بلکه فقط می توان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمنا بطور حاشیه باید بگویم که ”دموکراسی خالص“ نه تنها عبارت ابلهانه ایست که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقاتی و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار می سازد، بلکه عبارتیست سه کرت پوچ و میان تهی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی دموکراسی، ضمن تغییر ماهیت، جزء عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دموکراسی خالص نخواهد بود. ”دموکراسی خالص“ عبارت کاذبانه فرد لیبرال است که کارگران را تحمیق می نماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوائی است که جایگزین فیودالیزم می گردد و دموکراسی پرولتری است که جایگزین بورژوازی می گردد... کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را می گزیند که برای لیبرال ها، برای بورژوازی پذیرفتنی است، انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی سرمایه داری بطور اعم و دموکراسی سرمایه داری بطور اخص (ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است) یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن (بدورمی اندازد، مسکوت می گذارد و روی آن سایه می زند. به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوژکتیف هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در می آید.

»دموکراسی بورژوائی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار می رود، همواره دموکراسی محدود، سرو دم بریده، جعلی و سالوسانه باقی می ماند (و در شرایط سرمایه داری نمی تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شوندهگان و نهیدستان در حکم دام فریب است.»

مارکس و انگلس در باره جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران صفحه ۳۴۸ می نویسند: «چیزیکه برای یکی نعمت است، برای دیگری لعنت، هر رهایی جدید یک طبقه، همیشه در حکم سرکوب جدی طبقه دیگر است.» مارکس و انگلس به خوبی نشان دادند که در جامعه طبقاتی ”دموکراسی برای همه“ چیزی بی معنی است. بحث «دموکراسی برای همه» - نه برای یک طبقه خاص «به معنی آنست که دموکراسی را از مضمون تاریخی و طبقاتی اش جدا کرده و مبارزه را در سطح سیاسی تأمین حقوق بورژوازی پائین آورد. دموکراسی ”ناب“ بورژوائی بنا به قول لنین به شکل پاک و پاکیزه و عاری از تعفن سلطنت نه ممکن است و نه مطلوب. بر همین مبنا بود که ”حزب دموکراتیک خلق افغانستان“ به مبارزات کاملا علنی قانونی و پارلمانی روی آورده بود. چیزی که امروز رهنمای عمل ”نهضت آینده افغانستان“ و تمامی تسلیم طلبان می باشد.

همان طوریکه ”حزب دموکراتیک خلق افغانستان“ با شعار ”دموکراسی ملی رهبری پرولتاریا را در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی نفی نمود و بیان نمود که ”هر یک از طبقات می توانند رهبری را بدست گیرند“ به همان شکلش دیکتاتوری پرولتاریا را نیز نفی نموده و خواهان ”دموکراسی برای همه طبقات“ شد. چیزی که مائوتسه دون همیشه روی آن تأکید داشت و تاریخ و انقلابات جهان نیز آنرا ثابت ساخته است این بود که در عصر حاضر فقط و فقط پرولتاریا می تواند رهبر یک انقلاب و دگرگونی واقعی و ریشه ای در همه جوامع باشد. دیگر دوره ای که بورژوازی رسالت رهبری انقلاب را بر عهده داشت سر آمده است. مائوتسه دون می نویسد: «این حکم تاریخ است که انقلاب دموکراتیک بورژوازی بر علیه امپریالیزم و فیودالیزم، وظیفه ایست که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفا گردد و نه بورژوازی» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد اول صفحه ۳۵۶) اما برای لیبرالها صحبت از ”دموکراسی“ بطور عام و مبارزه علیه فیودالیزم و امپریالیزم بدون رهبری طبقه کارگر امری عادی است. این تیوری در حقیقت از یک سو نفی رهبری پرولتاریا در مبارزات آزادیبخش ملی است و از سوی دیگر مبارزات قهری و مسلحانه توده های زحمتکش را نفی نموده و آنها را به سمت مبارزات مسالمت آمیز ”کاملا علنی، قانونی و پارلمانی“ سوق می دهد. کاری که دبروز رهنمای عمل ”حزب دموکراتیک خلق افغانستان“ بود

نماید، به تحسین و تمجید از این گذشته برآمده و می خواهد تا جنایتکاران دیروزی را تیره نماید.

" نهضت آینده افغانستان " سعی می ورزد تا از یک سو ماهیت مقاومت ملی شعله بی ها و توده های زحمتکش علیه سوسیال امپریالیزم را زیر سوال ببرد و از سوی دیگر می خواهد تا آب تظہیر بر جنایات بی شمار رژیم دست نشانده روسی ها بریزد و آنها را " دموکرات و انقلابی " معرفی نماید. این دار ودسته ( نهضت آینده افغانستان) که دست شان همراه برادران تنی شان به خون هزاران هزار شعله بی وعناصر ملی - دموکرات و توده های زحمتکش آلوده است طوری از رژیم دست نشانده روسها تعریف و تمجید می نماید که اگر کسی به اوضاع افغانستان ( سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۷۱) آشنائی نداشته باشد یقین می کند که کودتای سال ۱۳۵۷ خورشیدی انقلاب بوده و رژیم دست نشانده روسها یک رژیم انقلابی!

" نهضت آینده افغانستان " آگاهانه به جعل تاریخ می پردازد تا ذهنیت نسل جوان کشور را، که بتاریخ گذشته آشنایی ندارند و از سوابق " حزب دموکراتیک افغانستان " بی خبر اند، به گمراهی سوق دهند.

شرکت شعله ای ها در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی درست وعادلانه بود، اما پذیرفتن رهبری احزاب ارتجاعی جهادی نادرست و غیر اصولی بود. این حرکت باید مستقلانه به پیش می رفت که نرفت. حزب کمونیست ( مائوئیست) افغانستان در شماره چهارم شعله جاوید دور چهارم نکات مثبت و منفی این حرکت را دقیقاً بررسی نموده است. برای معلومات بیشتر به این شماره شعله جاوید مراجعه شود.

" نهضت آینده افغانستان " تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیزم را در افغانستان جنگ تحمیلی و ویرانگر نمی داند، بر عکس مقاومت توده ها را « جنگ تحمیلی و ویرانگر » می خواند. همانطوری که امروز نیروهای ارتجاعی میهن فروش و تسلیم طلب مسبب عمده ویرانگری ها، خانه خرابی ها و ناامنی های کنونی را نیروهای اشغالگر نمی دانند و کاسه و کوزه را به سر مقاومت ارتجاع علیه آن ها می شکنانند. از یک نیروی ارتجاعی، تسلیم طلب و میهن فروش بیش از این توقعی نمی رود. اگر میهن فروشی، زنده به گور کردن نیروهای انقلابی و توده های

رویزونیستی و سوسیال امپریالیستی ساخت. چنانچه در ظرف ۴۵ روز مزدوران " شوروی " که تازه بقدرت رسیده بودند ۱۳ قرارداد با بآدار شان بستند. از همه بدتر توافقنامه عدم مداخله در امور داخلی افغانستان که در سال ۱۹۲۱ بین لنین رهبر انقلاب شوروی سوسیالیستی و امیر امان الله خان منعقد گردیده بود تغییر داده شد و به روسها اجازه مداخله در امور داخلی افغانستان داده شد. بر حسب این توافق بود که روسها در شش جدی ۱۳۵۸ به افغانستان تجاوز نظامی نموده و افغانستان را به مستعمره خود تبدیل نمودند.

کودتای ننگین ۷ ثور نه تنها برای امپریالیست ها « تکاندنده ترین حادثه » بود، بلکه برای خلق زحمتکش افغانستان نیز جنایت بارتترین حادثه به شمار می رفت زیرا زمینه ساز به انقیاد در آمدن خلق افغانستان بود و لشکر کشی اشغالگرانه سوسیال امپریالیست ها به افغانستان را در پی داشت.

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از زمان ابتدای قدرتگیری اش دست به قلع و قمع نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات زد و از کشته ها پشته ها ساخت. گورهای دستجمعی و لیست ۱۲ هزار نفری ای که بعد از سرنگونی رژیم امین به دروازه پل چرخ زده شد گوشه ای از این حقیقت و گویای این حقیقت است.

زمانی که دارودسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیروهای انقلابی و شخصیت های ملی دموکرات افغانستان را به منظور تامین منافع آزمندانه سوسیال امپریالیزم شوروی به گلوله می بست و در گورهای دستجمعی دفن می نمود، کادرهای کنونی " نهضت آینده افغانستان " در آزمون اعضای این باند را تشکیل می دادند و در این جنایت شریک بودند و به تبلیغات زهر آگین علیه نیروهای انقلابی مائوئیست و عناصر و شخصیت های ملی - دموکرات مصروف بودند و از هیچگونه توهین و ناسزا گویی در باره شان ابا نمی ورزیدند.

" نهضت آینده افغانستان " جنایات " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را انحراف و اشتباه می خواند. به این موضوع توجه نمائید: « جنگ تحمیلی ویرانگر و مداخله های ابر قدرت ها در امور کشور، انحرافها و اشتباهات جبران ناپذیر رهبران حزب - دولت، زمینه های تحقق برنامه های مترقی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برچیدند. »

" نهضت آینده افغانستان " تا دیروز در خدمت سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشت و حسب منافعش قلم فرسایی می نمود، امروز مانند دیگر برادران تنی اش در خدمت اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدینش درآمده و بر حسب منافع آزمندانه اشغالگران کنونی قلمفرسایی می کند.

نهضت آینده افغانستان جای اینکه گذشته ننگین خود و " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را نقد

خلق افغانستان " را " چپ انقلابی " جلوه دهد و تمام جنایات و خیانت هایش را به پای دیگران ختم نماید. به این متن مرامنامه توجه نمائید: « امپریالیزم و قدرت های محافظه کار منطقه - که از یک دهه بیشتر جدا ناظر حوادث بودند - رویداد ثور را تکان دهنده ترین حادثه در برچیده شدن منافع استراتژییک شان در منطقه پنداشتند و خواستند تا قدرت اطرافی را به یک اپوزیسیون سازمانیافته نظامی - سیاسی - مذهبی در برابر قدرت جدید مرکزی - که دیگر محمل منافع و نفوذ اتحاد شوروی تلقی می گردید - مبدل سازند. بدین گونه مقاومت مسلحانه ارتجاعی ضد ثور بنام جهاد زیر شعار عوامفریبانه دفاع از دین، وطن وعنعه های افغانی عرض وجود کرد. جهاد سازمان داده شده از بیرون، محمل تجمع اکثریت قاطع نیروهای ارتجاعی افغانی و برخی از گروه های وابسته به دموکراسی نوین و به حیث میانجی مداخله های مستقیم ارتجاع منطقه، ارتجاع عرب و امپریالیزم جهانی تبارز کرد.

با ورود قوای شوروی به افغانستان، تضاد های داخلی ابعاد عظیم جهانی کسب کردند. جنگ تحمیلی ویرانگر و مداخله های ابر قدرت ها در امور کشور، انحرافها و اشتباهات جبران ناپذیر رهبران حزب - دولت، زمینه های تحقق برنامه های مترقی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برچیدند. حزب - دولت دموکراتیک با توافق اکثریت رهبران آن به عامل سیاست های شوروی مبدل شد و هویت ملی و مستقل دولت افغانستان زایل گردید. »

بعد از مرگ رفیق استالین و بقدرت رسیدن خروشچف کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی به یک کشور روئیزیونیستی و سوسیال امپریالیستی تبدیل گردید. از این به بعد رقابت بین امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بر سر تقسیم جهان به شدت بالا گرفت. افغانستان نمی توانست از این معرکه مستثنی باشد. کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به حمایت سوسیال امپریالیزم شوروی بر حسب منافعش طراحی گردید. اما مسافرت و گرایش داود در سال های ۵۵ و ۵۶ به کشورهای وابسته به امپریالیزم غرب، خشم سوسیال امپریالیزم را مشتعل نمود. روسها برای تامین منافع خود در افغانستان جز کودتای ننگین ۷ ثور چاره ای دیگری نداشتند. کودتای ننگین ۷ ثور افغانستان را از لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی کاملاً وابسته به شوروی



ز حمتکش... اشتباه و انحراف است، پس جنایت و خیانت چیست؟

## همکاری و تسلیمی با اشغالگران یا پیکار علیه آنها:

کسانی که نقاب «چپ دموکرات» را به رخ کشیده و زیر این لفافه به تبلیغ و ترویج تسلیم طلبی می پردازند بزرگترین دشمن خلق ها و طبقه پرولتاریا هستند. خطر چنین کسانی کمتر از خطر بورژوازی امپریالیستی و یا بعبارت دیگر خطر اشغالگران نیست.

وظیفه هرنیروی انقلابی و میهن پرست است تا علیه کسانی که نقاب «چپ دموکرات» را به رخ کشیده و در حقیقت خادم اشغالگران امپریالیست اند به مبارزه جدی و پیگیرانه پردازند. از طریق چنین مبارزاتی است که می توان چهره های شان را افشاء نمود و آنها را از صف خلق تجرید و طرد نمود. هرگونه کم بها دادن به امر چنین مبارزه ای و یا هرگونه همکاری و ائتلاف با آنها و پرده پوشی ماهیت ضد انقلابی شان در آخرین امر ضرر رساندن به مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پושالی است. گذشت در مقابل خادمین امپریالیسم اشغالگر، گذشت و همکاری با اشغالگران است.

تنها مبارزه علیه تسلیم طلبان و حامیان اشغالگران و کسانی که نقاب «چپ دموکرات» را به رخ کشیده و از جمله مبلغین آزمندان اشغالگران اند، صرفاً وظیفه انقلابیون متعهد به منافع طبقه کارگر نیست، بلکه وظیفه تمامی گروه ها و عناصر ملی - دموکرات پیگیر ضد اشغالگران امپریالیست است که باید بطور قطع با آنها مبارزه قاطع نموده و آنها را از صفوف خود و توده های زحمتکش تجرید و طرد نمایند.

جنبش «چپ» و دموکراتی که «نهضت آینده افغانستان» مطرح می نماید از نوع جنبش «چپ دموکرات» لیبرالیسم میان پوسیده است که خواست ها و نظرات شان ناگزیر بیش از خواست ها و نظرات بورژوا - دموکرات کهن نمی باشد، زیرا «چپ دموکراتی» که مورد نظر «نهضت آینده افغانستان» است یک چپ ریفورمیست و تسلیم طلب است.

زمانی که جنبش های آزادیبخش خلقهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در برابر امپریالیسم صف آرای می نمودند، نقاب داران بورژوازی زیر نام «چپ انقلابی» که

به تجدید نظر در اصول م - ل - م پرداخته بودند با حيله و نیرنگ تعداد زیادی از کارگران را فریب داده و از راه درست و اصولی منحرف ساختند و به این ترتیب ضربات سنگینی به جنبش های آزادیبخش وارد ساختند که تا کنون این جنبشها آن ضربات را در پیکر خود حس می کنند.

این دارودسته برای ممانعت از انقلاب به تبلیغ و ترویج «راه پارلمانی» و گذار مسالمت آمیز پرداختند و به حمایت از «دولت عموم خلقی» و «حزب عموم خلقی» برخاستند، به این ترتیب صف انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش ساختند.

این دارودسته حامی منافع بورژوازی به تبلیغ و ترویج این ایده پرداختند که دیگر ضرور نیست به جنگ و زور علیه طبقه حاکمه متوسل شد، بلکه میتوان قدرت را از طریق احراز اکثریت در پارلمان بدست آورد و طبقه حاکمه را از قدرت به زیر کشید و جامعه ایده آل را بوجود آورد!

تا دیروز «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به تبلیغ و ترویج این ایده پرداخته بود و نیروهای انقلابی را که معتقد به قهر انقلابی بودند «ماجراجو» می خواند. امروز اعضا و کادرهای سابق این باند زیر نام «نهضت آینده افغانستان» چنین نغمه هایی را سر می دهد.

امروز «نهضت آینده افغانستان» جهت جلوگیری از استقلال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور از زیر سلطه اشغالگران امپریالیست به تبلیغ «مبارزه مسالمت آمیز»، «تقویه سکتور دولتی» و «راه پارلمانی» می پردازد و از طرحات و پلان های اقتصادی، سیاسی و نظامی اشغالگران و رژیم دست نشانده حمایت می نماید و هر گونه مبارزات قهری و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پושالی را «انقلابیگری ماجراجویانه» می خواند. به این موضوع توجه نمائید:

«نهضت آینده افغانستان از رفورمهای حمایت می کند که در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمینه های وسیع بهشد زندگی مردم و اعتلای جنبش چپ دموکراتیک را فراهم می کنند و فاصله گذار به یک نظام عالیتر اجتماعی - اقتصادی را کوتاه تر می سازند. نهضت آینده افغانستان با «انقلابیگری ما جراجویانه» و سوپژکتویزم بیگانه است.»

«نهضت آینده افغانستان» تجارب مبارزات خلقهای جهان را که از طریق انقلاب بدست آمده نفی می نماید. با تبلیغ مبارزات مسالمت آمیز «کاملا علنی، قانونی و پارلمانی» توده های زحمتکش را از جنگهای انقلابی ترسانده و بدین ترتیب آنها را از راه درست و اصولی انقلاب منحرف می نمایند.

سیاستی که همین اکنون «نهضت آینده افغانستان» در پیش گرفته ادامه سیاست «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در دهه چهل خورشیدی است

که مبتنی بر سیاست رویزیونستی خروشچف و برژنف بود، منتها با یک تفاوت و آن اینکه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» زمانیکه جریده «خلق» را بیرون نمود و راه مبارزات کاملاً علنی، قانونی و پارلمانی را ارائه داد، کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی بود. اما اینک این طرح از طرف «نهضت آینده افغانستان» در شرایطی مطرح می شود که کشوراشغال شده و پیمان ننگین امنیتی با اشغالگران امریکایی به امضا رسیده است. تمام تلاش «نهضت آینده افغانستان» و همه تبلیغ و ترویجش به جز کوششی در راه طولانی ساختن عمر رژیم دست نشانده و اشغال کشور چیز دیگری نمی تواند باشد. ولی این تلاش ها به جایی نمیرسد، همانطوری که دیروز «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به تحسین و تمجید رژیم داود خان پرداخته بود و رژیمش را در حال حرکت به سوی سوسیالیسم می خواند و سعی می نمود تا واقعیات را دیگرگون جلوه دهد، امروز با دیگرگون نشان دادن واقعیات، «نهضت آینده افغانستان» می خواهد به اشغال کشور مشروعیت بخشیده و با برادران تنی خویش توده های زحمتکش را در انقیاد کامل اشغالگران نگهدارند و آنها را به بردگان بدون میهن تبدیل نمایند. بدین ملحوظ به مبارزات کاملاً علنی، قانونی و مسالمت آمیز روی آورده و از توده های زحمتکش نیز می طلبد که این شیوه مبارزه را بر گزینند. از این دیدگاه این دار و دسته مبارزات اصولی و انقلابی (مبارزات مخفی و قهر آمیز) را «انقلابیگری ماجراجویانه و سوپژکتویزم» می خوانند. این موضع ضد انقلابی بدان حد روشن است که ضرورت به تفسیر ندارد. مداحی، جعل تاریخ و دگرگون نشان دادن واقعیات وظیفه نیروهای ارتجاعی و میهن فروش بوده و هست.

جنگهای جهانی، مسابقات تسلیحاتی و ناگزیر بودن جنگ از خصایص عمده امپریالیسم می باشد. امپریالیست ها جنگ را بخاطر توسعه مستعمرات براه می اندازند. این جنگ ها بخاطر بدست آوردن بازار جدید و غارت و چپاول منابع خام کشورهای تحت سلطه صورت می گیرد. جنگ برای امپریالیست ها آخرین پناهگاه از قید بحرانها، مشکلات اقتصادی و مبارزات آزادیبخش خلقها است.

تاریخ یک مساله را بخوبی ثابت ساخته که جنگها، تجاوز و اشغالگری و اشغالگری امپریالیستی شان به هیچوجه مشکل امپریالیست ها را حل نکرده و نخواهد

کرد، بلکه وی را به سوی نابودی سوق می دهد.

امپریالیزم یعنی جنگ. این مطلب را لنین بدرستی در کتاب امپریالیزم به مثابه بالاتری مرحله سرمایه داری تشریح نموده است. او در چنین شرایطی جنگهای امپریالیستی را ناگزیر می داند: «انتقال سرمایه داری به مرحله سرمایه داری انحصاری و سرمایه مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است» ، «هر اندازه تکامل سرمایه داری عالی تر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدید تر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دست یابی به منابع مواد خام تمام جهان حاد تر باشد، به همان اندازه نیز مبارزه در راه بدست آوردن مستعمرات شدید تر است.» «جنگهای امپریالیستی مادامیکه بر یک چنین بنیاد اقتصادی استوار باشد یعنی مادامیکه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، مطلقاً ناگزیر است.»

امپریالیست ها مجبور اند برای حفظ بازار و مستعمرات و انحصار مواد خام و فروش کالاهای شان به مستعمرات دست به تسلیحات نظامی بزنند و دیوانه وار تولید اسلحه را افزایش دهند و سپس به جنگ علیه یکدیگر (مانند جنگهای اول و دوم جهانی) و یا اینکه به تجاوز و اشغالگری برای توسعه مستعمرات به کشورهای تحت سلطه (مانند افغانستان و عراق...) به پردازند. جنگ بدین سبب ناگزیر است.

از آنجائیکه هیچ اشغالگری به رضا و رغبت حاضر نیست که مستعمرات خود را از دست دهد و سبانه از آن ها دفاع می نماید، لذا جنگ به توده های زحمتکش و نیروی های انقلابی تحمیل می شود، به همین ترتیب هیچ رژیم ارتجاعی حاضر نیست که به رضا و رغبت جایش را به توده های زحمتکش و طبقه کارگر خالی نماید. لذا برای از بین بردن ستم و سرنگونی رژیم های ارتجاعی باز هم جنگ امر ناگزیر است. ابلهی می خواهد که در چنین شرایطی از مبارزات کاملاً علنی، قانونی و مسالمت آمیز صحبت نماید و مبارزات انقلابی و قهری «انقلابیگری ماجراجویانه و سوپژکتویزم» خوانده خلاصه «میلیتاریزم مدون محصول سرمایه داری است.» و «جنگ مدون» از ماهیت امپریالیزم سر چشمه می گیرد.

بلی طور دیگری ممکن نیست. بدون جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، اخراج قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم

دست نشانده و ایجاد جامعه دموکراتیک نوین که به تمامی ستم های امپریالیستی، فئودالی و بورژوازی بروکرات خاتمه دهد غیر ممکن است. کم بها دادن به چنین مقاومت و مبارزه ای در حقیقت امر سلطه اشغالگران و رژیم پوشالی را دیر پا گردانیده و خدمت به اشغالگران و رژیم پوشالی است.

«از خصایص عمده سرمایه داری بیکاری و بوجود آمدن ارتش بیکاران است» امروز در افغانستان این امر بوضوح دیده می شود که یک ارتش بزرگی از بیکاران بوجود آمده است. فقر و بد بختی، بلند رفتن مواد استهلاکی، بروز اختلاس، دزدی، قتل و فساد از خصایص جامعه سرمایه داری است که امروز بطور وسیع دامنگیر جوامع امپریالیستی گردیده است. این خصایص بطور دقیق و متمرکز توسط اشغالگران در افغانستان بوجود آمده است. حل این معضل را بدون مقابله با اشغالگران و رژیم پوشالی از طریق جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی غیر ممکن است.

هر گاه در جامعه هدف تولید از سود حد اکثر باشد، و معاش بر اساس مقدار کار سنجیده نشود بلکه بر اساس سود عاید شده تادیه گردد، واضحست که در چنین جامعه ای هدف تولید نه رفع احتیاجات نعم مادی جامعه بلکه به کف آوردن حد اکثر سود است. در چنین جامعه ای سخن از عدالت اجتماعی سخن پوچ و بی محتوا است. در چنین حالتی جنگ و بخصوص جنگ های انقلابی اجتناب نا پذیر است. کسانی که در چنین شرایطی از جنگ های انقلابی و آزادبخش علیه اشغالگران و رژیم پوشالی منکر می شوند و آنرا «انقلابیگری ماجراجویانه» می خوانند جز چاکری به درگاه اشغالگران و رژیم پوشالی کار دیگری ندارند.

آن چیزی که در شرایط کنونی مشخص است، آنست که «نهضت آینده افغانستان» حتی زمانیکه می خواهد به موضوعات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افغانستان بپردازد خیلی زیرکانه مباحث ارتجاعی تسلیم طلبانه را همچو مباحث زیر را به میان می کشد.

«عدم وجود یک الترناتیف دموکراتیک و موجودیت انبوه سلاح های کشنده در دست نیروهای عقب گرا و بر خورداری آنها از حمایت بیرونی و امکان های مالی سرشار، بخصوص عواید ناشی از مواد مخدر و غیره موجب گردیده تا وضع سیاسی در بست در اختیار ارتجاع داخلی قرار داشته باشد.» صفحه ۸ مرامنامه. «تحقق یک الترناتیف دموکراتیک یگانه راه بیرون رفت از وضعیت فاجعه بار کنونی کشور است. ولی اشغال وضعیت سیاسی توسط ارتجاع قرون وسطایی و ارتجاع نوین (در حاکمیت و در اپوزیسیون) روند پیروزی این الترناتیف را کند ساخته است.» صفحه ۵ مرامنامه.

این کلمات شامل ارتجاعی ترین و تسلیم طلبانه ترین دروغ ها، توهمات و جعلیات در مورد مهمترین مسئله تضاد عمده (تضاد ملی) در شرایط

کنونی است. این بحث کاملاً تسلیم طلبانه و به انقیاد در آوردن توده های زحمتکش افغانستان و چاکری به درگاه امپریالیستهای اشغالگر می باشد.

آیا واقعا در افغانستان «وضعیت سیاسی توسط ارتجاع قرون وسطایی و ارتجاع نوین (در حاکمیت و اپوزیسیون) اشغال» شده است؟ از این بحث این نتیجه بدست می آید که وضعیت اقتصادی و نظامی نیز در «اشغال نیروهای قرون وسطایی و ارتجاع نوین» است و امپریالیست نه اشغالگر بلکه برای دفع اشغال کشور آمده اند! چه چاکری ظریفی به درگاه اشغالگران امپریالیست.

تسلیم طلبی بورژواکمپرادوری ای که امروز «نهضت آینده افغانستان» دامن می زند، در حقیقت امر ادامه همان فعالیت های بورژواکمپرادورانه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در دهه چهل خورشیدی است. دامن زدن به چنین طرحات و فعالیت ها مصیبت بزرگی در راه بیرون راندن نیروهای اشغالگر از افغانستان است. زیرا آنها خیلی زیرکانه ذهنیت توده ها و بخصوص نسل جوان را در این مورد مغشوش می سازند.

«نهضت آینده افغانستان» از «موجودیت انبوه سلاح های کشنده» در دست اشغالگران چشم پوشی می نماید، موجودیت این سلاح ها را فقط «در دست نیروهای عقب گرا» یعنی طالبان و مرتجعین مربوط به رژیم می داند. در حالی که آن ها یک صدم سلاح های که در دست اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار دارد در اختیار ندارند. به همین ترتیب بالاترین «عواید ناشی از مواد مخدر» به جیب اشغالگران می رود، زیرا ساحات عمده کشت مواد مخدر زیر چتر اشغالگران قرار دارد و عموماً در ساحاتی که پایگاه های شان مستقر است کشت می گردد. اما «نهضت آینده افغانستان» با سرهمبندی این جعلیات می خواهد که اشغالگران را از قاچاق مواد مخدر و جنایاتی که در حق توده ها می نمایند براثت دهد. این نهضت «یگانه راه بیرون رفت از وضعیت فاجعه بار کنونی کشور» را در «تحقق یک الترناتیف دموکراتیک» می داند و تحقق این الترناتیف را از نیروهای انقلابی و طبقه زحمتکش جامعه نمی خواهد، بلکه خواهان پیاده کردن آن از طرف اشغالگران است. آنها معتقد اند که اشغالگران خواهان پیاده نمودن این الترناتیف می باشند، اما «اشغال وضعیت سیاسی توسط قرون وسطایی و ارتجاع

نوبین (در حاکمیت و در اپوزیسیون) روند پیروزی این الترناتیف را کند ساخته است» در این جا بوضوح مشخص میشود که چه نیات شومی در پشت این جملات نهفته است. جای اینکه از وضعیت اشغال توسط اشغالگران امپریالیست صحبت به میان آید معکوسا صحبت متوجه بنیاد گرایان (طالبان معارض و نیروهای بنیاد گرا در درون رژیم و تسلیم شدگان) می باشد. در حقیقت از صحبت های شان این نتیجه به دست می آید که ایشان از اشغالگران می خواهند که اگر خواهان پیروزی الترناتیف شان هستند، با پیش گرفتن سیاست روشن، بنیادگرایان را کنار گذاشته و جای شان را به ایشان و هم کیشان خلقی - پرچمی شان بدهند. به این موضوع توجه نمائید: «کشور را بحران مزمین و همه جانبه فرا گرفته است. وضع سیاسی امنیتی کشور روز تا روز بدتر می شود، جنگ و نا امنی در بسیاری از مناطق کشور بخصوص در شرق و جنوب ابعاد گسترده تری کسب می کند. نیروهای طالبی در اثر مداخله های دوامدار از خارج - بخصوص پاکستان - نا کارآیی اداره دولت و نبود سیاست روشن و شفاف نیروهای خارجی مستقر در کشور، از توانمندی جنگی - تبلیغاتی بهتری بهره مند می شوند.» صفحه ۶ مرامنامه

« علی الرغم هزینه های فراوان، اردو - پلیس به صورتی که جوابگوی نیازهای امنیتی - نظامی کشور باشند شکل نگرفته و جا نیفتاده اند. در صفوف نیروهای انتظامی و نظامی کشور عمدتا آن افراد تنظیم های جهادی سابق شامل می باشند که بیش از مصالح امنیتی - نظامی کشور به تعلقات تنظیمی و پیوند های تباری خویش وفادار اند. در بسیاری موارد آن ها پیش از این که حافظ و تامین کننده نظم باشند خود باعث بی امنیتی و برهم زدن نظم می گردند. علیرغم کمک های صد ها ملیونی، اردو و پلیس کشور در سطح نازل تجهیزات نظامی، کارایی، مورال جنگی و کمبود پرسونل مسلکی قرار دارند. در تقرر و جا بجایی کادر های مسلکی از تعصب کار گرفته می شود. همین اکنون هزاران تن از افسران با تجربه و مسلکی وطن پرست اردوی سابق در حالت بی سرنوشتی قرار داده شده اند.» (صفحه ۷ و ۸ مرامنامه)

بحث بالا مملو از تسلیم طلبی های بورژواکمپرادوری است. وقتی که به مجموعه این توهومات می اندیشید، مشخص می شود که این مسئله ابدا

اتفاقی نیست. « نهضت آینده افغانستان » واجد « شرایط » برای کابینه و پارلمان رژیم دست نشانده است. این ها می خواهند که در کنار برادران تنی خود همچو حنیف اتمر، علومی و... قرار بگیرند و به اشغالگران خدمت نمایند.

نقل قول فوق بیانگر این مدعا است که مسبب اصلی جنگ و نا امنی در کشور نیروهای طالبان اند و این نا امنی ناشی از « مداخله های دوامدار از خارج - بخصوص پاکستان - نا کارآیی دولت و نبود سیاست روشن نیروهای خارجی مستقر در کشور » می باشد. ایشان نه امپریالیست ها را اشغالگر می دانند و نه مسبب اصلی این همه نا امنی و جنگ!! به همین علت است که از اشغالگران می خواهند که « یک الترناتیف دموکراتیک و سیاست روشن » را در پیش گیرند و « هزاران تن از افسران با تجربه و مسلکی وطنپرست ( بخوان میهن فروش) اردوی سابق » که « در حالت بی سرنوشتی قرار داده شده اند » در خدمت خویش بکار گیرند.

به نظر « نهضت آینده افغانستان » یگانه راه بیرون رفت از این معضل گماشتن افسران با تجربه و مسلکی اردوی سابق به جای جهادی ها می باشد. از نظر این « نهضت » این راه بهترین الترناتیف برای جمع و جور نمودن وضعیت درهم و برهم افغانستان می باشد. یا بعبارت دیگر هر گاه جای افسران جهادی را افسران با تجربه اردوی سابق بگیرد، کمک های کشورهای اشغالگر امپریالیستی حیف و میل نمی شود، فعالیت های موثری صورت می گیرد، می تواند « صنایع جوان و نو بنیاد را از ورشکستگی » نجات دهد. به همین ترتیب « سیاست متوازن و همه جانبه » به نفع توده ها ایجاد نماید و از « فرار سرمایه ها » به خارج جلوگیری نموده و « روند انباشت سرمایه » را تسریع نماید. خلاصه فقر و بیکاری را از میان بردارد و عدالت اجتماعی را جایگزین آن نماید؟! با تشکیل دولت اشرف غنی دیده می شود که این « تعصب » بر داشته شده و نه تنها اشغالگران، بلکه اشرف غنی و « ارتجاع نوبین (در حاکمیت و اپوزیسیون) » با در پیش گرفتن « سیاست روشن و شفاف » به ندای « نهضت آینده افغانستان » لبیک گفته اند. از طرف اشرف غنی پست های بلند دولتی از معاون اول رژیم پوشالی گرفته تا مشاور امنیت ملی و وزارت خانه ها، و از طرف « ارتجاع نوبین در حاکمیت » وزارت داخله به یک تعداد از « افسران با تجربه و مسلکی وطنپرست (!) » اردوی سابق سپرده شده است. که توسط ایشان « هزاران تن » از هم کیشان شان به پست های امنیتی اردو و پولیس و بخش های جنایی و « امنیت ملی » گمارده شده اند. بنا به ادعای « نهضت آینده افغانستان » حالا باید که تمام « بحران های مزمین، نا امنی و جنگ » از کشور رخت بر بندد. حال که این « الترناتیف » تحقق پذیرفته و « هزاران تن از افسران با تجربه و مسلکی » خلقی - پرچمی ها بر قدرت تکیه زده اند، این دولت بیش از همه در خدمت منافع اشغالگران در آمده است. توسط حنیف اتمر این « افسر با تجربه و مسلکی »

توافقنامه ننگین امنیتی به امضا رسید و افغانستان به مدت طولانی به امپریالیزم امریکا فروخته شد. دولت چیزی نیست جز حامی منافع یک طبقه و آله ای برای سر کوب طبقه دیگر. رژیم پوشالی کنونی حامی منافع اشغالگران، بورژوازی بیروکرات و فیودالان بوده و در خدمت مستقیم اشغالگران قرار دارد و مرتباً توده های ستمدیده را سر کوب می نماید.

مگر « نهضت آینده افغانستان » نمیداند که منافع شوم و آزمندانه امپریالیزم جهانی، باعث بی ثباتی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی در جهان و بخصوص کشورهای تحت سلطه می گردد؟

بیش از سه دهه یعنی از زمان کودتای ننگین هفت ثور و اشغال افغانستان توسط اشغالگران سوسیال امپریالیست و هم چنین از یکنیم دهه به این سو بیشتر از همه ائتلاف بین المللی تحت رهبری امپریالیزم امریکا ثبات نسبی کشورهای تحت سلطه را بر اثر اشغالگری و تجاوزات بی شرمانه شان برهم زده است. در کشورهای اشغال شده مانند افغانستان و عراق رژیم های دست نشانده را بر چوکی دست نشانده نگاشتنند و بسیاری از کشورها را زیر فشار قرار داده و می دهند تا مطیع و گوش بفرمان باشند و در صورت نا فرمانی از طرف امپریالیست ها مورد تنبیه قرار می گیرند و در صورت لزوم جنگ را بر آنها تحمیل می کنند.

بحث های « نهضت آینده افغانستان » نمونه ای است از هزاران هزار مباحث مشابه تجدید نظر طلبانه ای که از زمان برنشتین به این سو پایه گذاری گردیده است.

در این مرامنامه تاریخ احزاب جهان و تجارب گرانهای انقلابات در جهان نادیده گرفته شده است. نویسندگان مرامنامه به راحتی تاریخ احزاب و تجارب انقلابات در جهان را از ارزیابی خود خارج ساخته اند. آنها جای مشی انقلابی مشی تسلیم طلبانه را موعظه می کنند. همانطوریکه « حزب دموکراتیک خلق افغانستان » از بدو تا سپس در سرانحیبت تجدید نظر طلبی غلطید و مشی آشتی طبقات را موعظه نمود، به همان میزان « نهضت آینده افغانستان » در شرایط اشغال کشور این سرانحیبتی را در پیش گرفته و به قهقرا سوق یافته است. یا بعبارت دیگر مرامنامه « نهضت آینده افغانستان » عامدانه مشی تسلیم طلبی ملی را موعظه می نماید.

ریشه مصیبت در این جا است که

دیدگاه بورژواکمپرادوری آن ها وادار شان می سازد که مبارزات مسالمت آمیز و پارلمانی را راه رسیدن به عدالت اجتماعی قلمداد کنند و ادعا نمایند که از طریق این مبارزات، می توان بورژوازی امپریالیستی اشغالگر سر عقل آمده را وادار به عقب نشینی نمود.

« نهضت آینده افغانستان » در مرامنامه خویش مرتبا از « چپ دموکراتیک » صحبت می نماید. منظور آن ها از « چپ دموکراتیک » نیروهای خلقی - پرچمی ها و بقیه «چپ» تسلیم طلب و تسلیم شده می باشد. این «چپ دموکراتیک» نه چپ انقلابی بلکه چپ ترسو و تسلیم طلبی هست که به هر پستی تن می دهد و چاکری و بندگی به درگاه اشغالگران امپریالیست را رنگ و روغن « چپ دموکراتیک » می زند.

انقلابیون واقعی بطریقی که شایسته تاریخ شناسان انقلابی است به قضا با نگاه می کنند. آنها دقیقا درک نموده اند، و تاریخ هم این را بارها تثبیت نموده، که سرنگونی قدرت ارتجاعی، برقراری قدرت انقلابی و تامین عدالت اجتماعی به هیچوجه از طریق مبارزات مسالمت آمیز قانونی، علنی و پارلمانی امکان پذیر نیست، بلکه برعکس توسط انقلاب اجتماعی ( در شرایط کنونی افغانستان از طریق جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی) می توان جامعه دموکراتیک نوین را ایجاد نمود و به سوی محو کامل ستم به پیش رفت. یا بعبارت دیگر هیچ امکان ندارد چرخش تعیین کننده که توده ها را از بد بختی نجات دهد بدون یک انقلاب صورت پذیر باشد.

موجودیت سیاسی و رفتار « نهضت آینده افغانستان » در شرایط کنونی تصادفی نیست. این محصولی از موقعیت اقتصادی - اجتماعی بورژواکمپرادوری وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، و اکنون وابسته به امپریالیزم روسیه و همچنان سایر امپریالیست ها، است که از زمان دموکراسی تاجدار ستم شاهی ایجاد گردیده و در هفت ثور ۱۳۵۷ بصورت کاملا علنی و در چهره میهن فروشان حقیقی عرض اندام نمود و تا کنون به اشکال متنوع زیر همان لوا به حرکات خویش ادامه می دهد.

« نهضت آینده افغانستان » بجای توضیح شرایط عمده تاریخی و تعیین تضاد عمده می خواهد با مزخرفات مشابه کوته فکرا نه و جاهلانه کاملا جنایتکارانه

و الفاظ فریبکارانه ای همچو اهداف مرامی ارتجاعی خویش، توده را به خواب غفلت فرو برد. « نهضت » در اهداف مرامی خود این چرندیات را سرهمبندی نموده است، توجه نمائید:

« دستگاه کنونی دولت عمدتا در اختیار نیروهای ارتجاعی جهادی، بیروکراتهای وابسته به خارج و عناصر نا مرئی مافیای مواد مخدر است، توان حل مسایل سر نوشت ساز کشور را ندارد. » « نهضت آینده افغانستان با درک بیعدالتیها، نا بسامانیها و مصایب بیشماری که بر کشور تحمیل می گردد، به منظور تکوین نظامی متکی بر اراده واقعی مردم، ایجاد جامعه مبتنی بر عدالت اجتماعی، در راه تصویب یک قانون اساسی واقعا دموکراتیک که ضامن آزادی های دموکراتیک، استقلال و تمامیت ارضی کشور، حاکمیت ملی و برابری افراد در برابر قانون باشد... مبارزه می کند » صفحه ۱۷

« نهضت آینده افغانستان در حالی که از همکاریهای جامعه جهانی به خاطر ختم بحران افغانستان پشتیبانی می کند، خواهان توظیف اختصاصی قوای خارجی در جهت تامین صلح پایدار، ریشه کن کردن تروریسم و برچیدن کانونهای بنیاد گرای است تا باشد چنان شرایطی در افغانستان و منطقه بوجود آید که ضرورت حضور نیروهای نظامی خارجی در کشور را مرفوع سازد » صفحه ۲۰

« نهضت آینده افغانستان در جهت فراهم آوری شرایط مناسب برای راه اندازی انتخابات آزاد و دموکراتیک مبارزه نموده، با در نظر داشت منافع جنبش، در مبارزات انتخاباتی شرکت می نماید تا خواسته ها و مطالبات زحمتکشان را مطرح نماید و نهادهای حاکمیت را از اختیار انحصاری ارتجاع بیرون کشیده و در خدمت تحقق خواستههای زحمتکشان افغانستان قرار دهد. » صفحه ۱۸

« نهضت آینده افغانستان ایجاد، تجهیز، اکمال و ارتقای کارایی و مهارت جنگی اردوی ملی را از وظایف تاخیر ناپذیر دولت شمرده، از چنان اردوی ملی حمایت می نماید که دارای ماهیت تدافعی بوده و ضامن استقلال، تمامیت ارضی و منافع مردم افغانستان باشد. » صفحه ۱۸

سیاست بورژواکمپرادوری که هم اکنون « نهضت آینده افغانستان » پیگیری می کند، یعنی سیاست دامن زدن به ایده های دروغین و کاذب « اصلاح سیستم دولتی جمهوری اسلامی افغانستان » با اقدامات اصلاحی « مضحکه ای بیش نبوده و روز بروز چهره کاذب چنین فریبکارانی افشاستر می شود.

با توجه به مطالب فوق صراحتا می گوئیم: هر تغییری در ترکیب دولت دست نشانده بوجود آید ماهیتش همان رژیم گوش بفرمان امپریالیست ها و میهن فروش است و تغییر در ترکیب دولت به اثر رقابت دار و دسته های خائن و میهن فروش درون سیستم هم مطابق میل امپریالیزم امریکا و متحدینش بوجود می آید.

اقتضای بورژوازی کمپرادور این است که از هر نوع صحبت در باره تضاد عمده و جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران اجتناب نماید و از تجزیه و تحلیل و مینا قرار دادن تضاد عمده و جنگ مقاومت ملی برای تعیین خط و مشی سیاسی بپرهیزد. اقتضای بورژوازی کمپرادور اینست که نغمه های تسلیم طلبانه مبارزات مسالمت آمیز « قانونی و پارلمانی » و شعار « اتحاد » بین ستمگر و ستمکش را سر داده و به انقیاد طلبی در برابر اشغالگران دامن بزند. مثلی معروفی است: از کوزه همان تراود که در اوست.

« نهضت آینده افغانستان » تمام نظرات مربوط به تضاد عمده و جنگ مقاومت ملی را بدور افکنده است. این تشکیل هیچ اشاره ای به اشغال کشور و رژیم دست نشانده ندارد و فقط می خواهد زیر بیرق اشغالگران، دولت دست نشانده را به اصطلاح اصلاح نماید.

نظر سیاسی « نهضت آینده افغانستان » این است که هر کوششی در مورد جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی کوشش نومیدانه است و طبق این دیدگاه می خواهد « در مبارزات انتخاباتی شرکت نموده و از این طریق « خواسته ها و مطالبات زحمتکشان را مطرح نموده و نهادهای حاکمیت را از اختیار انحصاری ارتجاع بیرون کشیده و در خدمت تحقق زحمتکشان قرار دهد. » (!) این تشکیل از لحاظ طبقاتی هیچ تفاوتی میان طبقات ستمگر و ستمکش قابل نیست و اگر احیانا حرفی از تفاوت طبقاتی بمیان آید می کوشد تا مسیر اصولی مبارزاتی طبقات زحمتکش را به انحراف سوق داده و به سازش بکشاند.

« نهضت آینده افغانستان » حتی حاضر نیست که یک کلمه در مورد طرد و اخراج قهری اشغالگران بر زبان بیاورد، همانطوریکه حاضر نیست بگوید رژیم پوشالی افغانستان یک رژیم دست نشانده است.

از فحوای کلام « نهضت آینده افغانستان » بر می آید که این گروه طرفدار قدرت متمرکز رژیم دست نشانده می باشد. به همین دلیل از « ایجاد، تجهیز، اکمال و ارتقای کارایی و مهارت جنگی اردوی ملی را از وظایف تاخیر ناپذیر دولت دانسته » و حمایتش را از آن اعلام می دارد و از اشغالگران می خواهد تا رژیم را از لحاظ تسلیحاتی بی نیاز ساخته و کمک نماید تا « قدرت متمرکز » را در دست گرفته و به

اصطلاح امنیت را در جامعه بر قرار سازد. به این طریق «نهضت آینده افغانستان» طرفدار روشهای کنترولی دیگری است. یا بعبارت دیگر «سیاستمداران» این تشکیل خواهان آنند که اگر اشغالگران می خواهند که امنیت در افغانستان بوجود آید باید نیروهای ارتجاعی جهادی را از صفوف دولت، اردو و پولیس کشیده و جای شانرا به ایشان و برادران تنی شان که همان صاحب منصبان اردوی سابق اند واگذار نماید. به نظر ایشان با این روش می تواند «دولت متمرکز» را ایجاد نموده و از طریق این دولت امنیت و عدالت اجتماعی را در جامعه بر قرار سازند!! آنها معتقد اند که اشغالگران بخاطر «ریشه کن کردن تروریسم و بر چیدن کانون های بنیاد گرایی» به این سر زمین آمده است. ایشان به این ملحوظ «از همکاری های جامعه جهانی بخاطر ختم بحران افغانستان پشتیبانی می نماید و خواهان توظیف اختصاصی قوای خارجی در جهت تامین صلح پایدار، ریشه کن کردن تروریسم و برچیدن کانون های بنیاد گرایی است.»

این در خواست کاملا جاهلانه است، زیرا بزرگترین تروریستان در جهان اشغالگران امپریالیست اند و تمام تروریستان تربیه شده و پرورش یافته دست ایشان اند. برچیدن تروریسم و بنیاد گرایی به معنی مرگ امپریالیسم بوده و هست. در چنین جوامعی عموما امپریالیست ها بر نیروهای فیودال و بنیاد گرا متکی است. چیزی که «نهضت آینده افغانستان» یا آنرا درک نمی کند و یا اینکه عمدا از آن چشم پوشی می نماید. به نظرم دومی در مورد «نهضت آینده افغانستان» صادق است، زیرا ایشان نظرات مربوط به مبارزه طبقاتی و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را کاملا بدور افکنده و به مخالفت با جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی پر خاسته و با تبلیغات لجام گسیخته آنرا «انقلابیگری ما جراجویانه» می خواند. در تمام متن مرامنامه «نهضت آینده افغانستان» یک کلمه در باره تضاد عمده، جنگ مقاومت ملی و بیرون راندن اشغالگران وجود ندارد. تنها چیزی که در آن به بحث گرفته شده کار دموکراتیک مشترک آنهم به تیپ کهن است که مورد قبول اشغالگران، رژیم دست نشانده و تمامی تسلیم طلبان قرار دارد؛ یعنی با تظاهر به «چپ دموکرات» بودن تامین کننده منافع اشغالگران و رژیم پوشالی است.

مشکل اساسی «نهضت آینده افغانستان» این است که تضاد عمده را درک نمی کند و یا اینکه آگاهانه نمی خواهد پیرامون آن بحثی داشته باشد و به این ترتیب خواهان همکاری با اشغالگران است. این «نهضت» عامل عمده بدبختی کنونی کشور و مردمان کشور را در اشغال کشور نمی بیند، بلکه در شرکت بنیاد گرایان جهادی در دستگاه دولتی می بیند. به همین ملحوظ از اشغالگران عاجزانه می خواهد تا آنها را از دم و دستگاه دولتی کنار زنند و جای شان را به ایشان و برادران تنی شان واگذار نمایند. به این اساس «نهضت آینده افغانستان» نظر به موقعیت طبقاتی - سیاسی اش ناگزیر با اشغالگران وارد معامله سیاسی می شود. چنانچه همین اکنون بسیاری از کادرهای سر شناس سابق «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، که ممکن است تعداد زیادی از آن ها فعلا عضویت «نهضت آینده افغانستان» را دارا باشند، توسط اشغالگران و رژیم پوشالی به دم و دستگاه رژیم دست نشانده شریک ساخته شده اند.

منظور «نهضت آینده افغانستان» از «چپ دموکرات» همان بورژواکمپرادور منشان تسلیم طلبی است که زیر بیرق اشغالگران خزیده اند و بر توده های کشور ستم روا میدارند و توده ها را از عواقب جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می ترسانند.

آنها همانطوریکه دیروز در خدمت سوسیال امپریالیسم در آمده بودند و منافع ملی را فدای منافع سوسیال امپریالیسم نمودند و هزاران هزار نفر از نیروهای انقلابی و توده های زحمتکش افغانستان را بگورهای دستجمعی سپردند، امروز می خواهند که باز هم چنین جنایتی را به خاطر منافع امپریالیست های اشغالگر کنونی و سایر امپریالیست ها مرتکب شوند. بدین ملحوظ تضاد ملی علیه اشغالگران را قبول ندارند و آنرا بدست فراموشی سپرده اند.

رویز یونیست های خروشچفی برای اغفال توده ها و کشاندن شان به دنبال بورژوازی شعار «جلوگیری از جنگ» را سر دادند. آنها بدین باور اند که هر نوع جنگی امنیت و آرامش توده ها را به هم می زند. به همین مناسبت برای «جلوگیری از جنگ» شعارهای همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی را مطرح نمودند. در واقع منظور شان از چنین تبلیغاتی عبارت است از خلع سلاح توده های ستمدیده و عبارت است از حفظ صلح و آرامش جهت تامین منافع امپریالیست ها و ایجاد زمینه مساعد برای استثمار خلق ها. به این موضوع توجه نمائید: «نهضت آینده افغانستان خواهان خلع سلاح بدون قید و شرط تمام گروهها و افراد مسلح و ملیشای ملکی، جمع آوری سلاح و مهمات جنگی و پاکسازی کشور از کشتزار های ماین می باشد.» صفحه ۲۰

«نهضت آینده افغانستان طرفدار جدی صلح جهانی و منطقه یی و مخالف جنگ و خشونت بوده، از مساعی که بخاطر تامین صلح و امنیت به

عمل می آید پشتیبانی و حمایت نموده، همبسته گی خویش را با جنبشهای ضد جنگ ابراز داشته و در آن ها فعالانه شرکت می ورزد.» «نهضت آینده افغانستان بر آن است که خشونت اجتماعی - سیاسی یکی از اشکال افاده خشونت اقتصادیست! قیامهای مردمی و مقاومتیهای مسلحانه توده ها و نیروهای تحول طلب، در طول تاریخ عکس العملهای مقطعی و گذرا در برابر خشونت دایمی فرادستان مستبد بوده اند. «نهضت آینده افغانستان» پیوسته ترجیح می دهد تا مطالبات زحمتکشان افغانستان از راههای مسالمت آمیز، با تکیه بر نیروی کتله های وسیع انسانی به سر رسند.» صفحه ۳۵ (تاکیدات از من است)

نقل قول های فوق بطور رک و صریح بیان کننده آنست که «نهضت آینده افغانستان» سیاست مبتنی بر تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی را در فعالیت های قانونی و علنی از طریق پذیرش قانون اساسی رژیم، سهم گیری در ساختار رژیم دست نشانده و پیشبرد سیاست های پارلمنتاریستی در پیش گرفته است.

در این جا بوضوح دیده می شود که «نهضت آینده افغانستان» حتی با جنگ های انقلابی هم مخالفت خود را اعلام می دارد و با ابراز چنین مخالفتی از اشغالگران و رژیم پوشالی خواهان خلع سلاح همگانی است و توده ها را نیز از عواقب سلاح و جنگ با ستمگران و اشغالگران می ترساند. به همین ترتیب می خواهد این ایده را به توده ها تلقین نماید که در طول تاریخ تمام قیام های مسلحانه توده ها منجر به شکست شده و هیچ نتایجی برای توده ها به ارمغان نیا ورده است. آفتاب را نمی توان با دو انگشت پنهان نمود. مگر انقلاب ۱۹۱۷ اکتوبر شوروی و انقلاب ۱۹۴۹ چین توده ها را از زیر بار ستم نرھانید؟ این ها با طرح اینگونه مسایل می خواهند توده ها را به فریبند و آنها را از قیام مسلحانه علیه کسانی که بر آنها ستم روا می دارند باز دارند و از اشغالگران و رژیم پوشالی می خواهند که «بدون قید و شرط» به خلع سلاح همگانی به پردازند.

این وعده دهندگان «صلح و امنیت» قادر به اجرای وعده های خود نخواهند بود. این وعده ها در حقیقت امر چیزی جز فریب مردم و چاکری به درگاه اشغالگران چیز دیگری نیست. اشغالگران هیچگاه قادر به ختم بحران افغانستان نیستند.

چنین مرامنامه‌ها به معنی نداشتن خط انقلابی و عدم هیچگونه درکی از وظایف حقیقی انقلابیون کمونیست است. در این مرامنامه کوشش شده است تا یک رشته دائمی از قواعد یکدست، مضحک و ناچیز بوسیله سیستم انتخابات در زیر بیرق اشغالگران به یکدیگر متصل گردد. بدین ترتیب ماهیت بورژواکمپرادوری "نهضت" در آرمانهای غیر واقعی اش متجلی شده و بورژوازی کمپرادور در مخیله خود آنچنان نظامی را می‌پروراند که با واقعیت عینی جامعه بیگانه است.

بورژوازی کمپرادور در چهارچوب ایدئولوژیک رویز.بونیزم، جنبه شدیداً طبقاتی کمونیزم علمی را نادیده گرفته، بجای مبارزه طبقاتی به عنوان نیروی محرکه چرخ تاریخ از آشتی طبقات، دولت عموم خلقی و دموکراسی تمام خلقی دم می‌زند و به این ترتیب کمونیزم علمی را از روح و محتوای انقلابی تهمی می‌سازد. اینچنین کمونیزم علنی و قانونی (مانند حزب کمونیست انقلابی آمریکا به رهبری آواکیان) برای بورژوازی نیز قابل پذیرش است، زیرا در جهت تامین منافعش در حرکت است. دموکراتیزم طبقه کارگر از قاطعیت و پیگیری مبارزه علیه بورژوازی، امپریالیزم و فیودالیزم برخوردار است، اما دموکراتیزم بورژواکمپرادوری کاملاً فاقد این قاطعیت است، زیرا هدفش حفظ مناسبات بورژوایی و مالکیت خصوصی است.

مرامنامه "نهضت آینده افغانستان" با وضعیت بورژواکمپرادوری آن بیان کننده این مدعا است که این به اصطلاح نهضت هیچگاه خواستار شور انقلابی در میان توده‌ها نیست و یا به عبارت دیگر اصلاً توانایی ایجاد شور انقلابی در میان توده‌ها را ندارد، زیرا وعده و اقداماتش در همکاری با اشغالگران و رژیم پوشالی است. اقدام به همکاری با اشغالگران نمی‌تواند آفریننده شور انقلابی در میان توده‌ها باشد، فقط به وسیله اقدامات مبتنی بر سیاست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی همه روز در هرجا علیه اشغالگران و رژیم پوشالی می‌توان شور انقلابی را برانگیخت. این سیاستی است که بهبودی بنیادی در سطح زندگی توده‌های زحمتکش ایجاد خواهد کرد. سیاست "نهضت آینده افغانستان" کاملاً فاقد این خصلت و دورنما روشن است.

"دموکراسی" و پارلمان بازی طبقات مرتج حاکم و نیروهای سیاسی ضد انقلاب که نقاب "چپ دموکرات" به رخ کشیده اند در واقع چیز دیگری نیست جز مشاطه‌گری و کوشش مذبحانه برای فریب توده‌های زحمتکش. این راهی است که بارها از طرف اپورتونیست‌ها علم گردیده، اما توده‌ها به خوبی ماهیت ارتجاعی پارلمان را درک نموده اند. توده‌ها امروز آگاه اند که وکلای پارلمان رژیم، کاری جز تامین منافع اشغالگران انجام نداده و نمی‌دهند.

اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی هر چند سال یک بار اجازه می‌دهند تا مردم به پای صندوق‌های رای بروند و از طریق تلویزیون‌ها هیاهو برای کمپاین‌های انتخاباتی جهت فریب توده‌ها براه می‌اندازند. در دهه چهل خورشیدی مبلغ و مروج این ایده ضد انقلابی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود، امروز بازماندگان خلف‌شان (نهضت آینده افغانستان) این راه را می‌پیماید و از این طریق می‌خواهد توده‌ها و بخصوص نسل جوان را بفریبد و عمر نکبت بار رژیم پوشالی و انقیاد کشور را طولانی تر سازد.

در دهه چهل خورشیدی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ظاهر شاه را «مترقی ترین شاه آسیا» نامید، ضبط احوالات او را مترقی و حامی منافع ملی جا زد و دیوانه وار جهت احراز کرسی‌ها در پارلمان دست بکار شد.

"نهضت آینده افغانستان" که از بازماندگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌باشد، امروز توظیف گردیده تا امورات ذیل را برای فریب توده‌ها در فعالیت‌های سیاسی اش پیاده نماید:

۱ - اشغالگری امپریالیست‌ها و غارتگری شان را برای توده‌ها مفید و سودمند توجیه کند.

۲ - پارلمان را مظهر اراده توده‌ها جا بزند.

۳ - رژیم پوشالی را یک رژیم مشروع و قانونی جلوه دهد.

۴ - در صف توده‌ها سر درگمی ایجاد نموده و مبارزات قهری شان را بی‌ثمر جلوه‌گر سازد و سدی در مقابل مبارزات انقلابی ایجاد نماید.

تصویری که امروز "نهضت آینده افغانستان" از مبارزه بدست می‌دهد در حقیقت مبتنی بر این است که نیروهای انقلابی قبل از هر چیز در فکر ایجاد سازمان و حزبی باشند که عاری از رهبری مبارزات آزادیبخش پرولتاریا باشد. "مرامنامه" فقط فقر، بیکاری و مظالم اجتماعی را بصورت ناقص توضیح داده اما در باره علل وقوع آن‌ها و راه بیرون رفت از آن‌ها یک کلمه ننوشته است. این مرامنامه می‌خواهد "عدالت اجتماعی" را زیر بیرق اشغالگران و رژیم پوشالی مستقر نماید. نوشتن

«صلح پایدار» و «ریشه کن کردن تروریسم» از توان اشغالگران بیرون است، زیرا خودشان زاده ناامنی و تروریسم اند. بحران آنقدر دامنگیر اشغالگران و رژیم پوشالی گردیده که همگان به شمول دم و دستگاه رژیم پوشالی و حتی «نهضت آینده افغانستان» اقرار می‌کنند که کشور به سرعت به سوی فاجعه می‌رود. با این وصف تمامی آنها علت این فاجعه را پنهان می‌کنند و بحث در مورد حیاتی ترین مساله یعنی جنگ مقاومت ملی را مسکوت می‌گذارند. از بین بردن تروریسم و تامین صلح پایدار وظیفه و رسالت طبقه کارگر تحت رهبری مائوئیست‌ها است، که با دست زدن به اقدامات انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی می‌توانند توده‌ها را در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی که شکل مشخص جنگ خلق در افغانستان می‌باشد رهبری نموده و با بیرون راندن قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده کشور را از این بحران نجات دهند. «نهضت آینده افغانستان» محصول اجتناب نا پذیر خصلت ضد انقلابی نیروهای ارتجاعی در افغانستان است و در ضمن محصول اجتناب ناپذیر بی‌ثباتی، هراس، تزلزل و تسلیم طلبی کادرهای سابق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌باشد. «نهضت آینده افغانستان» با چپ نمائی تلاش دارد تا توده‌ها را به فریب و بی‌چون و چرا ایشان را به انقیاد و تسلیم طلبی وادارد. معنی حقیقی همکاری با رژیم پوشالی همین است. رژیم دست نشانده «ع و غ» به شکل بدتر و مضحکتر آن ادامه رژیم دست نشانده حامد کزی می‌باشد. امضاء توافقنامه‌های امنیتی با اشغالگران به معنی تسلیم نمودن افغانستان به اشغالگران برای مدت طولانی است.

عبارات میان خالی «نهضت آینده افغانستان» کماکان عبارات میان خالی هستند و عملاً در خدمت آرایش نیروهای اشغالگر و رژیم پوشالی قرار دارند. این عبارات مانند زوزه‌های از سر شوق همه ضد انقلابیون، که بدنبال اشغالگران و رژیم پوشالی براه افتاده اند، می‌باشد.

همانطوری که در گذشته نقاب خائنانه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» پاره شد و هویت و ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی اش بر ملا گردید، بزودی چهره ارتجاعی و ضد انقلابی خلف‌شان (نهضت آینده افغانستان) به توده‌ها فاش گردیده و نقاب شان پاره می‌شود.



## در گذشت ملا محمد عمر

### امیر تحریک اسلامی طالبان و تاثیرات آن بالای طالبان

«ردای ولایت فقیه فقط به تن "آقای خمینی" جور در می‌آید.»

وقتی پس از مرگ خمینی، ملاهای جمهوری اسلامی ایران یک ملای نارسیده به موقعیت "مرجعیت شرعی" مثل "خامنه‌یی" را جانشین او انتخاب کردند، گفته بنی صدر در عمل اثبات گردید.

اما در مورد ملا محمد عمر وضعیت از این هم بدتر بود و بدتر است. او یک ملای معمولی بود و از لحاظ تحصیلات دینی به موقعیت یک "مفتی" شرعی نرسیده بود، از لحاظ صحی سالم نبود و قوه نطق و بیانش نیز به شدت ضعیف بود و طالبان حتی در زمان حیاتش در مورد دفاع از موقعیت امیرالمومنین بودن وی مشکل ایدیولوژیک داشتند. "مفتیان" و "مراجع شرعی" تثبیت شده در افغانستان کسانی مثل ربانی، سیاف، پیرگیلانی و حضرت مجددی در میان اهل تسنن، شیخ آصف محسنی و محقق کابلی در میان اهل تشیع جعفریه و پسر بزرگ سید کیان در میان اهل تشیع اسماعیلیه افغانستان هستند که همه در موقعیت های تسلیم طلبانه ای مثل موقعیت "آیت الله سیستانی" عراق قرار دارند، در حالی که ملا محمد عمر به زحمت می‌توانست حتی در موقعیت مشابه با موقعیت "ملا مقتدا صدر" عراقی قرار داشته باشد، چرا که مثل او دارای نسبت خانوادگی ممتاز مذهبی نبود. ولی از آنجایی که رهبر بنیان‌گذار تحریک اسلامی طالبان بود، سال‌های سال در رأس این تحریک قرار داشت و بهر حال در داخل افغانستان توسط سایر رهبران طالبان و ملاهای طرفدار آن‌ها به موقعیت رسمی "امیر المومنین" امارت اسلامی طالبان افغانستان رسیده بود، برای کل جنبش طالبان یک حلقه وحدت دهنده محسوب می‌گردید و در میان بزرگان، فرماندهان، جنگ‌جویان و روابط توده‌یی طالبان پرتفردار بود.

بنا به همین دلایل بود که انشعابات به وجود آمده در میان طالبان در زمان حیات ملا محمد عمر و در زمان قبل از افشا شدن درگذشت وی یعنی پیوستن

پیام عیدی ملا محمد عمر که بمناسبت فرارسیدن عید فطر در ویب سایت رسمی طالبان منتشر گردیده بود از ویب سایت برداشته شد و بجای آن اعلامیه تعیین ملا اخترمحمد منصور بحیث امیر جدید طالبان در ویب سایت گنجانده شد.

پس از آن بود که خبر درگذشت ملا محمد عمر از زبان ملا حسن والی ولایت قندهار در زمان امارت اسلامی طالبان نیز نقل گردید. ملا حسن این خبر را تأیید کرد و گفت که وی دو سال قبل در اثر مریضی در گذشته است. او همچنان مدعی گردید که:

«ملا اختر محمد و چند فرد نزدیک به وی "مشر ملا صاحب" را در حالت مریضی در وضعیتی قرار داده بودند که سایرین از وضعیت وی هیچ‌گونه اطلاع دقیق نداشتند.»

اخبار بعدی در مورد علت، محل و تاریخ درگذشت و حتی محل دفن جنازه ملا محمد عمر، که از زبان افراد خانواده اش و سایر شخصیت های مربوط به تحریک اسلامی طالبان افغانستان نقل گردیده است، نیز یا ضد و نقیض یا گنگ و مبهم بوده است.

بنابراین تا حال کاملاً واضح و روشن نگردیده است که: ملا محمد عمر چگونه، در کجا و در چه زمانی درگذشته است؟ ممکن است رازهای این درگذشت مرموز در آینده‌های دور یا نزدیک روشن گردد، ولی این نیز ممکن است که گوشه‌هایی از آن هرگز روشن نشود.

اما همان‌گونه که مرگ اسامه بن لادن سرانجام باعث تفرقه در تشکیلات القاعده گردید، درگذشت ملا محمد عمر نیز باعث تشدید تفرقه در میان طالبان و گسیخته شدن وسیع شیرازه وحدت در میان نیروهای آن‌ها از لحاظ سیاسی، تشکیلاتی و نظامی خواهد شد. اما گسیخته شدن وسیع شیرازه وحدت سیاسی، تشکیلاتی و نظامی نیروهای طالبان نسبت به بروز تفرقه در تشکیلات القاعده چند برابر جدی‌تر و گسترده‌تر خواهد بود.

اسامه بن لادن "موقعیت شرعی" ای مانند امیرالمومنین، خلیفه و غیره نداشت، اما ملا محمد عمر امیر المومنین امارت اسلامی خوانده می‌شد و حتی طالبان پاکستانی و تعدادی از جنگ‌جویان بنیادگرای اسلامی سایر کشورها به وی "بیعت" نموده بودند.

زمانی بنی‌صدر رئیس جمهور سابق جمهوری اسلامی ایران گفته بود که:

مدت زمان اندکی پس از برگزاری اولین دور مذاکرات رویاروی میان نمایندگان رژیم دست‌نشانده و نمایندگان تحریک اسلامی طالبان افغانستان در اسلام آباد پاکستان که با وساطت دولت پاکستان و شرکت نمایندگان دولت‌های امریکا و چین صورت گرفت، روشن گردید که ملا محمد عمر رهبر تحریک اسلامی طالبان افغانستان درگذشته است. در ابتدا شخصی بنام حمزه به عنوان سخن‌گوی یکی از گروه‌های جدانشده از طالبان (تحریک اسلامی محاذ فدایی) ادعا کرد که ملا محمد عمر در ماه اپریل سال ۲۰۱۳ توسط ملا اخترمحمد منصور معاون ملا محمد عمر و گل‌آغا مسئول کمسیون مالی طالبان کشته شده است. سپس تمامی رسانه‌های چاپی، صوتی و تصویری در پاکستان شایع ساختند که ملا محمد عمر دو سال قبل در اثر یک مریضی در یکی از شفاخانه‌های شهر کراچی پاکستان درگذشته است. پس از آن دولت‌های پاکستان و امریکا و رژیم پوشالی دست‌نشانده اشغالگران در افغانستان نیز خبر مذکور را تأیید کردند.

فقط پس از آن بود که طی اعلامیه مورخ ۸ اسد ۱۳۹۴، به امضای شورای رهبری طالبان و خانواده ملا محمد عمر، خبر درگذشت وی در اثر ابتلا به یک بیماری تأیید گردید و این اعلامیه، که به زبان پشتو است، نه تنها در ویب سایت رسمی طالبان بلکه در توویتر شخصی ذبیح‌الله مجاهد یکی از سخن‌گویان طالبان نیز درج شد. در این اعلامیه ادعا گردید که وی در طول ۱۴ سال گذشته هرگز از افغانستان خارج نشده و حتی برای یک‌بار هم به پاکستان نرفته است. برعلاوه در همین اعلامیه ادعا شد که درگذشت وی چند روز قبل رخ داده است، بدون اینکه تاریخ دقیق آن روشن شود.

در همین روز یک اعلامیه دیگر به امضای شورای رهبری طالبان نیز در ویب سایت رسمی طالبان درج گردید که در آن ضمن اعلام خبر تعیین ملا اخترمحمد منصور بحیث امیر طالبان، توسط شورای رهبری طالبان، خبر درگذشت ملا محمد عمر نیز تأیید گردید. در این اعلامیه نیز تاریخ درگذشت وی روشن نشده است. برعلاوه

دسته هایی از طالبان به داعش و انشعاب "تحریک اسلامی محاذ فدایی" از طالبان، فقط دسته‌های کوچکی از طالبان را در بر گرفت و وسعت و دامنه‌ی زیادی نیافت. اما پس از آن که درگذشت وی افشا گردید، نه تنها نیروهای مرتبط به داعش در افغانستان گسترش یافتند، بلکه گروه "تحریک اسلامی محاذ فدایی" نیز قوت بیشتر و گستردگی دامنه دارتری یافت و به تازگی در پیوند با داعشیان و به عنوان بخشی از طالبان تحت رهبری ملا محمد رسول بیشتر از پیش قوت گرفته است.

در تشکلات سیاسی و ساختارهای دولتی مبتنی بر رهبریت فردی، مرگ شخص رهبر چندین برابر نسبت به مرگ رهبر درجه اول از میان کلکتیو رهبری در تشکلات سیاسی و ساختارهای دولتی مبتنی بر رهبریت جمعی، تأثیرات سوء چندین جانبه به وجود می‌آورد، حتی در صورتی که این مرگ یک مرگ عادی و معمولی ناشی از پیری و یا مریضی غیر قابل علاج باشد. اما در صورتی که این مرگ یک مرگ مرموز و پر از رازورمز باشد؛ حداقل دو سال و چند ماه در مورد زنده بودن چنین رهبری به جنگ جویان و توده‌های تحت رهبری تشکل مربوطه و مردمان افغانستان و جهان دروغ گفته شده باشد؛ اسناد و اعلامیه‌های متعددی در طول حداقل دو سال و چند ماه بنام وی بیرون داده شده باشد؛ علت مرگ او سوء قصد به جان وی توسط "یاران نزدیکش" و یا استخبارات یک دولت خارجی باشد و یا حداقل احتمال آن وجود داشته باشد و بدتر از همه جان‌شینش نیز شخصی تعیین گردد که حداقل متهم به قتل او گردیده است؛ تأثیرات سوء مذکور به شدت نیرومند و گسترده خواهد بود و می‌تواند برای تشکل سیاسی و ساختار دولتی مربوطه ابعاد وحشتناکی بخود بگیرد.

هنوز دو روز از تعیین رهبر جدید طالبان بجای ملا محمد عمر آخوند نگشته بود که ملاحسن والی زمان امارت اسلامی طالبان در قندهار مدعی گردید که ملا اخترمحمد در یک جلسه چند نفره و در غیاب اکثریت بزرگان طالبان بحیث امیر جدید طالبان تعیین گردیده است. وی مدعی شد که نه تنها کسانی مثل وی، ملا عبدالرزاق و ملا عبدالقیوم ذاکر و سایر بزرگان طالبان، طرفدار تعیین ملا محمد یعقوب پسر بزرگ ملا محمد عمر بحیث جانشین او هستند بلکه بعضی از افراد شرکت کننده در جلسه ملا اختر

محمد منصور نیز از کار خود پشیمان هستند و اکنون طرفدار تعیین ملا محمد یعقوب بجای پدرش می‌باشند. گفته می‌شود که تعداد تمامی افراد شرکت کننده در جلسه تعیین ملا اختر محمد منصور بحیث امیر جدید طالبان ۲۰ نفر بوده اند؛ اما در اعلامیه شورای رهبری طالبان راجع به جلسه مذکور ادعا گردیده است که:

«بعد از وفات ایشان، شورای رهبری امارت اسلامی و علماء کرام جید و مشائخ کشور برای تعیین زعامت جدید دست به کار شدند، اعضای شورای رهبری امارت اسلامی، مشائخ و علماء کرام که از اعتبار شرعی اهل الحل و العقد برخوردار هستند در جریان یک نشست بعد از سلاح [اصلاح] مشوره‌های طولانی و عمیق، دوست و شخص نزدیک و قابل اعتماد ملا محمد عمر مجاهد و معاون پیشین امارت اسلامی را بحیث امیر امارت اسلامی تعیین کردند.»

می‌توان پرسید که چه تعداد از این مجموعه ۲۰ نفری اعضای شورای رهبری طالبان بوده اند و چه تعدادی از آنها از جمله «مشائخ و علمای کرام جید و برخوردار از اعتبار شرعی اهل الحل و العقد»؟

به این ترتیب درگذشت ملا محمد عمر و به بیان مشخص تر افشا شدن درگذشت وی، تقریباً بلافاصله باعث تشدید تفرقه در میان طالبان گردید. این تفرقه از آن زمان تا حال پیوسته عمیق تر و وسیع تر گردیده و حداقل تا حال در قسمت‌هایی از ولایات ننگرهار، زابل، فراه و هرات تبارزات خونینی داشته است. بنابراین دیگر به نظر نمی‌رسد که درزهای به وجود آمده در میان طالبان قابل ترمیم باشد. در واقع هم اکنون طالبان بصورت روشن به سه بخش تقسیم شده اند: بخش اصلی یا بخش تحت رهبری ملا اخترمحمد منصور، بخش تحت رهبری ملا محمد رسول و بخشی که به داعشیان پیوسته اند. این احتمال وجود دارد که افراد مسلح بیشتری از طالبان به داعشیان بپیوندند، داعشیانی که خود در گذشته یا به طالبان پاکستانی و یا به طالبان افغانستانی مربوط بوده اند. بر علاوه افراد خانواده ملا محمد عمر تا حال به هیچ یک از این جناح‌ها تعلق ندارند زیرا که ملا محمد یعقوب پسر بزرگ ملا محمد عمر به دلیل کم سنی و بی تجربه‌گی سیاسی نتوانست به موقعیت رهبری طالبان برسد. شخصیت مهم نظامی دیگر طالبان یعنی ملا عبدالقیوم ذاکر نیز به هیچ یک از جناح‌های متذکره نه پیوسته است، ولی گفته می‌شود که رابطه نزدیکی با جناح ملا محمد رسول دارد. بنابراین ممکن است که انشعابات دیگری نیز در رهبری و صفوف طالبان در راه باشد. یقیناً این انشعابات و مقدم بر آن درگذشت ملا محمد عمر می‌تواند افراد و دسته‌هایی را از فعالیت‌های سیاسی و نظامی دل‌سرد ساخته و باعث کناره‌گیری آن‌ها از این گونه فعالیت‌ها گردد.

ملاحسن گفته بود که در مورد صلح با حکومت افغانستان و اینکه این صلح مشروط به تطبیق شریعت در کشور باشد، میان طالبان توافق نظر عمومی وجود دارد. اما چنانچه هر دو بخش تحت رهبری ملا محمد رسول و ملا اختر محمد منصور به طرف صلح و مصالحه با رژیم دست نشانده کشانده شوند، چه این دو بخش در جریان مصالحه با رژیم دست نشانده با هم یک‌جا شوند و چه جداجا باقی بمانند، آن دسته‌هایی که طرفدار ادامه جنگ با رژیم دست نشانده و نیروهای امریکایی و ناتو هستند و هنوز در صفوف طالبان باقی مانده اند، به احتمال زیاد به داعشیان خواهند پیوست و جنگ توسط آن‌ها ادامه خواهد یافت.

در هر حال در گذشت ملا محمد عمر صرفاً درگذشت رهبر طالبان نیست بلکه درگذشت امیرالمومنین امارت اسلامی و تاریخ تیر شده گشتن امارت اسلامی نیز هست، البته نه به آن معنایی که ابوبکر البغدادی می‌گوید. با درگذشتن یا از میان برداشته شدن ملا محمد عمر، به نحوی راه برای مصالحه میان رژیم دست‌نشانده و بخش‌های بزرگی از طالبان هموار گردیده است. اکنون آنها در موقعیتی قرار ندارند که خواهان برقراری مجدد امارت اسلامی شان در افغانستان باشند. بزرگان آنها، حتی قبل از برملا شدن درگذشت ملا محمد عمر، باربار گفته اند که طرفدار انحصار قدرت، یا به عبارت دیگر برقراری مجدد امارت اسلامی، نیستند بلکه طرفدار مشارکت همه در حکومت، به شرط تطبیق شریعت در کشور، هستند. مشخص است که شکل چنین حکومتی امارتی نخواهد بود.

قرار بود دور دوم مذاکرات میان نمایندگان رژیم پوشالی و طالبان به تاریخ ۳۱ جولای در اسلام آباد پاکستان دایر گردد. طبق گفته مقامات رژیم دست‌نشانده، مقامات دولتی ذیدخل پاکستانی متعهد گردیده بودند که سعی خواهند کرد در این دور مذاکرات نمایندگان بیشتری از طالبان را سهیم سازند. اما در آخرین لحظات نزدیک به زمان تعیین شده، مذاکرات به تعویق افتاد. طبق گفته مقامات پاکستانی، شورای رهبری طالبان خواست به تعویق افتادن مذاکرات را مطرح کرده بودند. ازینقرار ادامه مذاکرات براه افتاده میان نمایندگان رژیم دست نشانده و طالبان و چگونگی ادامه این مذاکرات و نیز محل آن در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت.

به درستی روشن است که طالبان قادر نخواهند شد بحران رهبری در "تحریک" شان را به زودی و یا حتی پس از مدتی در سطحی حل و فصل نمایند که آن‌ها را قادر سازد نمایندگان‌شان را به‌میز مذاکرات با رژیم اعزام نمایند. در واقع رهبریت تعیین شده فعلی توسط شورای رهبری طالبان، یا به قول ملا حسن بخش کوچکی از اعضای آن شورا، قبل از هر اقدامی باید به تحکیم پایه‌هایش در میان صفوف طالبان می‌پرداخت و از این طریق تکلیفش را با بخش تحت رهبری ملا محمد رسول معلوم می‌نمود. اما از آنجایی که پای اتهام قتل رهبر قبلی و برخوردار از لقب امیرالمومنین توسط فرد اول رهبری تعیین شده فعلی در میان است، تحکیم این رهبری در میان طالبان نهایت مشکل و احتمالاً ناممکن گردید. بدین‌سان احتمال بروز خشونت‌ها و تصفیه‌های خونین بیشتر در میان رده‌های بالای فرماندهان طالبان و صفوف جنگ‌جویان آن‌ها قویا بیشتر گردید و وضعیت طالبان را بشدت و بصورت روز افزون بطرف وخامت بیشتر سوق داد.

رهبری طالبان جناح ملا اختر منصور، صلاح کارشان را در آن دیدند که پروسه مذاکرات صلح با رژیم دست‌نشانده را به حالت تعلیق درآورند و عملیات نظامی را تشدید و گسترش بخشند تا از این طریق نیروها و مناطق تحت تصرف شان را گسترش دهند و حرکت‌های مخالفین شان در میان طالبان را خنثی نمایند. آن‌ها امیدوار بودند که با استفاده از وضعیت شدیداً بحرانی رژیم دست‌نشانده، خروج وسیع نیروهای اشغالگر آمریکا و ناتو از افغانستان و باقی ماندن تعداد کمی از آن‌ها در کشور، که گفته می‌شود در حدود بیشتر از دوازده هزار نفر هستند، بتوانند مناطق شان را گسترش دهند و احتمالاً بعضی از مراکز ولایات را تصرف نمایند.

گرچه این نقشه تا حدی کار داد و نیروهای تحت رهبری ملا اختر محمد منصور بخصوص توانستند در سمت شمال کشور گسترش یابند و حتی توانستند شهر قندوز را تصرف نمایند و آن را برای مدت چند روز نگه دارند. هم‌چنان آن‌ها توانستند از طریق مذاکرات با نیروهایی که در سمت شمال کشور بیرق‌های سیاه داعش را بلند نموده بودند، آن‌ها را وادار ساختند که بیرق‌های سیاه‌شان را پایین بکشند و مجدداً بیرق سفید طالبان را

بلند نمایند. اما این تلاش‌های جنگی و غیرجنگی که در اصل بخاطر تثبیت رهبری جدید طالبان و تا حدی برای امتیازگیری‌های بیشتر در مذاکرات بعدی روی دست گرفته شده بود صرفاً تأثیرات سیاسی موقتی داشت.

در واقع از مدت‌ها به این‌طرف، یعنی از زمان درگذشت ملا محمد عمر آخوند در سال ۲۰۱۳ و افتادن کنترل رهبری طالبان بدست ملا اختر محمد منصور تا زمان افشا شدن درگذشت امیر سابق طالبان، فعالیت‌های نظامی طالبان روی حرکت‌های جنگی برای امتیازگیری‌های سیاسی از اشغالگران و رژیم دست‌نشانده متمرکز بود. اما بعد از افشا شدن درگذشت ملا محمد عمر، این فعالیت‌ها، به شمول تصرف موقتی شهر قندوز، بنا به گفته‌های جناح طالبان تحت رهبر ملا محمد رسول، بیشتر از آن که اهمیت و ارزش حقیقی داشته باشد، یک نوع نمایشات جنگی بخاطر تثبیت رهبری جدید طالبان محسوب می‌گردد.

در واقع تمامی فعالیت‌های طالبان در راستای صلح با اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، از گشایش دفتر سیاسی قطر گرفته تا فعالیت‌های این دفتر، تا شرکت نمایندگان طالبان در چندین کنفرانس و سیمینار منطقه‌یی و بین‌المللی در پهلوی نمایندگان رژیم دست‌نشانده و تا آخرین مذاکرات رویاروی میان نمایندگان دوطرف در اسلام‌آباد، بنام ملا محمد عمر آخوند صورت گرفت و در پهلوی آن فعالیت‌های نظامی برای امتیازگیری‌های سیاسی در مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم نیز ادامه یافت. به‌همین جهت بود که بعد از افشا شدن درگذشت ملا محمد عمر، ادامه مذاکرات با رژیم برای طالبان، حداقل بصورت موقتی، ناممکن گردید و تثبیت رهبری جدید اولویت یافت.

در واقع بخاطر نمایشی بودن فعالیت‌های نظامی چند ماه اخیر طالبان بود که این فعالیت‌ها بجای تثبیت رهبری جدید (رهبری ملا اختر محمد منصور)، این رهبری را بیشتر از پیش با چلنج‌ها و تفرقه‌های بیشتر در صفوف طالبان و مهم‌تر از آن در رده‌های بالای مسئولین و فرماندهان طالبان مواجه ساخته است.

اخیراً طالبان جدا شده از جناح ملا اختر محمد منصور رسماً اعلام کردند که ملا محمد رسول، والی ولایت نیمروز در زمان امارت اسلامی، را به‌عنوان رهبرشان و ملا شیر محمد منصور، ملا منصور دادالله و ملا عبدالمنان نیازی را بحیث معاونین رهبرشان تعیین کرده‌اند. اخیراً مسئولین رده‌های بالای این جناح، به‌شمول ملا محمد رسول، در مناطق مختلف کشور به فعالیت پرداخته و بنا به گفته طرفداران شان ولایت‌به‌ولایت و ولسوالی‌به‌ولسوالی سفر می‌کنند و طالبان را به‌طرف خودشان دعوت می‌کنند.

از جانب دیگر علیرغم تسلیم طلبی‌های جناح طالبان تحت رهبری ملا اختر محمد منصور در قبال داعشیان، نه تنها در ولایت ننگرهار بلکه در ولایات زابل، فراه و هرات نیز درگیری‌های خونینی میان آن‌ها بروز کرده و کشیدگی‌ها میان‌شان روز بروز تشدید می‌گردد. در سمت شمال نیز حداقل در ولسوالی بَرکه و ولایت بغلان داعشیان مجدداً بیرق بالا کرده‌اند. بر علاوه بقایای داعشیان سرکوب شده در ولایت فراه به طرفداران جناح ملا محمد رسول پیوسته‌اند و در ولایت زابل نیز داعشیان و ملا منصور دادالله و طرفدارانش با هم از نزدیک هم‌کاری می‌کنند.

یک چیز مسلم است: پروسه سازش و تبانی میان تحریک اسلامی طالبان و رژیم دست‌نشانده اشغالگران که از قبل بصورت خزنده آغاز گردیده بود، از طریق مداخلات آشکار و بی‌شرمانه دولت ارتجاعی پاکستان و نظارت و ضمانت اشغالگران امپریالیست امریکایی و مرتجعین رویزیونیست بر سر قدرت در چین واضحتر، روشن‌تر و نمایان‌تر گردید و به این ترتیب پروسه تبدیل شدن بخش عمده یا حداقل بخش مهمی از تحریک اسلامی طالبان از یک دشمن غیر عمده کنونی به بخشی از دشمنان عمده کنونی مردمان کشور آغاز شد. اما پس از افشا شدن مرگ ملا محمد عمر توسط "تحریک اسلامی محاذ فدایی"، که اکنون به جناح طالبان تحت رهبری ملا محمد رسول پیوسته است، این پروسه متوقف گردید. در شرایط فعلی که درگیری میان دو جناح انشعابی طالبان عمیق و وسیع گردیده و در حد خطرناکی انکشاف یافته است، نه جناح طالبان تحت رهبری ملا اختر محمد منصور در موقعیت از سرگیری مذاکرات قرار دارد و نه شروع مذاکرات می‌تواند به نفع رژیم دست‌نشانده باشد، مگر اینکه اشغالگران و رژیم بخواهند از طریق آن، درگیری‌های ذات‌البینی میان جناح‌های انشعابی طالبان را تشدید نمایند. جناح طرفداران ملا محمد رسول ادعا دارد که راه اندازی پروسه مذاکرات با رژیم و امریکایی‌ها، به شمول گشایش دفتر سیاسی قطر، کار ملا محمد عمر آخوند نبوده بلکه کار ملا اختر محمد بوده است و او را متهم می‌سازد که برای امریکایی‌ها، پاکستانی‌ها و ایرانی‌ها جاسوسی می‌کند. این اتهام نشان می‌دهد که کشیدگی میان دو جناح مذکور دیگر غیر قابل التیام گردیده است. پخش افواها در مورد

کشور، در قدم اول حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سپس مائوئیست های بیرون از حزب، خواهد بود. ما در عین حالی که باید در مقابل مخاطرات عظیم احتمالی آینده هوشیار و بیدار باشیم، باید فرصت ها را دریابیم و ضرورت ها و نیازمندی های مبارزاتی کنونی و آینده را قویا در نظر بگیریم و بدین ترتیب پیشروی کل جنبش انقلابی کشور در شرایط تازه در حال شکل گیری در کشور را در پیوند با جنبش انقلابی در سایر کشورهای جهان تامین و تضمین نماییم. فقط در چنین صورتی خواهیم توانست آرایش مبارزاتی کل جنبش انقلابی در کشور بطرف مبارزه و مقاومت جنگی و غیر جنگی موثر علیه دو دشمن اشغالگر خارجی و دست نشاندهان بومی شان را سر و سامان دهیم و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه آن ها را موفقانه براه اندازیم و پیش ببریم.

\*\*\*\*\*

تحت بیرق های خود شان در افغانستان را قبول ندارند. اما اگر القاعده و داعش تحت بیرق طالبان در افغانستان بکنند ولو اینکه اجندهای ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی خودشان را در افغانستان بصورت سرپوشیده پیش ببرند، آن ها مشکلی نخواهند داشت. برین مینا است که جناح طالبان تحت رهبری ملا محمد رسول آخوند در ولایت زابل با داعشیان همکاری می کند و در ولایت هرات افراد داعش را در صفوف خود می پذیرد. علاوه برین ها آنچه موضع گیری این جناح را در رابطه با داعش بدتر از جناح دیگر می سازد، سکوت مطلق آن ها در مورد خطر داعش در افغانستان در مقایسه با تمرکز تبلیغات آن ها علیه استخبارات پاکستان و ایران است و این نشاندهنده سمت گیری سیاسی - تبلیغاتی شان بطرف داعش و در مجموع بطرف قدرتهای ارتجاعی عربی است.

بدین ترتیب وضعیت جدیدی که بوجود آمده و پیش می رود، در عین حالی که مخاطرات عظیمی برای کشور و مردمان کشور در بر خواهد داشت، متضمن فرصت ها، ضرورت ها و نیازمندی های مبارزاتی جدیدی برای کشور و مردمان کشور، به ویژه انقلابیون کشور و مشخصا مائوئیست های

کشته شدن ملا محمد اختر منصور یا زخمی شدن وی و همچنان کشته شدن ملا عبدالله سرحدی و ۴ تن دیگر در یک درگیری مسلحانه میان آن ها در شهرک کچلاک بلوچستان پاکستان، از جانب استخبارات پاکستان یا استخبارات رژیم دست نشاندهنده، که توسط سخنگویان طالبان و ملا عبدالله سرحدی رد گردیده است، چیزی است که فقط در جو کشیدگی شدید میان جناح های مختلف طالبان زمینه پیدا می نماید.

اما جناح طالبان تحت رهبری ملا محمدرسول از لحاظ موضعگیری های نظری و عملی سیاسی در رابطه با داعش و القاعده نه تنها بهتر، از جناح طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمدمنصور نیست، بلکه بدتر از آن است. این جناح نیز همانند جناح دیگر می گوید که:

«داعش و القاعده برادران ما هستند، اما اجازه ندارند که در افغانستان بکنند.»

به عبارت دیگر هر دو جناح طالبان فعالیت های نظامی القاعده و داعش

## دو گزارش از درگیری های شدید میان جناح های مختلف طالبان

### در ولسوالی شیندند ولایت هرات

#### گزارش اول:



میان طالبان، منطقه زیرکوه شیندند دستخوش ناملایمت ها میان جناح های مختلف طالبان گردیده است. چندی قبل نیروهای مربوط به ملا اخترمحمد منصور تحت فرماندهی ملاصمد، که از قوم بوبک زائی است، به دستور ملا اختر محمد منصور جهت به دست گرفتن کنترل زیرکوه شیندند، اقدام نموده بود و این اقدام وی باعث درگیری های نظامی میان پسر امان الله بنام ننگیالی، قومندان برحال زیرکوه شیندند، و ملا صمد فرستاده مولوی اختر محمد منصور گردیده بود. درین درگیری ها حدود ۳۰ تن از طرفین کشته شده بودند. پسر امان الله ( ننگیالی) تحت

رفته رفته نقش ارتش جنگی داعش را تحت نام امارت به خود اختیار نموده است. سربریده شدن هفت مسافر گروگان گرفته شده در ولایت زابل، شامل چهار مرد، یک دختر ۹ ساله بنام شکریه و دو زن، توسط نیروهای داعش در آن ولایت یکی از عوامل درگیری میان جناح های مختلف طالبان در منطقه یعنی نیروهای تحت فرمان ملا اخترمحمد منصور و ملا منصور دادالله معاون ملا محمد رسول بود. گرچه وبسایت رسمی امارت اسلامی طالبان ادعای تلفات زیاد را درین درگیری رد نموده، اما درگیری میان این جناح ها را تایید کرده است. برعلاوه وبسایت رسمی امارت اسلامی طالبان درباره زخمی شدن منصور دادالله سکوت اختیار نموده، اما گزارشات متعددی حاکی است که منصور دادالله در جنگ میان طرفین شدیداً زخمی شده است.

درگیری های نظامی میان جناح های مختلف طالبان در ولسوالی شیندند ولایت هرات به تعقیب درگیری های ولایت زابل اتفاق افتاده است. گزارشات رسیده از ولسوالی شیندند ولایت هرات نشان میدهد که پس از انشعاب در

درگذشت ملا محمد عمر یا به عبارت بهتر افشا شدن درگذشت وی، انشعاب در میان طالبان را دامن زده است. ملا محمد رسول والی ولایت نیمروز در زمان امارت اسلامی طالبان، کسی است که علاوه از ملا اختر محمد منصور، داعیه امارت اسلامی را بلند نموده است. او مدعی است که چون ملامحمد عمر توسط ملا اختر محمد منصور به قتل رسیده و ملا اختر محمد منصور مهرة آی - اس - آی پاکستان است و از خود اختیاری ندارد، بدین اساس نمی تواند با اخترمحمد منصور بیعت نماید. او بر اساس همین ادعاست که صف "جهاد" را رها کرده اما صرفاً صف سیاسی خود را از ملا اخترمحمد منصور جدا نموده تا همراه گروه تحت امرش امارت اسلامی را دوباره پایه گذاری نماید.

روند فعالیت های ملا محمد رسول در افغانستان پس از اعلام مواضع او

## گزارش دوم: بی سابقه ترین درگیری میان جناح های مختلف طالبان در شیندند:

قریه علی آباد و بخت آباد ولسوالی زیرکوه شیندند ولایت هرات، روز دوشنبه ۱۶ قوس و سه شنبه ۱۷ قوس شاهد درگیری های خونین میان دو جناح طالبان یعنی نیروهای تحت فرماندهی ملا صمد ( از جناح ملا اختر محمد منصور) و نیروهای تحت فرماندهی ننگیالی ( از جناح تحت رهبری ملا محمد رسول) بوده است. درین درگیری ها بیش از ۷۰ نفر کشته و بیش از ۵۰ تن دیگر زخمی شده اند.

هنگامی که روز سه شنبه درگیری به اوج خود رسید، شمار دیگری از نیروهای تحت رهبری هر دو جناح متخاصم از ولایات فراه و بادغیس و همچنان از بعضی ولسوالی های دیگر هرات به کمک همقطاران شان در منطقه زیرکوه شیندند شتافتند و درگیری نسبت به روز قبل هم شدیدتر گردید. روز سه شنبه، صدای سلاح های سنگین مورد استفاده در جنگ، از فاصله چند کیلومتری بازار بخوبی شنیده میشده و دود غلیظ مهمات استفاده شده که فضای منطقه جنگ را پوشانده بوده به خوبی قابل مشاهده بوده است.

این درگیری در منطقه ای صورت گرفته که دو کندک از قول اردوی ۲۰۷ ظفر هرات نیز در آن مستقر بوده اند. اما قبل از درگیری میان این دو جناح یعنی عصر روز پنجشنبه مورخ ۱۲ قوس ۱۳۹۴ طبق تعامل قول اردوی ۲۰۷ ظفر هرات هر دو کندک از منطقه زیرکوه شیندند خارج می شوند و پس از خروج آنها منطقه تحت تسلط رازمحمد ننگیالی درمی آمد. همچنان در یک تهاجم عملیاتی بالای یکی از کندک های مربوطه توسط نیروهای تحت فرماندهی ملاصمد تعدادی از سلاح های سبک و سنگین به دست آنها می افتد. ولی فردای آن روز (روز جمعه)، پس از یک درگیری مختصر، نیروهای قول اردوی ظفر از منطقه عقب نشینی می نمایند. گفته میشود که همین سلاح های سنگین به دست آمده توسط نیروهای ملاصمد عصر روز دوشنبه در عملیات شان بالای نیروهای ننگیالی به کار گرفته شده است.

همچنان از افراد مربوط به مولوی اخترمحمد منصور در شیندند می توان از ملاحیدرآخوند نیز یادآوری نمود. ملاحیدر آخوند که از فارسی زبانان قوم نورزائی هاست با ملاکامران و ملاصمد یکجا هستند. ملا کامران از جمله مجاهدین تحت امر اسماعیل خان بوده است که حالا با امارت اسلامی طالبان تحت امر اخترمحمد منصور همکاری دارد و به حیث معاون ملا حیدر آخوند در منطقه شیندند نقش بازی میکند.

پس از جلسه وسیع ۱۶ عقرب ۱۳۹۴ دیگر درگیری میان جناح ملا صمد و ننگیالی خاتمه یافت و به تاریخ ۲۹ و ۳۰ عقرب و اول قوس سال روان جلساتی در زیر کوه شیندند با میانجیگری ملا روزالدین که از منطقه پشت رود ولایت فراه و از جمله قوماندانان تحت امر ملا محمد رسول است تدویر یافت و روی چگونگی گرفتن بیعت از ملاصمد برای ملا محمد رسول صحبت گردید. شرطی که آنها برای ملا صمد گذاشتند این بود که اگر وی ملاکامران را به آنها تسلیم کند با او کاری نخواهند داشت و ملاصمد را به جمع خود خواهند پذیرفت. اما ملا صمد حاضر نشد این شرط را قبول نماید. ملاصمد، ملا حیدر و ملا کامران با اقوام ملارزائی ها و اسحاق زائی ها یکجا هستند و از مولوی اخترمحمد منصور پیروی میکنند.

تا جائیکه گزارشات نشان می دهد ملا محمد رسول از هفت ولایت: کنر، هلمند، نیمروز، فراه، هرات، بادغیس و غور بازدید به عمل آورده و در تلاش است تا نقش رهبری خود را در سطح وسیعی تحکیم بخشد.

پیوستن گروه های خورد و ریز "داعش" تحت چتر ملا محمد رسول، پایین کردن بیرق سیاه و بلند کردن بیرق سفید به جای آن در مناطق زابل، ارزگان، فراه و هرات، نشاندهنده گرایش قوی ملا محمد رسول در استفاده از نیروهای بالقوه و بالفعل داعش، که بیشترین نیروی خارجی جهادی مربوط به خلافت اسلامی عراق و شام در منطقه به شمار می روند و نیروی متجاوز و اشغالگر دیگری در بطن اشغالگری امپریالیستی در افغانستان هستند، به نفع جناح تحت رهبری خودش است. عین حرکت را جناح تحت رهبری ملا اختر محمد نیز در مناطق سمت شمال کشور انجام داده است. تحولات بعدی نشان خواهد داد که این استفاده دو جانبه از نیروهای داعش توسط دو جناح متخاصم طالبان سرانجام باعث تقویت این جناح ها خواهد شد یا برعکس باعث تقویت داعشیان و مساعد شدن زمینه برای برآمد علنی در مناطق وسیع کشور؛ کما اینکه مقدم بر آن این درگیری ها در هر حالتی به نفع رژیم دست نشانده و اربابان اشغالگرش تمام خواهد شد.

همین فشار بود که به منطقه کوه زور ولسوالی شیندند روی آورد و افراد منسوب به داعش را که درین منطقه تدارک می گرفتند به زیرکوه شیندند دعوت نمود تا فشار حاصله از طرف ملا صمد خنثی گردد. وقتی نیروهای داعش با ننگیالی متحد شدند جناح تحت فرماندهی وی بیشتر از پیش نیرو گرفت و زمینه برای تدویر جلسه وسیع برای ملا محمد رسول آماده گردید.

زمانی که جلسه وسیع ۲۵۰۰ نفری مورخ ۱۶ عقرب سال روان را ملا محمد رسول و مولوی عبدالمنان نیازی والی اسبق طالبان در هرات با هماهنگی ننگیالی پسر امان الله توانستند در زیرکوه شیندند دایر نمایند و از جلسه برای محمد رسول "بیعت" بگیرند، نقش ملا عبدالصمد بیشتر از قبل تضعیف گردید و او از منطقه زیرکوه شیندند



به سمت منطقه پشت کوه ولسوالی شیندند متواری گردید. برعکس نقش ملا محمد رسول و ننگیالی بیشتر از قبل در منطقه تثبیت گردید.

پس از ختم جلسه ۱۶ عقرب، ملا محمد رسول برای هر یک از خانواده های کشته شدگان در جنگ میان ملاعبدالصمد و ننگیالی مبلغ هشتاد هزار افغانی به عنوان مرده پولی تادیه نمود. همچنان گزارشات حاصله از زیرکوه شیندند حاکی است که ملا محمد رسول مبلغ پنجمصد هزار دالر امریکائی برای ننگیالی جهت خرید سلاح های ثقیل و سبک تادیه نموده است. پس از ختم جلسه، ملا محمد رسول و رفقاییش عازم ولایات و ولسوالی های دیگر گردیده و منطقه را ترک می کنند.

بافت قومی در ولسوالی شیندند ولایت هرات قسمی است که می تواند کشمکش میان دو جناح طالبان را شکل قومی بدهد. اقوام پشتون ساکن در زیر کوه شیندند عبارت اند از: علیزائی ها، نورزائی ها، جمال زائی ها، کورو زائی ها، بوپک زائی ها، سامازائی ها، اسحاق زائی ها، چالک زائی ها، پوپل زائی ها و ملارزائی ها. ملاصمد از تبار بوپک زائی هاست ولی ننگیالی از تبار کوروزائی هاست.



علم نمود، ملا محمد رسول به مخالفت برخاست و خود را جانشین برحق ملا محمد عمر اعلام کرد. او جلسه وسیعی را در داخل افغانستان و به همکاری رازمحمد ننگیالی در زیرکوه شیندند دایر نمود. درین گردهمایی خبرنگاران بعضی از رسانه های صوتی و تصویری نیز دعوت شده بودند. آن ها جلسه زیر کوه شیندند را بطور وسیعی انعکاس دادند.

ملا محمد رسول مرد ۵۰ ساله، اهل ولایت قندهار و از دوستان نزدیک و مورد اعتماد ملامحمد عمر است. او و همچنان ملا عبدالمنان نیازی، که اهل ولایت هرات است، در جلسه شیندند سخنرانی نمودند و از شاملین جلسه بیعت گرفتند. در این جسه، رازمحمد ننگیالی به حیث قومندان حوزه غرب کشور تعیین گردید. همچنان درین گردهمایی ملا محمد رسول داعش و القاعده را برادران خود خواند و از آن ها در مناطقی که مشغول جنگ هستند حمایت نمود و در ضمن تصریح کرد که داعش و القاعده در افغانستان جای ندارند و به آنها اجازه نفوذ به خاک افغانستان را نخواهد داد. او همچنان در طی صحبت های مفصل خود شروطی را برای رژیم دست نشانده مطرح ساخت و از صلح با دولت نیز سخن به میان آورد و ملا اختر محمد منصور را قاچاقچی مواد مخدر و گوش به فرمان آی - اس - آی پاکستان خطاب نمود و رژیم فعلی را دست نشانده وزیر خارجه امریکا خواند، ولی از حکومت کوزی ( شاه شجاع سوم) به خوبی یاد نمود

اختر منصور اجمالا گزارش داده شده است. اما از زخمی شدن ملاحیدر و ملاکامران، از قومندانان تحت امر ملامحمد، هیچ حرفی به میان نیآورده اند، در حالی که در گزارشات رسیده از منابع دیگر گفته می شود که ملاحیدر و ملاکامران نیز درین درگیری ها شدیداً زخمی شده اند.

در درگیری های اخیر زیرکوه شیندند تعداد ده ها خانواده نیز مجبور به ترک منطقه شده اند و طبق گفته شاهدان عینی درین درگیری های دو جانبه به غیرنظامیان نیز تلفاتی وارد گردیده است.

به گفته شاهدان عینی این درگیری ها آغاز یک جنگ شدید در منطقه به شمار میرود زیرا نیروهای کمکی کماکان در حال رسیدن به طرف های متخاصم هستند.

این تنش ها میان جناح های متخاصم طالبان در حالی اوج می گیرد که ذبیح الله مجاهد در مصاحبه به شبکه تلویزیون الجزیره گفته است:

«مایل نیستم در مورد انتصاب تازه صحبتی داشته باشم.»

او همچنان یادآور شد که:

«موارد مهمی است که می توان در باب آن صحبت کرد مانند بالا گرفتن درگیری ها در افغانستان.»

ذبیح الله مجاهد در مصاحبه با شبکه تلویزیون الجزیره از حفظ وحدت و پیاده ساختن شریعت در کشور سخن گفت و افزود که:

«به دنبال آن هستیم تا به دشمنان خود ضربه وارد کنیم.»

ریشه این اختلافات برمیگردد به اعلام زعییم جدید برای "امارت اسلامی طالبان". وقتی درگذشت ملا محمد عمر افشاء شد و ملا اخترمحمد منصور به حیث رهبر جدید امارت قد

از طرف دیگر قومندانی امنیه شیندند، کندک کوماندو و نیروهای مستقر در میدان هوایی شیندند و همچنان یک واحد نظامی اردو در کمپ چمن که در مسیر سرک خواجه نوح (جاده حاجی عبدالسلام خان) مستقر هست، هیچ یک درین درگیری دخیل نشده و هیچ حرکتی برای ممانعت ازین درگیری نشان نداده اند. تاج محمد جاهد قومندان قول اردوی ۲۰۷ ظفر و همچنان عبدالروف احمدی سخنگوی قومندانی امنیه ولایت هرات از طریق رسانه ها اذعان داشتند که آنها اختلافات عمیق رهبری میان هر دو جناح را درک نموده بودند و به این خاطر بود که آنها هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و یا نخواستند برای جلوگیری و یا تداخل در عملیات هر دو جناح دخالت نظامی داشته باشند، تا به گفته آنها درگیری های نظامی میان این دو جناح باعث تضعیف طالبان در منطقه گردد و شکاف ایجاد شده در میان جناح های مختلف طالبان با این درگیری های ذات البینی بیشتر گردد.

اما سایت الاماره طالبان این درگیری را میان نیروهای طرفدار اخترمحمد منصور و حربکی های منطقه اعلام کرده و مقاله ای تحت عنوان "برخورد با مفسدین و اربکی ها [حربکی ها] از اهداف مهم نظام اسلامی است" و همچنان یک نوار صوتی تحت عنوان "مصاحبه در مورد جزئیات درگیری با اربکی های [حربکی های] اختطافگر در ولسوالی شیندند" پخش کرده است و در این مقاله و نوار صوتی نیروهای راز محمد ننگیالی را حربکی های منطقه اعلام کرده است. در نوار صوتی پخش شده از کشته شدن ۸ تن و زخمی شدن ۲ تن از افراد جناح ملا

## مرگ بر امریکا!

### مرگ بر ارگ!



غرب شهر کابل تا چهارراهی مقابل ارگ که چهارراهی پشتونستان نامیده می شود، به طول تقریباً ۱۰ کیلومتر راه پیمایی کردند تا بتوانند اعتراضات شان را به گوش کاخ نشینان ارگ ریاست جمهوری رژیم دست نشانده برسانند و از آن ها دادخواهی کنند. وقتی آن ها به چهارراهی پشتونستان رسیدند تعداد شان به ده ها هزار نفر، احتمالاً به بیشتر از ۳۰۰۰۰ نفر، رسید.

شهر کابل به روز ۲۰ عقرب شاهد وسیع ترین تظاهرات توده‌یی در طی چند دهه اخیر در افغانستان بود. تظاهر کنندگان که جنازه های گروگان های گردن زده شده توسط داعشیان مستقر در ولسوالی خاک افغان (سابق خاک ایران) ولایت زابل را با خود حمل می کردند، از منطقه دشت برچی در



دلیل اصلی اعتراض این جمعیت وسیع آن بود که وکلای پارلمان رژیم دست نشانده آن‌ها را فریب داده بودند. این به اصطلاح وکلا، اهالی ولسوالی جاغوری ولایت غزنی را با وعده‌های دروغین وادار کرده بودند که گروگان‌های گرفته‌شده از منطقه تحت کنترل طالبان یا داعشیان توسط یک گروه مسلح محلی تازه شکل گرفته را آزاد کنند تا گویا این گروگان‌گیری آن‌ها باعث تشدید منازعات قومی نگردد. اما چند روز بعد از آزاد شدن گروگان‌های مذکور، داعشیان ۷ نفر از گروگان‌های شان را، که شامل چهار مرد، یک دختر ۹ ساله بنام شکریه و دو زن می‌شدند، گردن زدند و اهالی محل به جای ۸ گروگان آزاد شده ۷ جنازه گردن‌زده شده تحویل گرفتند. این جنازه‌ها توسط ریش‌سفیدان محلی ولسوالی خاک‌افغان به شهر قلات، مرکز ولایت زابل، انتقال داده شده و از آنجا به دستور مقامات رژیم به شهر غزنی رسانده شدند و از آنجا توسط اقارب قربانیان و سایر معترضین به شهر کابل انتقال یافتند.

وقتی فردای همان روز راهپیمایی به طرف ارگ ریاست جمهوری رژیم شروع شد، تظاهرکنندگان فاصله میان دشت برچی تا چهارراهی پشتونستان را بصورت مسالمت‌آمیز و بدون هیچگونه عکس‌العمل خشونت‌آمیز طی کردند و در آنجا نیز ساعت‌ها آرام باقی ماندند. کسانی که در آنجا ظاهراً در رأس تظاهرکنندگان قرار داشتند پیوسته معترضین را به آرامش و همکاری با قوای امنیتی رژیم فرا می‌خواندند. اما وقتی پس از ساعت‌ها انتظار، کسانی و حتی کسی از ارگ نشینان، به شمول سران مرتجع هزاره نسب رژیم، به سراغ تظاهرکنندگان نیامدند تا از آن‌ها دل‌جویی کنند، به تدریج خشم و قهر آنان بالا گرفت و شعارهای قهرآمیزی چون مرگ بر امریکا و مرگ بر ارگ را سر دادند. قبل از آن شعار اصلی تظاهرکنندگان، مرگ بر طالبان بود.

در واقع این تظاهرات بنا به ذهنیت اولیه معترضین یک حرکت ضد طالبان و بطور کلی یک حرکت به اصطلاح ضد تروریسم بود. اما رژیم دست‌نشانده آنچنان متزلزل و پوشالی است که از انبوه جمعیت شامل در این راهپیمایی و تجمع اعتراضی دادخواهانه به تب لرزه مرگ افتاد و از سایه خود ترسید، آنهم چه ترسی؛ توگویی قیام مسلحانه ده‌ها هزار نفری برای سرنگونی قدرت این پوشالیان براه افتاده است. به همین دلیل بود که حتی یکی از

رهبران مرتجع هزاره نسب شامل در رأس قدرت پوشالی رژیم دست‌نشانده نیز جرئت نکرد در برابر جمعیت انبوه معترضین ظاهر شود و از آن‌ها دل‌جویی نماید. آن‌ها می‌دانستند که وعده‌های دروغین شان دیگر مورد قبول واقع نخواهد شد، زیرا تمامی برنامه ریزی‌های شان برای کنترل جمعیت خشمگین نقش بر آب شده و بی‌نتیجه مانده بود.

سران رژیم نیرنگ‌بازانه وقت گذرانی کردند تا بلکه سرما و خستگی باعث پراگنده شدن بخشی از معترضین گردد. این نیرنگ‌بازی تا حدی کارگر افتاد و طرف‌های عصر بخشی‌هایی از جمعیت تظاهرکننده پراگنده شدند. با وجود این وقتی سران رژیم خواهان مذاکره با نمایندگان جمعیت تظاهرکننده گردیدند، تعدادی از دختران و پسران جوان خشمگین خواستند داخل ارگ شوند. چند نفر از آن‌ها از دیوار احاطه "اداره امور..." که حیثیت وزارت دربار رژیم دست‌نشانده را دارد و در مجاورت ارگ قرار دارد، بالا رفتند و دروازه اداره مذکور را باز کردند تا جمعیت بیشتری به محوطه آن داخل شوند. چند زن و دختر جوان یک سرباز رژیم دست‌نشانده را که دست یک دختر جوان را گرفته و کش کرده بود، لت‌وکوب کردند. سپس چند نفر آن‌ها از دیوار احاطه ارگ بالا رفته و خواستند به داخل محوطه ارگ پایین شوند. در همین لحظه سربازان محافظ ارگ به فیرهای هوایی دست زدند، اما بعضی از آن‌ها مستقیماً به طرف کسانی که روی دیوار احاطه ارگ قرار داشتند شلیک کردند. در نتیجه ۷ نفر از آن‌ها، یه شمول دو دختر جوان، زخمی شدند که بعداً به شفاخانه انتقال داده شدند. به این ترتیب رژیم دست‌نشانده بجای دلجویی از معترضین، ۷ زخمی بر جمع ۷ گروگان سر بریده شده توسط داعشیان اضافه کرد و عملاً به توده انبوه معترضین نشان داد که با داعش فرقی ندارد و هر دو دشمن جانی و قاتل مردمان این کشور هستند.

سران رژیم از این خشونت سربازان مزدور شان دوباره جان گرفتند و به یاهوگویی پرداختند. آنچه که بعداً ملا محقق آخوند در درون حصار ارگ و در پناه قوای سرکوبگر آدمکش رژیم در توصیف معترضین بر زبان جاری کرد، ترجمه و تفسیر لفظی این خشونت عریان بود. او معترضین را «ولگردان شهر» خواند، ولگردانی که «در آسمان ستاره و در زمین بوریا ندارند.» به این ترتیب او به عنوان یکی از سران برجسته رژیم دست‌نشانده و یکی از نمایندگان برجسته طبقات استثمارگر حاکم زمین‌داران و سرمایه‌داران دلال، ماهیت ضد مردمی خود و رژیمش را اعلام کرد. او که خود را یکی از تیکه داران سیاسی برجسته ملیت تحت ستم هزاره در کشور می‌داند، فقط تا آنجایی این مردم زحمتکش و تحت‌ستم را می‌پسندد که طبق خواست‌های او و هم‌قماشان شان حرکت نمایند و کاملاً تحت فرمان آن‌ها و تابع منافع سیاسی و طبقاتی شان باشند. اما به محض اینکه از کنترل آن‌ها بیرون بروند و کمی خواست‌های

خودشان را مطرح کنند، ولگرد و بی ستاره و بی بوریا خوانده می‌شوند. ملا محقق آخوند هرگز نمی‌تواند فراموش کند که وقتی او و دارودسته انتخاباتی اش یعنی دارودسته انتخاباتی عبدالله خواستند علیه دارودسته انتخاباتی اشرف غنی دست به اعتراض بزنند، از همین دشت برچی و تمام شهر چند میلیونی کابل حتی یک هزار نفر هم برای شان بسیج نشدند تا فعالانه از آن‌ها پشتیبانی کنند.

وقتی دختران و پسران جوان تیر خورده و زخمی به شفاخانه انتقال یافتند و چند آخوند و متنفذ مرتجع محلی به عنوان نمایندگان معترضین به داخل ارگ راه یافتند، شور شورشی زودگذر دختران و پسران جوان سرکوب شد و یک‌بار دیگر معترضین تحت کنترل نمایندگان محلی طبقات حاکم قرار گرفتند. طبیعی است که خواست این نمایندگان محلی طبقات حاکم چیز دیگری جز تحکیم و تقویت رژیم دست‌نشانده و کل نظام ارتجاعی حاکم در سطوح محلی بوده نمی‌تواند. آن‌ها خواستند جاغوری به ولایت ارتقا یابد، سرک خامه جاغوری پخته شود، یک قول‌اردوی چهار فرقه یی در هزاره جات تشکیل گردد، "امنیت" منطقه تامین گردد، "تروریست‌ها" سرکوب شوند و... بعضی از این خواست‌ها از سوی سران رژیم پذیرفته شد و مذاکره میان سران مرتجع رژیم و مرتجعین محلی به "خوشی" پایان یافت.

آن‌گاه یک‌بار دیگر نوبت قوای مسلح سرکوبگر فرار رسید تا به پافشاری معترضین باقی مانده در مقابل ارگ پایان دهد و با حيله و تهدید آن‌ها را سرکوب نماید. شب به پختگی رسیده بود که جنرال مرادعلی مراد معاون لوی درستیز وزارت جنگ رژیم با سربازان مزدور تحت فرمانش به سراغ معترضین باقیمانده آمدند و با هزاره‌بازی‌های ارتجاعی لفظی و سرکوب‌گری عملی به بست‌نشینی معترضین باقیمانده در مقابل ارگ خاتمه بخشیدند.

وقتی صبح روز ۲۱ عقرب جنازه‌های سر بریده شده و اقارب آن‌ها یک‌جا با سران مرتجع محلی توسط چرخ‌بال‌های اردوی پوشالی به جاغوری انتقال یافت و جمعیت عظیمی از اهالی محل به استقبال آن‌ها آمدند، دیگر کسی مرگ بر امریکا و مرگ بر ارگ نگفت و همه شعارها مرگ بر محقق، مرگ بر عبدالله، مرگ بر اشرف غنی و مرگ بر داعش بود و به این ترتیب این اعتراض توده‌یی عظیم نیز در نهایت نتوانست

از دایره خبیثه تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده بیرون بود. همچنان راهپیمایی‌های توده‌یی اعتراضی حمایتی مستقیم یا غیر مستقیم دیگری که در سایر ولایات براه افتاد نیز بطور کلی در همین دایره خبیثه جریان یافت.

رژیم دست‌نشانده در روز راه‌پیمایی در شهر کابل، حيله گری عوام‌فریبانه دیگری نیز انجام داد. درست در همین روز پنج نفر از جمله ۳۱ نفر مسافر گروگان‌گرفته‌شده توسط داعشیان از مسیر بزرگ راه کابل - قندهار در ولایت زابل، آزاد شده و به ولسوالی جاغوری ولایت غزنی رسیدند. پولیس پوشالی رژیم دست‌نشانده ادعا کرد که آن‌ها این گروگان‌ها را آزاد کرده‌اند. می‌توان گفت که این ادعای دروغین پولیس رژیم تا حدی در پر رنگ ساختن شعار مرگ "بر طالبان!" در راه‌پیمایی اعتراضی کابل نقش بازی کرد.

در واقع این گروگان‌های آزاد شده، بودند که بعدها در گفتگو با رسانه‌ها ادعای پولیس رژیم را رد کردند و گفتند که طالبان پس از شکست دادن داعشیان و بیرون راندن آن‌ها از منطقه، ایشان را آزاد کردند. همچنان آن‌ها واضح ساختند که ۷ گروگان به قتل رسیده نیز توسط داعشیان سر بریده شده‌اند و نه توسط طالبان. بنا به گفته آن‌ها حرکت چند ماه قبل داعشیان در موقع به گروگان گرفتن آن‌ها مورد حمایت طالبان بوده است و آن‌ها در آن زمان با هم متحد بوده‌اند؛ اما سه روز قبل از آزاد شدن آن‌ها مدت تقریباً دو شبانه روز جنگ شدیدی میان طالبان و داعشیان در گرفت و طالبان منطقه را تصرف کردند و سپس آن‌ها را آزاد کردند.

لازم است این موضوع را کمی توضیح دهیم:

وقتی حملات هوایی عربستان سعودی و متحدینش بر یمن شروع شد و شدید گردید، قطب‌بندی ارتجاعی میان ایران و متحدین منطقه‌یی اش از یک طرف و عربستان سعودی و متحدینش از طرف دیگر تشدید یافت و به شکل قطب‌بندی میان وهابی‌ها و سنی‌ها از یک طرف و شیعیان از طرف دیگر تبارز نمود. درین موقع نه تنها رژیم دست‌نشانده در صف‌بندی سنی‌ها و وهابی‌ها در منطقه قرار گرفته و از تهاجمات نظامی عربستان سعودی و متحدینش بالای یمن اعلام حمایت نمود، بلکه

طالبان نیز در ارتباط با رژیم‌های حاکم بر عربستان سعودی و ترکیه در صف‌بندی سنی‌ها و وهابی‌ها قرار گرفته و در مسیر سیاست‌های ضد ایران و ضد شیعیان قرار گرفتند.

در واقع در چنین جوی بود که داعشیان مستقر در مناطق کوهستانی ولایت زابل فرصت یافتند که در مسیر بزرگ راه کابل - قندهار به گروگان‌گیری بپردازند و این حرکت شان هم از طرف رژیم دست‌نشانده نادیده گرفته شود و هم به نحوی مورد حمایت اعلام نشده طالبان قرار بگیرد. اما تحولات بعدی سیاسی در کل منطقه یعنی پاکستان، افغانستان و خاور میانه باعث گردید که هم رژیم دست‌نشانده تا حدی از اجرای آن سیاست صرف‌نظر نماید و هم طالبان بطور مشخص سیاست سازش‌کارانه و تسلیم‌طلبانه طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمد منصور در قبال داعش در افغانستان نتیجه نداد و عاقبت مناسبات میان آن‌ها کشیده شده و به طرف حالت جنگی پیش رفت. این کشیدگی وقتی به جنگ واقعی میان آن‌ها منجر گردید که داعشیان در ولایت زابل و ولایت هرات به گروه جدا شده از طالبان، یعنی گروه تحت قیادت ملا محمد رسول و معاونینش یعنی ملا شیر محمد منصور، ملا منصور دادالله و ملا عبدالمنان نیازی پیوستند. جنگ میان آن‌ها در مناطق کوهستانی ولایت زابل منجر به شکست نیروهای ملا منصور دادالله و داعشیان تسلیم شده با آنان گردیده و منطقه تحت کنترل طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمد منصور قرار گرفت.

اوضاع جاری نشان می‌دهد که طالبان تحت رهبری ملا اخترمحمد منصور آخوند بخاطر شکست دادن قطعی طالبان انشعابی یا حداقل جلوگیری از رشد و گسترش بیشتر آن‌ها حاضر خواهند بود که تا حدی به ائتلاف دولت‌های روسیه - ایران و سوریه نزدیک شوند و سیاست‌های ضد ایران و ضد شیعیان را موقتاً کنار بگذارند و در عوض سیاست‌های ضد داعش را پیش ببرند و در نهایت به آلت دست سیاست‌های توسعه‌طلبانه امپریالیست‌های روسی در افغانستان و منطقه مبدل گردند (!؟) آن‌ها قبلاً با دریافت تجهیزات کمکی از دولت ایران پایگاه داعشیان در ولایت فراه را نابود کردند. بقایای نیروهای موجود در پایگاه نابود شده داعشیان در فراه اکنون به نیروهای تحت فرماندهی پسر امان الله خان (ننگیالی) در شیندند هرات پیوسته‌اند و نیروی تحت رهبری ملا صمد که فرمانده طالبان مربوط به جناح ملا اخترمحمد منصور است، به یک قوت فرعی در منطقه تبدیل شده و سلطه اش بر مناطق وسیعی از شیندند را از دست داده است. نیروهای تحت رهبری ننگیالی به تاریخ ۱۶ عقرب سال جاری یک جلسه بزرگ تقریباً ۲۵۰۰ نفری در شیندند برای ملا محمد رسول و معاون هراتی اش ملا عبدالمنان نیازی ترتیب دادند و تمامی افراد شامل در این جلسه را وادار کردند که به ملا محمد رسول بیعت نمایند. ملا عبدالمنان نیازی در ولایت هرات و فراه صاحب نفوذ است و می‌تواند نفوذ گروه مربوط به خود را در این

دو ولایت بیشتر از پیش گسترش دهد. ادامه این گسترش خطر برخورد‌های نظامی میان دو گروه طالبان وابسته به داعش و القاعده را بیشتر از پیش افزایش می‌دهد.

بنابراین تا زمانی که طالبان تحت رهبری ملا اختر محمد منصور با خطر ناشی از رشد گروه انشعابی مورد حمایت داعش و خود داعش، چه با برآمد مستقل و چه در پوشش نیروهای طالبان انشعابی، روبرو باشند گمان نمی‌رود که دیگر سیاست‌های ضد شیعه و ضد هزاره را حداقل بصورت آشکارا پیش ببرند. حتی این امکان وجود دارد که اگر جنگ داخلی میان طالبان و جنگ با داعشیان باعث تضعیف شدید آن‌ها نگردد، آن‌ها بتوانند کم و بیش در مناطق مختلف هزاره جات جای پا پیدا نمایند، چنانچه هم اکنون نیز در مناطقی مثل علاءالدینی و خوات ولسوالی ناهور ولایت غزنی روابطی پیدا نموده‌اند و در ولسوالی جاغوری نیز از قبل روابطی داشته‌اند. به احتمال قریب به یقین، همین روابط چندی قبل توانستند عملیات نظامی مختصری بالای ساختمان ولسوالی ناهور انجام دهند.

## ما در چه موقعیتی قرار داریم؟

جنبش اعتراضی توده‌یی وسیع براه افتاده در شهر کابل به تاریخ ۲۰ عقرب نشان داد که سران مرتجع رژیم و به اصطلاح رهبران سنتی عالی مقام در کشور قادر نیستند ناراضی‌های توده‌های وسیع را به نحو محکمی تحت کنترل داشته باشند. این جنبش‌ها پتانسیل نیرومندی برای تکامل به جنبش‌های آگاهانه توده‌یی دارند. اما برای رسیدن به چنان حالتی به رهبری انقلابی نیاز دارند، در غیر آن دیر یا زود مورد سرکوب قرار می‌گیرند و یا در دایره خبیثه سیاست‌های تحت رهبری مرتجعین به جریان می‌افتند.

این جنبش در عمل نشان داد که قطب انقلاب روی حوادث سیاسی جاری در کشور موثریت ملموسی ندارد، زیرا که خود این قطب، در مقایسه با مقاومت ارتجاعی ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، بسیار ضعیف عمل می‌نماید. ما مکلفیم که از هر طریق اصولی و ممکن برای رفع این ضعف شدید بکوشیم و قطب انقلاب در کشور را به یک قطب جدا تاثیر گذار بر حوادث سیاسی جاری در کشور بدل نماییم.

اگر ما نتوانیم مسیر تدارک برای جنگ

مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و اشغالگران داعشی را هرچه اصولی تر و سریعتر طی کنیم و عملاً به میدان نبرد پا بگذاریم، مسیر جنگ در کشور منتظر ما نخواهد نشست و این امکان وجود دارد که طالبان به یک جنبش مقاومت مسلحانه کثیرالملیتی تبدیل شوند و تمامی ملیت‌های کشور را تحت تأثیر قرار دهند. چنانچه هم اکنون با استفاده از نیروهای خارجی تاجیک تبار و ازبک تبار توانسته اند تا حدی در سمت شمال کشور به مناطق تاجیک نشین و ازبک نشین نفوذ نمایند. این امکان نیز وجود دارد که شگاف ایجاد شده میان طالبان، که در واقع انعکاس شگاف ایجاد شده میان داعش و القاعده در سطح بین المللی است، باعث گردد که مقاومت ارتجاعی مسلحانه علیه اشغالگران به طرف تضعیف سوق یابد و این امر باعث تقویت روز افزون رژیم دست‌نشانده گردد و کل جنبش مقاومت علیه اشغالگران و رژیم به تدریج فروکش نماید.

## به پیش در راه تقویت قطب انقلاب در کشور:

برای تقویت قطب انقلاب در کشور باید در دو عرصه مبارزاتی اقدامات عاجلی را رویدست گرفت:

قبل از هر چیزی باید به تقویت ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی همه جانبه حزب بر اساس رهنمودهای کنگره سراسری دوم حزب بپردازیم. بر علاوه در میان مائوئیست‌های بیرون از حزب هنوز کشش‌های مرکز گریزانه ای وجود دارد. این کشش‌های مرکز گریزانه فقط و فقط با تقویت کافی جاذبه حزب از تبوتاب می افتد و از عوامل غیر مثبت ضایع کننده بخشی از انرژی مبارزاتی منسوبین جنبش مائوئیستی به عوامل مثبت مبدل می گردد.

در قدم دوم فعالیت‌های توده‌یی دموکراتیک نوین حزب و متحدین آن قرار دارد. فراخوان حزب برای برگزاری پنجاهمین سالگرد بنیادگذاری جنبش کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور و موفقیت‌های نسبی کارزار برگزاری، اولین سنگ بنای احیای جنبش دموکراتیک نوین کشور را گذاشت. باید برای استحکام و گسترش این سنگ بنای اولیه به شدت تلاش کرد تا هرچه زودتر احیای وسیع جنبش دموکراتیک نوین کشور متحقق گردد.

تقویت قطب انقلاب در شرایط مشخص کنونی افغانستان بصورت اصولی و همه جانبه ممکن و میسر نخواهد بود مگر اینکه تقویت این قطب در تمامی عرصه‌های مبارزاتی مبتنی بر خط تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق، که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست نشانده و سایر نیروهای متجاوز و اشغالگر خارجی ارتجاعی و امپریالیستی از قبیل داعش است، پیش برده شود.

تقویت اصولی و کافی قطب انقلاب به مثابه یک قطب مسالمت جو و غیر جنگی فقط می تواند یک توهم باشد. جنبش اعتراضی توده یی ۲۰ عقرب در شهر کابل نشان داد که اگر دختران و پسران جوان بدون آمادگی‌های ایدئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و تجهیزاتی، مرگ بر امریکا و مرگ بر ارگ بگویند و با دستن خالی از دیوارهای ارگ بالا روند، فقط می توانند آماج‌های سهل‌وآسان نیروهای سرکوبگر رژیم دست‌نشانده و اشغالگران امپریالیست باشند.

مرگ بر امریکا!

مرگ بر ارگ!

مرگ بر داعش!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد

جنگ مقاومت ملی مردمی و

انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان

۲۴ عقرب ۱۳۹۴ (۱۵ نوامبر ۲۰۱۵)

## یاد جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور را گرامی میداریم

گور خونین شهیدان به تو آواز دهد آتشی را که فروزان شده خاموش مکن

ما به امید وفای تو گذشتیم زجان دوستان را مبر از یاد و فراموش مکن

می تواند- و باید- به عنوان اولین سنگ تهداب احیای وسیع جریان دموکراتیک نوین افغانستان تلقی گردد و با گام‌های مبارزاتی دیگری تعقیب شود.

مشمولین "کمیته برگزاری ۷ قوس" افتخار دارند که با شمولیت در "کمیته برگزاری پنجاهمین سالیاد بنیادگذاری جنبش دموکراتیک نوین افغانستان"، به عنوان بخش مهمی از آن کمیته، نقش برجسته ای در برداشته شدن گام مبارزاتی ارزنده در ۱۳ میزان امسال بازی کرده اند. در عین حال باید خاطر نشان ساخت که کارویپیکار اسبق "کمیته

اعلام داشت و در همان روز و همچنان در ۷ قوس سال ۱۳۹۳ طی چند گردهمایی در نقاط مختلف کشور روز یادبود آن رفقا را برگزار نمود.

با سرافرازی باید اعلام نمود که نیروهای برحال دموکراتیک نوین کشور در ۱۳ میزان امسال گام کیفی مهم دیگری در معرفی این جنبش و بسیج خودشان به پیش برداشتند و با برگزاری چهار گردهمایی در نقاط مختلف کشور، یک گردهمایی در آن سوی خط دیورند، دو گردهمایی در اروپا و یک گردهمایی در کانادا، از پنجاهمین سالگرد بنیادگذاری جنبش دموکراتیک نوین افغانستان تجلیل به عمل آوردند. جرئتمندانه باید بیان داشت که برداشته شدن این گام پیشروانه مبارزاتی مهم

۷ قوس امسال مصادف است با سی و ششمین سالروز جانباختن رفیق زنده یاد استاد اکرم یاری به دست جلادان مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی در ۷ قوس ۱۳۵۸. "کمیته برگزاری ۷ قوس"، نظر به نقش پیشگام ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی رفیق اکرم یاری در شکلدهی جنبش دموکراتیک نوین کشور و رهبری مبارزات آن در دههٔ چهل خورشیدی، در ۷ قوس سال ۱۳۹۲ خورشیدی روز جانباختن این رفیق زنده یاد را روز یادبود از تمامی جانباختگان زنده یاد جنبش دموکراتیک نوین کشور

سابقه داران آن، با "کمیته" ضروری است.

رفقا و دوستان عزیز! بیاید تا درین روز یادبود از جانب‌خاستگان جنبش دموکراتیک نوین کشور و در پیشاپیش آن‌ها رفیق زنده یاد استاد اکرم یاری، یاد آن قهرمان را زنده سازیم و با درس آموزی از فداکاری‌های جانبازانه آنها، در مسیر مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و دست‌نشاندهاگان شان و همچنان اشغالگران داعشی به عنوان دشمنان عمده کشور و مردمان کشور و تلاش برای برپایی مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی علیه آن‌ها و در کل در راه مبارزه بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور، اصولی، منظم و ایثارگرانه به پیش رویم.

## کمیته یادبود جانب‌خاستگان

### جنبش دموکراتیک نوین

#### افغانستان

۷ قوس ۱۳۹۴ (۲۸ نوامبر ۲۰۱۵)

های برجسته آن، نیز انکشاف داده و نام خود را به "کمیته یادبود جانب‌خاستگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان" تغییر داده است.

"کمیته برگزاری ۷ قوس" موفق شد معامله گری‌های کسانی که تلاش داشتند قرابت‌های خانوادگی و طایفه‌یی شان با جانب‌خاستگان جنبش و مشخصاً رفیق زنده یاد اکرم یاری را وجه المصلحت تسلیم طلبی‌های شان در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده بسازند، در خدمت به مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی تا حد زیادی خنثی نماید. "کمیته یادبود جانب‌خاستگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان" مصمم است که به کوشش‌های خود تا خنثی کردن کامل این حرکت تحقیر آمیز در قبال جانب‌خاستگان عزیز جنبش ادامه دهد. درین راستا همکاری و همیاری تمامی منسوبین برحال جنبش با "کمیته" به شدت مورد نیاز است.

"کمیته یادبود جانب‌خاستگان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان" وظیفه خود می‌داند که در گام‌های بعدی مبارزاتی اش به معرفی یکایک چهره‌های جانب‌خاسته برجسته جنبش در خدمت به احیای وسیع جنبش دموکراتیک نوین کشور آغاز نماید و طبق توان جوانب مثبت و منفی ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی مبارزات این جانب‌خاستگان را روشن سازد. درین راستا نیز همکاری و همیاری عمومی تمامی منسوبین برحال جنبش، بخصوص

برگزاری ۷ قوس" در برگزاری محافل یادبود از جانب‌خاستگان جریان دموکراتیک نوین افغانستان در ۷ قوس سال ۱۳۹۲ و ۷ قوس سال ۱۳۹۳ خورشیدی، مقدمه چینی‌های مهمی برای استوار کردن اولین سنگ تهداب احیای وسیع جریان دموکراتیک نوین کشور در ۱۳ میزان امسال محسوب می‌گردد.

علیرغم این مسایل، "کمیته" همچنان به موجودیت مستقل خود و برگزاری روز یادبود از جانب‌خاستگان رفیق زنده یاد استاد اکرم یاری به عنوان روز یادبود تمامی جانب‌خاستگان جنبش دموکراتیک نوین کشور ادامه می‌دهد. اما نظر به محدودیت‌های معینی که دامنگیرش هست در شرایط فعلی و سر از همین سال در داخل کشور از برگزاری محافل یادبود در ۷ قوس صرف‌نظر کرده و به انتشار اعلامیه یادبود درین روز اکتفا می‌نماید. در عوض، "کمیته" محدودیت کارویپیکار خود را رفع کرده و مضمون فعالیت‌های خود را از برگزاری صرف روز یادبود جانب‌خاستگان جنبش دموکراتیک نوین کشور به یادبود و معرفی یکایک جانب‌خاستگان جنبش، بخصوص چهره

## پنجاهمین سال یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی)

### و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را در خدمت به شگوفای ساختن

### مبارزات کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین کنونی در کشور تجلیل کنیم!



وجود گذاشت. خط و مشی مبارزاتی اصولی و فعال سازمان جوانان مترقی و شرایط مساعد کشوری و بین‌المللی باعث گردید که جنبش دموکراتیک نوین به عنوان جنبش تحت رهبری سازمان جوانان مترقی در طی چند سال به وسیع‌ترین جنبش سیاسی در کشور مبدل گردد و ده‌ها هزار از زنان و مردان انقلابی و مبارز شامل محصلان، استادان، متعلمان، معلمان، نویسندگان، شاعران، کارمندان پایین‌رتبه، کارگران و سایر زحمت‌کشان ملیت‌های مختلف کشور را در مبارزات ضد ارتجاعی، ضد امپریالیستی و ضد سوسیال امپریالیستی بسیج نماید و بدین‌گونه در متن آن جنبش کمونیستی (م ل م) کشور شگوفای گردد.

با تشکیل سازمان جوانان مترقی در ۱۳ میزان ۱۳۴۴، بر مبنای خط ایدیولوژیک-سیاسی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی (آن وقت مائوتسه‌دون اندیشه) و مشی مبارزاتی ضد امپریالیستی، ضد سوسیال امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد رویونیستی-مشخصاً ضد رویونیسم مدرن روسی و رویونیسم پادودان افغانستانی آن یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان - و پیش‌گامی رفیق زنده‌یاد اکرم یاری، جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان پا به عرصه

جنبش یا جریان دموکراتیک نوین افغانستان به خاطر این که هفته نامه شعله جاوید - ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین، که به ابتکار سازمان جوانان مترقی و هم‌کاری دو محفل مترقی دیگر، در اواخر سال ۱۳۴۶ و اوایل سال ۱۳۴۷ منتشر گردید، نقش عمده ای در شکل‌گیری گسترده‌تر و وسیع‌تر آن جنبش بازی نمود، در جامعه افغانستان به نام جریان شعله جاوید معروف گردید. گرچه صرفاً ۱۱ شماره از هفته نامه شعله جاوید توانست انتشار یابد و سپس توسط سانسورچی‌های رژیم ارتجاعی ظاهرشاه توقیف گردید، ولی همین تعداد محدود از شماره‌های این جریده توانست نقش تاریخی خود را در شکل‌گیری گسترده‌تر و وسیع‌تر جریان دموکراتیک نوین یا جریان شعله جاوید در کشور بازی نماید.

مسلماً سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید به عنوان سازمان و جریان نوپا و تازه به راه افتاده نمی‌توانستند دارای کمبودها و ضعف‌های عدیده نباشند و نیاز به ارتقا و گسترش بیشتر نداشته باشند. اما با تأسف باید گفت که ضعف‌های درونی سازمان و جریان به‌مثابه پایه و اساس و رشد عوامل نامساعد کشوری و بین‌المللی به‌مثابه شرایط تاثیر گذار باعث گردید که جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین نتوانند بصورت مطلوب به ارتقاء و گسترش خود ادامه دهند و پس از یک دوره کوتاه مدت رونق و شکوفایی مبارزاتی به طرف فروپاشی و پراگندگی سوق یافتند.

توقیف جریده شعله جاوید در اوایل سال ۱۳۴۷ توسط سانسورچی‌های ارتجاع حاکم، سرکوب مظاهرات ماه جوزای ۱۳۴۷ توسط قوای سرکوب‌گر دولت ارتجاعی ظاهرشاه و دست‌گیری و زندانی شدن تعداد نسبتاً زیادی از رهبران سازمان و جریان، نه تنها اولین انشعاب در بدنه جریان شعله جاوید را در پی داشت، بلکه با تاثیرپذیری منفی از آن، خط و مشی غیر از خط و مشی بنیان‌گذار سازمان امکان تبارز آشکار درون‌سازمانی و درون‌جریانی یافت و اجباراً مبارزه دو خط در درون سازمان و جریان به راه افتاد. اما از آنجایی که اصل مبارزه دو خط در اساسنامه سازمان وجود نداشت، مبارزه دو خط متذکره به‌جای اینکه باعث تقویت و گسترش

تشکیلات سازمان گردد، باعث سوق یافتن سازمان به طرف فروپاشی درونی گردید و جریان را نیز به صورت منفی متأثر ساخت.

پس از آن که رفیق زنده‌باد اکرم یاری در اثر ابتلا به یک مریضی جان‌گناه اجباراً از فعالیت‌های مبارزاتی سازمانی بازماند و گوشه‌نشینی اختیار کرد، خط و مشی دیگری غیر از خط و مشی ایشان بر سازمان جوانان مترقی مسلط گردید. خط و مشی مذکور نه تنها پایه و اساس درونی انشعاب در سازمان را فراهم نمود، بلکه به زمینه‌سازی‌های انشعاب و حتی انشعابات در جریان نیز قویا مدد رساند. در نتیجه، منحرفینی که خط و مشی انحرافی شان در سال‌های بعد به خط و مشی تجدید نظرطلبانه و تسلیم طلبانه آشکار تکامل منفی نمود و هنوز در همین مسیر گام‌زن هستند، فرصت یافتند تا از سازمان و جریان انشعاب نموده و کل جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین را به طرف پراگندگی و تشتت مبتنی بر خط و مشی‌های انحرافی، تجدید نظرطلبانه و تسلیم طلبانه طبقاتی و ملی سوق دهند.

تسلط خط و مشی‌های انحرافی، تجدید نظرطلبانه و تسلیم طلبانه بر بدنه متفرق و پراکنده جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در حدود یک و نیم دهه (تقریباً کل دهه ۵۰ و نیمه اول دهه شصت) دوام نمود. به همین سبب جنبش قادر نگردید که از کودتای ارتجاعی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ توسط داود خان و سپس کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط مزدوران تجدید نظر طلب سوسیال امپریالیزم شوروی، که هر دو به کمک و پشتیبانی سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیست‌ها به وقوع پیوست، جلوگیری نماید و در مبارزه و مقاومت علیه کودتاچیان مزدور و اشغال‌گران سوسیال امپریالیست نیز استراتژی‌ها و تاکتیک‌های سیاسی و نظامی غیراصولی و نادرست را در پیش گرفت.

در نتیجه با وجودی که جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور ده‌ها هزار تن از رهبران، کادرها، فعالین، صفوف و توده‌های تحت رهبری خود را در این مبارزه و مقاومت و هم‌چنان در مواجهه با سرکوب‌گری‌های مرتجعین وابسته به امپریالیست‌های غربی و قدرت‌های ارتجاعی منطقه قربانی نمود، اما نتوانست در کوران این مبارزه و مقاومت به ارتقاء و گسترش خود بپردازد و در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین پیش‌روی نماید، بلکه برعکس شکست‌های تلخی را متحمل گردید. تأثیرات سوء آن شکست‌های تلخ هنوز قویاً احساس می‌شود و ما را رنج می‌دهد.

در طول این مدت تقریباً یک‌ونیم دهه، خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین تبارز و برآمد واضح نداشت و نمی‌توانست

چالش آشکاری در مقابل تسلط خط و مشی‌های انحرافی، رویزیونیستی و تسلیم طلبانه محسوب گردد. ضعف و ناتوانی شدید ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی و حتی کمبود معرفتی بقایای حاملین خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در کشور نه تنها تسلط‌پذیری کل صفوف پراکنده و متفرق جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور را در قبال خط و مشی‌های متذکره تداوم می‌بخشید، بلکه به صورت مشخص خود آن‌ها را نیز تحت تسلط آن خط و مشی‌ها نگه می‌داشت.

بر پایه شکست خط و مشی‌های انحرافی، تجدید نظرطلبانه و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی مسلط بر جنبش ما در یک‌ونیم دهه مذکور و مساعد شدن کم‌وبیش شرایط بین‌المللی در اثر عروج نسبی جنبش کمونیستی (م ل م) در جهان در وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمان‌های شامل در آن، هسته‌های اولیه خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در نیمه‌های دهه شصت خورشیدی به صورت آشکار خود را نشان دادند. پیدایش و حرکت این هسته‌های اولیه که تبارز آشکار و برآمد واضح خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین را مجدداً در کشور رقم زد و تحرک نوین کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین را در افغانستان به راه انداخت، توانست خط و مشی اصولی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین موسس و بنیان‌گذار جنبش ما را در اوضاع و شرایط نسبتاً جدید کشوری و بین‌المللی، در مقایسه با اوضاع و شرایط دهه چهل خورشیدی، سر از نو و مستقلانه علیه امپریالیزم و ارتجاع فعال ساخته و ارتقاء بخشد و هم‌چنان علیه تسلط خط و مشی‌های انحرافی، تجدید نظرطلبانه و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی بر بخش‌های مختلف باقی‌مانده جنبش به مصاف برخیزد.

منحرفین، تجدید نظر طلبان و تسلیم طلبان که تسلط شان بر بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور را بلامنازع و دایمی فکر می‌کردند و خط اصولی مؤسس و بنیان‌گذار جنبش را "شعله دفن شده در زیر خاکستر

برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی پیش ببریم.

”مقاومت“ به این معنا که ما قربانیان یک تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و حاکمیت پوشالی یک رژیم ارتجاعی ناشی از این تجاوز و اشغال‌گری و متکی بر تجاوز و اشغال‌گری مذکور هستیم و مبارزات ما علیه این دشمنان عمده کشور و مردمان کشور خصلت مقاومتی یعنی خصلت دفاع از خود و خصلت دفاع از استقلال کشور خود و آزادی مردمان کشور را دارد و مبارزات برحق و عادلانه قربانیان تجاوز و اشغال‌گری علیه متجاوزین، اشغال‌گران و دست‌نشاندهاگان شان است.

”ملی“ به این معنا که این مبارزات مقاومتی به خاطر دفاع از استقلال کشور و آزادی مردمان کشور، در اساس مبارزه و مقاومت مبتنی بر منافع ملی ما و در ضدیت با منافع متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشاندهاگان شان است و نه یک مبارزه و مقاومت ایدئولوژیک محدود مذهبی یا غیرمذهبی. هرگونه تلاش به‌خاطر ایجاد، تقویت و گسترش چنین محدودیتی دامنه مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان را محدود می‌سازد و در نهایت به نفع آن‌ها تمام می‌شود. بنابراین سکولار بودن این مبارزه و مقاومت یک ضرورت غیر قابل اجتناب است.

”ملی“ به این معنا که این مبارزات مقاومتی، باید دفاع از استقلال کشور و مردمان کشور را به‌طور کلی مدنظر قرار دهد و نه اینکه گره‌ها را از دروازه بیرون نماید و زمینه ورود کفتارها از پنجره را مساعد سازد. در شرایط کنونی سلطه جهانی نظام سرمایه داری امپریالیستی تضاد و کشمکش شدیدی میان قدرت‌های مختلف امپریالیستی و ارتجاعی وجود دارد و این قدرت‌ها سعی می‌نمایند که هر حرکت و جنبش در جهان را در جهت تأمین منافع آزمندانانه شان و به‌مثابه حربه‌ای علیه رقبای امپریالیستی و ارتجاعی شان استعمال نمایند. جنبش کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین کشور مسئولیت دارد که به این موضوع به‌صورت جدی و عمیق توجه نموده و در عین پذیرش الزامات مقاومت ملی علیه امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی و متحدین شان و

کمونیست (مائوئیست) افغانستان و شخصیت‌ها و تشکلات مائوئیستی بیرون از حزب مجموعاً ممثل این تحرک نوین هستند.

برگزاری پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین کشور یعنی پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری سازمان جوانان مترقی مناسبتی است که همه ما را قویا به‌طرف وحدت و یک‌پارچگی مبتنی بر خط و مشی اصولی پرولتری و دموکراتیک نوین فرامی‌خواند تا همه دست‌به‌دست هم‌دیگر داده و در صفوف به‌هم‌فشرده و منظم علیه اشغال‌گران و دست‌نشاندهاگان شان به‌مثابه دشمنان عمده کشور و مردمان کشور مبارزه نموده و در مسیر تدارک برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی حرکت کنیم.

قدر مسلم است که مبارزه و مقاومت ملی علیه دشمنان عمده کشور به‌هیچ‌وجه به‌مفهوم تعطیل نمودن مبارزات دموکراتیک نوین علیه آن‌ها و هم‌چنان علیه نیروهای فیودال-بورژواکامپرادور و ضد دموکراتیک مخالف اشغال‌گران و رژیم پوشالی در کشور نبوده و نمی‌باشد، کما این‌که مبارزه ملی علیه سایر قدرت‌های امپریالیستی و قدرت‌های ارتجاعی توسعه‌طلب را نمی‌تواند در بر نداشته باشد.

تجارب مبارزاتی نه‌تنها در سطح بین‌المللی بلکه در افغانستان نیز پیوسته ثابت ساخته است که تکیه یک‌جانبه و انحصاری روی مبارزه و مقاومت ملی علیه دشمنان عمده فعلی و به‌فراموشی سپردن مبارزات دموکراتیک نوین علیه آن‌ها و علیه دشمنان غیرعمده کنونی، در آخرین تحلیل به زبان مبارزه و مقاومت ملی علیه دشمنان عمده کنونی ختم می‌شود. این چنین مبارزه و مقاومت ملی یک‌جانبه به‌علت نادیده گرفتن خواست‌های دموکراتیک برحق توده‌های رزمنده و مقاومت جو دامنه بسیج توده‌ها در مبارزه و مقاومت ملی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان را به شدت محدود می‌نماید و حتی امکان آن بسیج را از بین می‌برد و بدین‌گونه زمینه‌ها برای مانورهای ضد دموکراتیک و ارتجاعی مخالفین مسلح اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان را قویا گسترش می‌دهد.

بنابراین ما براساس منافع علیای توده‌های مردم افغانستان و طبق برنامه کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین، نباید از یک مبارزه ملی صرف و تدارک برای جنگ مقاومت ملی صرف علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان حرف بزنیم و به‌چنین مبارزه و فعالیت‌های مبارزاتی تدارکی جنگی دست بزنیم، بلکه باید از یک مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی صحبت نماییم و چنین مبارزه و مقاومتی را در مسیر تدارک برای

جاوید“ می‌پنداشتند، شعارها و موضع‌گیری‌های تحرک نوین خط و مشی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین را “گاه کهنه به باد دادن“ خواندند. اما این تحرک نوین به ارتقاء و گسترش خود ادامه داد و نه‌تنها به‌بیانگر اصلی شعارها و مواضع کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و مزدوران‌شان، حاکمیت ارتجاعی جهادی‌ها و خانه جنگی‌های خانمان سوزشان، امارت ارتجاعی و استبدادی طالبان و سرکوب‌گری‌های قرون وسطایی‌شان مبدل گردید، بلکه از همان آغاز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و شکل‌گیری رژیم دست‌نشاندهاگان توسط آن‌ها، یگانه بیان‌گر شعارها و مواضع کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در کشور و یگانه ممثل مبارزات و مقاومت‌های ملی مردمی و انقلابی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان گردید و سال‌ها روی این موقف به‌تنهایی حرکت کرد.

حتی پس از آن‌که حاملین خط و مشی‌های انحرافی و تجدیدنظرطلبانه، تحت فشار شرایط عینی و ذهنی کشوری و بین‌المللی و اوج‌گیری مبارزات و مقاومت‌های توده‌یی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان هم‌چنان مبارزات کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین، کم و بیش از مواضع انقیاد طلبانه در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندهاگان فاصله گرفتند و تا حدی به موضع‌گیری‌های مخالف علیه آن‌ها دست‌زدند، بازهم این حاملین و عاملین کنونی خط و مشی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در کشور بوده و هستند که هم‌چنان مدافع استوار مبارزه و مقاومت اصولی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندهاگان باقی مانده‌اند.

تحرک نوین خط و مشی کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین از همان آغاز به راه افتادن تا حال عمدتاً ممثل نظری و عملی وحدت‌طلبی اصولی در جنبش کشور ما بوده، در این مسیر حرکت کرده و در راه رفع پراگندگی‌ها و تأمین وحدت کوشیده است. به‌همین جهت نه‌تنها از لحاظ کیفی بلکه از لحاظ کمی نیز عمدتاً به رشد و گسترش خود ادامه داده است. در حال حاضر، حزب



رژیم دست‌نشانده آن‌ها، الزامات این مسئولیت ملی را نیز جدا در نظر داشته باشد.

ناگفته پیداست که هر مبارزه و مقاومتی هم زیربنای مادی خود را دارد و هم روبنای سیاسی و ایدئولوژیک خود را. اما در عین حال این حقیقت نیز ناگفته پیداست که در یک جامعه طبقاتی و کثیرالملیتی ای که در آن منافع طبقاتی و ملیتی گوناگون و افکار و نظریات سیاسی مختلف وجود دارد، یک مقاومت فراگیر ضد اشغال‌گران و خابنین ملی نمی‌تواند از گونه‌گونی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برخوردار نباشد و خصلت دموکراتیک نداشته باشد. طبعاً نیروهای شامل در این مقاومت بر سر رهبری این مقاومت باهم در ستیز قرار دارند و نمی‌توانند قرار نداشته باشند. در نظر نگرفتن این ستیز توسط نیروهای کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین به مفهوم انحلال‌طلبی ایدئولوژیک - سیاسی و در نهایت انحلال‌طلبی تشکیلاتی است و در فرجام به تسلیم‌طلبی طبقاتی و عدم تلاش برای تأمین رهبری انقلابی و مترقی بر کلیت مقاومت منجر می‌گردد.

اما این ستیز باید در تابعیت از منافع عمومی مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده آنها پیش برده شود و نه به‌عنوان یک ستیز برتر از منافع عمومی مقاومت. در نظر نگرفتن این موضوع، توسط هر فرد و نیرویی، به شمول نیروهای کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین، در نهایت منجر به‌نشاندن تضادهای غیرعمده کنونی بجای تضاد عمده کنونی می‌گردد و در فرجام به نفع اشغال‌گران و رژیم پویشالی تمام می‌شود.

باید اکیداً خاطر نشان ساخت که یک مقاومت مردانه صرف نمی‌تواند یک مقاومت ملی به مفهوم حقیقی آن باشد. زنان نصف نفوس جامعه را تشکیل می‌دهند و مقاومت ملی در اساس نمی‌تواند دربرگیرنده آن‌ها به مفهوم وسیع کلمه نباشد. هرگونه تلاش محدود کننده علیه زنان، تحت هر عنوان مذهبی و فرهنگی ای که صورت بگیرد و باعث سلب حقوق و آزادی‌های شخصی و اجتماعی آنها، منجمله حق و وظیفه شرکت در مقاومت علیه اشغال‌گران و دست‌نشانده‌شان گردد، تلاشی است

برای دور کردن نصف نفوس جامعه از مقاومت ملی فعال و در عین حال سوق دادن آگاهانه آنها به دام‌ها و دانه‌های پر زرق و برق و زهرآگینی که توسط اشغال‌گران و خابنین ملی دست‌نشانده شان تحت نام‌های فریبنده حقوق و آزادی‌های زنان پهن و پخش گردیده است. ناگفته پیداست که تلاش‌های محدود کننده مذکور در عین حال به شدت ضد دموکراتیک نیز هست.

"مردمی" به این معنا که یک مبارزه و مقاومت ملی فقط آن‌گاهی می‌تواند یک مبارزه و مقاومت پی‌گیر و تا آخر استوار باشد که خصلت مردمی داشته باشد یعنی مبتنی بر منافع علیای توده‌های مردم و متکی به توده‌های رزمنده و مقاومت کننده علیه اشغال‌گران و رژیم پویشالی باشد و نه مبتنی بر منافع استثمارگرانه و ستمگرانه اقلیت ناچیز طبقات زمین دار و سرمایه دار دلال که پیوندهای منفعتی بی‌شماری با کل نظام امپریالیستی حاکم بر جهان، قدرت‌های امپریالیستی و مشخصاً امپریالیست‌های متجاوز و اشغال‌گر و زمین‌داران و سرمایه‌داران دلال جمع شده در رژیم پویشالی دارند و همیشه می‌توانند برای تباری و سازش با اشغال‌گران و رژیم پویشالی آمادگی داشته باشند. مردمی ساختن مقاومت ملی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده به معنای شرکت دادن صرف توده‌های مردم در این مقاومت نیست، بلکه به مفهوم شرکت آگاهانه آن‌ها در این مقاومت ملی یعنی شرکت بر اساس منافع علیای خودشان است و نه بر اساس منافع طبقات استثمارگر. ازین جهت مردمی ساختن مقاومت ملی علیه اشغال‌گران و خابنین ملی مستلزم کار توده‌بی آگاه‌گرانه در میان توده‌های مردم و مشخصاً تحناتی ترین لایه‌ها و طبقات مردمی یعنی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی فقیر است. این کار توده‌بی آگاه‌گرانه مستلزم فعالیت‌های توده‌بی درازمدت و پی‌گیر است، ولی قاطعانه باید بیان داشت که بدون پیش‌برد آن تا یک حد معین، مقاومت ملی ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نمی‌تواند در مسیر خصلت مردمی یافتن و تعمیق و گسترش این خصلت قرار بگیرد.

"انقلابی" به این معنا که مقاومت ملی مردمی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده باید توسط نیروی انقلابی مجهز به دیدگاه، شیوه و نظریات انقلابی علمی رهبری گردد تا بتواند این مقاومت را در مسیر کلی مبارزه علیه نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و نظام ارتجاعی حاکم بر کشور به سرمنزل مقصود برساند. در غیر آن این خطر وجود دارد که یا مقاومت مذکور در نیمه راه متوقف گردد و یا پس از کسب پیروزی نسبی آن، کشور هم‌چنان در چهارچوب نظام استثمارگرانه و ستم‌گرانه موجود باقی بماند و توده‌های مردم با وجود قربانی‌ها و فداکاری‌های بی‌همتا و عظیم،

تحت نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و نظام نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی کشور اسیر بمانند و مشتتی از استثمارگران و ستم‌گران بر سرنوشته آن‌ها حاکم باشند. مقدم بر این مسایل، استقامت استراتژیک انقلابی مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم پویشالی تضمین کننده بقا و دوام پی‌گیر خصایل ملی و مردمی این مقاومت نیز هست.

از آن جایی که مقاومت ضد اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان تحت رهبری نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های غربی قرار گرفت و کاملاً فاقد استقامت استراتژیک انقلابی گردید، مقاومت مذکور زمینه ساز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان و حاکمیت پویشالی رژیم دست‌نشانده کنونی گردید. اما مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده کنونی در حالی که هنوز باعث اخراج کامل قوای اشغال‌گر و سرنگونی رژیم دست‌نشانده آن‌ها از کشور نگردیده است، به دلیل سلطه انحصاری مقاومت جنگی ارتجاعی بر آن، باعث زمینه‌سازی و شکل‌گیری یک تجاوز و اشغال‌گری خارجی جدید دیگر بر کشور گردیده است، تجاوز و اشغال‌گری ای که کل کشور را ولایت خراسان یک "خلافت" ارتجاعی عربی می‌داند.

نیروهایی که بیرق‌های سیاه "داعش" را در افغانستان بلند کرده اند و خود را لشکریان این "خلافت" ارتجاعی عربی می‌خوانند، در واقع رسماً نیروهای اشغالگر مزدبگیر یک دولت ارتجاعی خارجی هستند، ولو اینکه بخشی از آن‌ها از لحاظ نسل و نسب به اهالی افغانستان تعلق داشته باشند. این نیروها تماماً در آغوش صفوف مقاومت ارتجاعی کنونی در افغانستان متولد گردیده یا پرورش یافته اند و بزرگ شده‌اند. مقدم بر آن اساس‌گذاران و رهبران اصلی "خلافت" ارتجاعی عربی مذکور (داعش) در دامان مقاومت ارتجاعی ضد اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان در افغانستان و مقاومت ارتجاعی کنونی، پرورش یافته و یال و کوپال و چنگال‌های خونریز و حال‌وهوای جهان‌گیری یافته اند. با وجود این‌ها در حالی که "خلیفه عرب" آشکارا "امیرالمومنین" امارت اسلامی

افغانستان را نوکر بی شعور القاعده و خود امارت را "داروی تاریخ تیر شده" اعلام کرده است، دایه‌های مرتجع افغانستانی مهربان‌تر از مادر آن‌ها برای شان "پیام مودت و اخوت اسلامی" می‌فرستند و از آن‌ها عاجزانه و تسلیم‌طلبانه می‌خواهند که باعث تفرقه در "مقاومت اسلامی افغانستان" نشوند. آیا این‌ها نشنیده‌اند که "خلافت عربی"، کشوری را به نام افغانستان به رسمیت نمی‌شناسد و فقط ولایت خراسان "خلافت عربی" را قبول دارد، چه رسد به "امارت اسلامی افغانستان"؟!

اگر قرار باشد که مقاومت ضد متجاوزین و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و دست‌نشانندگان شان زمینه‌ساز تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان بر کشور گردد و سپس مقاومت ضد اشغال‌گران کنونی و رژیم دست‌نشانده آن‌ها در نیمه راه برای تجاوز و اشغال‌گری خلافت ارتجاعی عربی زمینه‌ساز نماید تا خیال‌پردازانه برگشت افغانستان را به شرایط قبل از طاهریان و صفاریان در سر بپروراند، پس وای بر سرنوشت این کشور و مردمان آن!

با گسترش دامنه نفوذ داعش در افغانستان از یک طرف و برملا شدن مرگ مرموز دو سال و چند ماه قبل امیر المومنین طالبان (ملا محمد عمر آخوند) در پاکستان از طرف دیگر، اوضاع کشور بیشتر از پیش پیچیده شده است. با گسترش نفوذ داعش در افغانستان در واقع تمامی "جهادی‌های خارجی تبار در افغانستان و پاکستان را باید دیگر سربازان بالفعل و بالقوه ارتشیان آن "خلافت عربی" دانست و متجاوزین و اشغال‌گران بالفعل و بالقوه ارتجاعی خارجی به حساب آورد و آماج مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار داد.

از جانب دیگر، ملا محمد عمر آخوند، که عامل وحدت دهنده صفوف چندین صد پارچه طالبان، از لحاظ قومی، طایفه‌یی، ولایتی و منطقه‌یی و سوابق مختلف جهادی بود، دیگر در قید حیات نیست و با نبود وی حفظ وحدت چنین لشکریانی اگر کاملاً ناممکن نباشد، فوق العاده مشکل است. علاوه‌تا مرگ مرموز وی در پاکستان و سری نگه داشته شدن طولانی این

مرگ مرموز در دایره محدود چند فرد معدود و چگونگی انتصاب جانشین وی خود عوامل نیرومند دیگری در ایجاد تفرقه در میان طالبان محسوب می‌گردد. مسیلمه برای تثبیت سرتاسری رهبری ملا اختر محمد منصور آخوند، چه توسط طالبان طرفدار وی و چه توسط "دوستان" خارجی اش، به شدت تلاش صورت گرفته و کماکان تلاش صورت می‌گیرد و شکی نیست که قسمت بزرگ‌تر نیروهای طالبان تحت رهبری جدید باقی خواهند ماند. اما در عین حال بخش‌های معینی از نیروهای طالبان تا حال از پذیرش این رهبری ابا ورزیده‌اند. این نیروها به سختی خواهند توانست روی پای خود شان ایستاده باقی بمانند و قویاً احتمال دارد که تحت فشار نیروهای تحت فرمان رهبری جدید طالبان در نهایت یا به طرف رژیم دست‌نشانده کشانده شوند و یا به نیروهای مربوط به داعش بپیوندند. به همین سبب این نیروها را نیز باید بصورت بالقوه یا تسلیم‌شدگان به رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست به حساب آورد یا جزء لشکریان مهاجم و اشغال‌گر داعش محسوب نمود.

برعلاوه، مرگ ملا محمد عمر آخوند و بروز تفرقه در میان طالبان بر سر تعیین جانشین وی باعث گردیده است که رهبری جدید طالبان برای تثبیتش، در شهرهای مختلف پاکستان و در پیوند فشرده با "دوستان" پاکستانی اش، جلسات وسیع کاملاً علنی دایر نماید. این وضع که باعث علنی شدن تقریباً کامل خود آنها و نیروهای تحت رهبری شان در پاکستان گردیده است، کنترل "دوستان" پاکستانی شان را بر آنها چندین برابر نسبت به سابق افزایش داده است، آن‌چنان‌که خود آنها نیز دیگر نخواهند توانست ادعا نمایند که «فقط از حمایت جزئی و اندک دوستان پاکستانی شان برخوردار اند.» قاطعانه باید گفت که پذیرش دولت پاکستان به عنوان تیکه دار صلح افغانستان توسط اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده نیز قویاً باعث افزایش کنترل مذکور گردیده است.

تمامی این مطالب بیان‌گر آن است که نه تنها دامنه نیروهای متجاوز و اشغال‌گر خارجی در افغانستان وسعت یافته و در حالی‌که هنوز تجاوز و اشغال‌گری نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین شان بر کشور پایان نیافته است، نیروهای ارتجاعی متجاوز و اشغال‌گر خارجی دیگری (داعش) نیز سر برآورده و بر قسمت‌هایی از سرزمین کشور و سرنوشت مردمان کشور تسلط حاصل کرده اند، تسلطی که امکان قوی‌تر شدن و گسترش بیشترش نیز وجود دارد. از جانب دیگر دامنه مداخلات دولت پاکستان، که توأم با تجاوزات مرزی پیهم پیش‌برده می‌شود، و هم‌چنان مداخلات دولت ایران، در امور افغانستان افزایش یافته است. بنابراین نه تنها وظایف مبارزاتی ما در قبال دشمنان عمده کشور و مردمان کشور گسترده‌تر گردیده است، بلکه

مسئولیت‌های مبارزاتی غیر عمده نیز چندین برابر افزایش یافته و لازم است که در هر دو مورد تلاش‌ها و کوشش‌های مبارزاتی مان را چند برابر سازیم.

علیرغم ادعاهای لفظی اوپاما مبنی بر خروج تمامی نیروهای جنگی امریکایی از افغانستان تا آخر سال ۲۰۱۶، به استثنای نیروی یک هزار نفری محافظ سفارت امریکا در کابل، تحقق عملی این ادعا در چشم‌رس دیده نمی‌شود. جنگ‌های اخیر در نقاط مختلف کشور نشان داد که رژیم دست‌نشانده بدون حضور قوای اشغال‌گر خارجی نمی‌تواند دوام بیاورد. حتی اگر ادعاهای اوپاما متحقق نیز گردد، طبق مندرجات توافقنامه امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست‌نشانده، راه به اصطلاح قانونی برگشت مجدد قوای اشغال‌گر امریکایی به افغانستان وجود دارد؛ هم‌چنان‌که طبق مندرجات توافقنامه امنیتی میان ناتو و رژیم دست‌نشانده، راه "قانونی" برگشت مجدد نیروهای متحد امریکا در ناتو نیز به افغانستان موجود است.

در واقع تکیه بر همین کمک‌ها و امیدواری به الطاف اربابان امپریالیستی اشغال‌گر رژیم دست‌نشانده در آینده است که رژیم پوشالی شدیداً بحران زده، فاسد، متشتت و نامشروع را که حتی طبق قانون اساسی خودش از مشروعیت برخوردار نمی‌باشد، زنده و سرپا نگه داشته است. اما نتایج تا کنونی طولانی‌ترین جنگ دولت امپریالیستی امریکا (جنگ در افغانستان) به روشنی نشان می‌دهد که اشغال‌گران امریکایی، متحدین شان و دست‌نشانندگان شان به هیچ‌وجه قادر نیستند که انقیاد کامل بر افغانستان را از طریق جنگ تحمیل نمایند. بنابراین در عین ادامه حضور اشغال‌گرانه در کشور و دوام تلاش‌های حمایتی جنگی و غیر جنگی از رژیم بخاطر حفظ حاکمیت پوشالی آن، هم‌چنان به صورت دوامدار کوشش به‌خرج می‌دهند که "مخالفین مسلح" ارتجاعی شان را به پای میز مذاکره بکشانند و از طریق شریک ساختن آن‌ها در رژیم دست‌نشانده به سازش و تبانی با آن‌ها دست یابند.

به همین جهت است که دولت امپریالیستی امریکا در همسویی با دولت توسعه طلب هند، دولت پاکستان را تحت فشارهای گوناگون گرفته‌اند که در پاکستان عرصه را بر طالبان

تنگ‌تر و تنگ‌تر ساخته و سرانجام آن‌ها را به مذاکره با رژیم وادار سازد. قطع کمک‌های اقتصادی به پاکستان و وارد آوردن فشارهای سیاسی بر دولت پاکستان توسط دولت امریکا، که ممکن است در آینده شدیدتر گردد، به همین منظور صورت می‌گیرد. متشنج شدن خط کنترل در کشمیر میان هند و پاکستان و برخوردهای دوام‌دار میان نظامیان دوطرف، در حال حاضر جنگ قسمی‌ای است که عمده‌تاً به‌خاطر به‌راه‌افتادن یا نه‌افتادن مذاکرات صلح در افغانستان میان دو قدرت ارتجاعی نظامی اتمی و توسعه‌طلب در منطقه پیش‌برده می‌شود و کل منطقه را متشنج ساخته است.

حاکمان رویزیونیست و توسعه طلب چینی به "طریقه" خاص خودشان در این "کارخیز" سهمی بر عهده گرفته اند. نقشه سرمایه‌گذاری نزدیک به ۵۰ میلیارد دالر در پاکستان توسط آن‌ها، نه‌تنها نشان‌دهنده توسعه طلبی اقتصادی و سیاسی آن‌ها در منطقه است، بلکه کیک شیرین بزرگی به دولت پاکستان است تا دهان شیرین کرده و نگذارد که دیگر قلمرو آن کشور پایگاه تربیت و سازماندهی جنگ‌جویان بنیادگرای اوغوری و به این اعتبار پناه‌گاه "مخالفین مسلح" اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده افغانستان باشد.

اگر این سیاست چماق و شیرینی سه‌جانبه امریکایی- هندی- چینی در قبال دولت پاکستان، که توأم با رقابت پیش‌برده می‌شود، دوام نماید و در صورت لزوم در حد قابل‌تحملی تشدید گردد، آن دولت دیر یا زود طالبان تحت رهبری ملا اختر منصور را، که دیگر به نحو محکمی در چنگ دارد، مجبور خواهد کرد که مذاکرات تحت نظارت پاکستان، امریکا و چین با رژیم دست‌نشانده را از سر بگیرند. در چنین صورتی نتایج درگیری‌های نظامی شدید و وسیع در فصل کنونی جنگ در کشور، که از هم‌اکنون می‌توان گفت قاطعانه به نفع هیچ طرف نخواهد بود، در خدمت امتیازگیری‌ها و امتیازدهی‌های سیاسی در پشت میز مذاکرات قرار خواهد گرفت.

در واقع مقاومت ارتجاعی طالبان در ذات و سرشت خود یک مقاومت همه‌جانبه و پیگیر نیست بلکه از لحاظ ماهیت خود یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است و حتی در صورت پیروزی کامل نظامی نیز نمی‌تواند از دایره نظام ارتجاعی حاکم بر کشور و نظام امپریالیستی حاکم جهانی خارج شود. در عین حال در عمل ثابت شده است که از لحاظ نظامی نیز از چانس پیروزی کامل برخوردار نمی‌باشد.

اگر مذاکرات شروع شود و پیش‌رفت نماید، در نهایت سهم هریک از طرفین از خوان یغمای افغانستان طبق فرمول "حصه به‌قدر جثه" تعیین خواهد شد و گردونه سرنوشت مردمان افغانستان باز هم روی پاشنه دیرپای استثمار و ستم و فقدان استقلال کشوری و آزادی ملی حقیقی به چرخیدن ادامه خواهد داد. پروسه پیش‌رفت این مذاکرات نیز کوتاه‌مدت و سهل‌وساده نخواهد بود و در جریان آن نیز مردمان ما سختی‌ها و تلخی‌های عظیمی را متحمل خواهند شد و هم‌چنان قربانی خواهند داد.

ما برگزاری پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی - مائوئیستی) و دموکراتیک نوین در افغانستان را به این خاطر روی دست گرفتیم که موجودیت و حضور دیرپای ۵۰ ساله جنبش کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین در صحنه کاروپیکار مبارزاتی افغانستان را یک‌بار دیگر با صدای رسا اعلام نماییم و بگوییم که: پنجاهمین سال‌یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (م ل م) و دموکراتیک نوین افغانستان، مناسبتی است که همه ما را فرامی‌خواند تا کل فراز و نشیب‌ها و پیچ‌وخم‌های مبارزاتی پنجاه ساله ما را مدنظر قرار دهیم و مسئولیت‌های میهنی، ملی، دموکراتیک و انقلابی خود را بیشتر از پیش و به‌طور محکمی به دست بگیریم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بارها اعلام کرده است که: بزرگ‌ترین کمبود و ضعف کنونی جنبش کمونیستی (م ل م) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، موجودیت صرف سیاسی این جنبش و عدم حضورش در عرصه کاروپیکار مسلحانه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده است. در واقع همین ضعف و کمبود است که دامنه و برد مبارزات ایدیولوژیک و سیاسی ما علیه دشمنان عمده و غیر عمده را به شدت محدود می‌نماید. در شرایطی که شکل عمده مبارزات در کشور بصورت قاطعی مبارزات مسلحانه و جنگی است، صداهای صرفاً سیاسی و غیرجنگی در فضای مملو از غرش بمب و توپ و تفنگ کم‌تر شنیده می‌شود و تأثیراتش به شدت

محدود است. به‌همین سبب در شرایط کنونی پیش‌برد چنین مبارزاتی آن‌چنان مؤثر نیست که بتواند به نحو برجسته‌ای ره به‌جایی ببرد. این مبارزات فقط آن‌گاه می‌توانند تأثیرات مبارزاتی ره‌گشا داشته باشند که در خدمت مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده (شکل کنونی جنگ خلق در کشور) قرار داشته باشند.

برای پیش‌برد درست، اصولی، بروقت و مؤثر این مبارزات ره‌گشا، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نیاز دارد که تمامی اعضا، هواداران و توده‌های تحت رهبری خود را بیشتر از پیش و به‌صورت روزافزون در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بسیج نماید و مبارزات آن‌ها را پیوسته ارتقا و گسترش بخشد. برعلاوه، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سایر شخصیت‌ها و نیروهای مائوئیست در حال حاضر نیاز دارند که: پیوندهای فشرده‌ای با هم برقرار نمایند و در چهارچوب این پیوندهای فشرده از یک‌جانب مباحثات تیوریک بر سر اختلافات تیوریک و به‌خاطر حل آن‌ها را پیش ببرند و از جانب‌دیگر هم‌کاری‌های عملی مبارزاتی میان خود را گسترش دهند تا بتوانند هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی به‌طرف هم‌آهنگی، یک‌پارچگی و وحدت پیش بروند.

به‌پیش در مسیر برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی!

به‌پیش در مسیر مبارزه علیه مرتجعین وابسته به سایر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی!

## حزب کمونیست

(مائوئیست)

## افغانستان

۱۳ میزان ۱۳۹۴ (۵ اکتوبر ۲۰۱۵)

## مائوئیست های نیپال و محاصره [نیپال توسط] هند



ملی ندارد. مردم نیپال از مدت طولانی به این طرف مکرراً با این مشکلات مواجه می شوند. این سومین بار است که هند محاصره بالای نیپال را تحمیل می کند. حالا ما به یک سیاست، نقشه و برنامه طولانی مدت برای حل این گونه بحران ها نیاز داریم. گفتار صرف کافی نیست، مردم می خواهند از این سیاست، نقشه و برنامه در جریان عمل آگاه شوند.

حالا در چنین وضعیت وخیم سوال دیگری داریم. مائوئیست های نیپال کجا هستند؟ آن ها چه باید بکنند و چه می کنند؟ در حقیقت سوال حیاتی ما این است که آیا در نیپال مائوئیست ها وجود دارند؟ این سوالی است که پاسخ داده شده است. بلی! هستند، اما تمام چیزهای درخشان طلا نیست.

- ۲ -

من در باره حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) و پراچندا- بابورام هیچ چیز بیشتر نمی گویم. مطالب زیادی در باره آن ها نوشته شده است. آن چنان که من در بالا ذکر دادم آن ها خود را رسماً طرفدار پلورالیزم، دموکراسی چند حزبی و نظام پارلمانی اعلام کرده اند. هم اکنون پراچندا و پیروانش از چوکی های بیشتر و بیشتر در حکومت اولی بهره مند می شوند.

بابورام باترای، کسی که به عنوان خدمتگار

بهبتر است روشن سازیم که نظام فیدرالی خواست مردم نیپال نبود و نیست، بلکه توسط توسعه طلبی هند از طریق احزاب تریبی طرفدار هند و انجوها به زور تحمیل گردید تا که هند منطقه هموار نیپال را طبق منافع خود مدیریت نماید. بدون شک و شبهه، نقشه هند جدا کردن منطقه تیرایی [از نیپال] و ادغام [این بخش از] قلمرو نیپال به هند است. به همه معلوم است که بعد از اشغال سیکهیم، اندراگاندی نخست وزیر آن وقت هند قصد داشت قسمت جنوب نیپال را از طریق توطئه سیاسی [از نیپال] جدا نماید. باید به یاد داشت که هند در باره ادعاهای فرمانده "راو"، پ. ک. یاداو، راجع به نقشه های هند در مورد جدا کردن منطقه تیرایی [از نیپال] روشنی نینداخت. یاداو، فرمانده "راو" در زمان تصدی اندراگاندی بحیث نخست وزیر، در کتاب خود بنام "ماموریت راو" بیان کرده است که هند نقشه کرده بود که منطقه تیرایی را [از نیپال] جدا نماید. "سنگر مدهیسی" جبهه مشترک احزاب طرفدار هند در تیرایی است که برای منافع هند کار می نماید. حالا حکومت مودی از طریق این عناصر ضد ملی کار ناتمام اندرا گاندی را پیش می برد.

هند به هیچ وسیله نقلیه، به شمول وسایل نقلیه مواد سوخت و ادویه جات، اجازه داخل شدن به قلمرو نیپال نمی دهد. مشکلات مواد سوخت، به ویژه کمبود گاز برای پخت و پز، و همچنان کمبود ادویه جات آن مشکل اصلی مردم نیپال است که امروز با آن مواجه هستند. در حقیقت این به معنای اعلام جنگ توسط هند علیه نیپال و مردم نیپال است.

محاصره تحمیل شده توسط هند خشم زیادی در میان مردم نیپال به وجود آورده است. آن ها به جاده ها می برآیند و شعارهای "هند عقب بکش!" و "مودی! محاصره را پایان بخش!". نه تنها این، بلکه ما حمایت و تفاهم روشنفکران و خبرنگاران هند و [سایر] کشورهای خارجی را نیز به دست آورده ایم.

این یک موضوع نگران کننده است که حکومت اولی هیچ نقشه و برنامه علمی برای حل این بحران

در ابتدا می خواهیم بگویم که از دو ماه به این طرف ما مردم نیپال با محاصره اقتصادی ستمگرانه تحمیلی توسط توسعه طلبی هند مواجه هستیم. حکومت فاشیستی هند می خواهد نیپال مثل بوتان، که یک کشور کوچک محاط به خشکه در جنوب شرق آسیا است، تحت کنترلش قرار داشته باشد. هند می خواهد با نیپال مثل یکی از ولایت های رفتار نماید. توسعه طلبی هند استعمارنویین را بکار می بندد و فراموش می کند که نیپال کشور مستقلی است که از استقلال و آزادی خود حتی در زمانی که جهان میان امپراتوری ها تقسیم شده بود پاسداری نموده بود.

در نیپال قانون اساسی جدید به وجود آمده و یک حکومت جدید تحت رهبری ک. پ. اولی، صدر حزب کمونیست متحده نیپال (م ل) تشکیل گردیده است. قانون اساسی جدید نیپال یک قانون اساسی مردمی نیست و مبتنی بر مندرجات انقلابی نمی باشد. در حقیقت این قانون اساسی مبتنی بر نظام چند حزبی پارلمانی است و حکومت جدیداً تشکیل شده نیز حکومت کمونیست های انقلابی نیست. هر دو حزب [شامل در حکومت یعنی] حزب کمونیست متحده نیپال (م ل) و حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) طرفدار نظام چند حزبی پارلمانی هستند. اما موضوع قابل تعجب این است که هند محاصره اقتصادی را تحمیل کرده و قانون بین المللی در مورد حقوق یک کشور محاط به خشکه را نقض کرده است. به همه معلوم است که هند می خواهد قانون اساسی نیپال را تحت فرمان خود مدیریت نماید و حکومت تحت رهبری احزاب طرفدار هند مثل کنگره نیپال و احزاب منطقه تیرایی را تشکیل دهد.

با چرخیدن در چهارچوب مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم به انجام رسانیم. این گونه نظریه فقط تفکر پسا م ل م را که مسیری به سوی انحلال طلبی است انعکاس می دهد. آن ها بجای مبارزه طبقاتی دهقانی روی نقش مبارزه شهری و "طبقه متوسط" تاکید می کنند. آن ها در حقیقت آن گونه که در سند حزبی شان متذکر شده اند، "طبقه متوسط" را به عنوان نیروی اساسی انقلاب نیپال پذیرفته اند. بدین معنا دسته چاندا نیز در باره انقلاب نیپال روشن نیست.

حالا من بدون هیچ تردیدی تاکید می کنم که گرچه آن ها بطور مستند م ل م را به عنوان اصل رهبری کننده شان پذیرفته اند، اما در عمل هم موهن بایدیا "کیرن" و هم نیترا بیکرام چاندا "ویپلاو" از مسیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین منحرف شده اند. موهن بایدیا "قیام مردمی" را و چاندا "انقلاب متحده" را به عنوان خط سیاسی شان پذیرفته اند. حقیقت این است که تحت نام تغییر شرایط هر دو از مسیر انقلابی م ل م منحرف شده اند و بطرف انحلال طلبی روان هستند. بنابراین واقعیت این است که انقلابیون مائوئیست در نیپال هستند و ما "جبهه انقلابی روشنفکری-فرهنگی" را داریم، اما حزب انقلابی مائوئیست در نیپال وجود ندارد.

اجازه دهید انتظار بکشیم و ببینیم که این دو تشکیلات "مائوئیستی" چگونه پیش می روند.

به نظر من دسته چاندا باید روی خط سیاسی خود فکر نماید. آن گونه که می دانیم تنها انقلاب دموکراتیک نوین می تواند تضادهای جامعه نیپال را حل نماید و ما تنها از طریق جنگ خلق می توانیم به آن نائل شویم. قاطعانه تاکید می کنم که تنها و تنها یک راه دست یابی به هدف انقلاب وجود دارد و آن جنگ خلق مائوئیستی-جنگ خلق دارای خصوصیت نیپالی-است.

- ۳ -

آن گونه که در فوق تذکر دادم مردم نیپال به جاده ها برآمده اند و شعارهای "هند

مطبوعاتی شان تذکر دادند که خط سیاسی حزب شان "قیام مردمی" خواهد بود. این بدین معنا است که آن ها راه سرمشق روسی، راه سرمشق انقلاب اکتوبر، را اتخاذ کرده اند. در واقعیت جهت حرکت آن ها مشابه به راه پذیرفته شده توسط پراچندا، تحت نام شرایط تغییر یافته ملی و بین المللی، است. شکی نیست که دیر یا زود "کیرن" با پراچندا همدست خواهد شد. نه تنها این، بلکه آن ها با "فوروم سوسیالیست فیدرال نیپال"، یکی از دسته های بزرگ "سنگر مدھیسی"، که برای منافع هند کار می نماید، ائتلاف کرده اند. بطور شفاف واضح است که حزب تحت رهبری موهن بایدیا هیچ نقشه و برنامه انقلابی برای حرکت دادن انقلاب نیپال به پیش ندارد.

هم اکنون ما یک حزب مائوئیستی دیگر تحت رهبری نیترا بیکرام چاندا "ویپلاو" داریم. اکثر رهبران جوان، کادرها و اعضای سابق اردوی آزادیبخش خلق به حزب کمونیست نیپال مائوئیست که تحت رهبری چاندا است پیوسته اند. همچنین اکثر رهبران تشکلات همزاد، به ویژه محصلان، اتحادیه ها و سازمان های دالیت ها به حزب کمونیست نیپال مائوئیست پیوسته اند. این، جنبه مثبت حزب تحت رهبری چاندا است که آن ها هیچ توهمی در مورد سیاست های هویت شناسانه و نظام فیدرالی ندارند. اما طنز قضیه درین است که خط ایدیولوژیکی و سیاسی این دسته بندی، که باید برای انقلاب نیپال پذیرفته شود، نیز روشن نیست. حزب چاندا متذکر شده است که مبارزه مسلحانه راه انقلاب نیپال خواهد بود. این یک جهتگیری مثبت است، اما در این جهتگیری روشن نیست که انقلاب نیپال به چگونه مبارزه مسلحانه نیاز دارد. صرفا ذکر مبارزه مسلحانه کافی نیست. آن ها در سند شان جنگ خلق مائوئیستی یا مبارزه مسلحانه از نوع فوکو را تحلیل نکرده اند.

به نظر می رسد که دسته چاندا در موقف پیش گرفتن مسیر جنگ خلق مائوئیستی نیست. آن ها در سند شان نیاز و اهمیت "سه سلاح معجزه آسا" را آن گونه که توسط مائوتسه دون آموزش داده شده است، تذکر نداده اند. مقدم بر آن ها، بجای انقلاب دموکراتیک نوین از "انقلاب متحده مردمی" سخن می گویند. درک این مسئله که "انقلاب متحده" چیست و آن ها چه نوع مبارزه مسلحانه را برای انقلاب نیپال می پذیرند مشکل است. در یک مقاله نوشته شده توسط چاندا در ارگان نشراتی حزب (انقلاب مردمی) وی متذکر شده است که ما نمی توانیم وظیفه انقلاب را صرفا

وفادار توسعه طلبی هند شناخته می شود، همراهی با پراچندا را ترک کرده و می خواهد حزب دیگری بر اساس سوسیال دموکراسی تشکیل نماید. هر شهروند نیپالی و همه آن ها می دانند که از زمان طولانی به این طرف، وی برای منافع هند کار می نماید. او یکی از افراد کلیدی ای است که به جنبش مائوئیستی نیپال خیانت کرد و حالا به منافع ملی خیانت می کند. "سنگر مدھیسی" و بابورام باترای، آن گونه که توسط ارباب هندی شان هدایت می شوند، در جهت مشابه با هم حرکت می کنند.

دو تشکیلات "مائوئیستی" وجود دارند: یکی تحت رهبری موهن بایدیا "کیرن" است و دیگری توسط نیترا بیکرام چاندا "ویپلاو" رهبری می شود.

موهن بایدیا "کیرن"، کسی که به عنوان یک رهبر انقلابی شناخته می شد (من حالا ناچارم کلمات "شناخته می شد" را ذکر نمایم) نیز گیری خود در بین مردم تحت ستم را از دست داده است. در حقیقت او پایه انقلابی خود را باخته است. او پشتیبان راسخ نظام فیدرالی و سیاست های هویت شناسانه است. گروه او می خواهد با حزب تحت رهبری پراچندا- حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) - مجددا وحدت نماید و در انتخابات محلی و سراسری سهم بگیرد. اکنون دسته بندی "کیرن" با دسته بندی کوچک حزب کمونیست نیپال (متحده)، که تحت رهبری پاری تاپه یعنی کسی قرار دارد که همیشه مائوئیسم را انکار کرده و در جریان ده سال جنگ خلق نقش منفی بازی نمود، همدست شده است. آن ها بعد از تامین وحدت حزبی، حزب شان را حزب کمونیست نیپال (مائوئیست انقلابی) نامیده اند. گرچه آن ها حزب شان را "مائوئیست انقلابی" نامیده اند، اما از لحاظ فلسفی، ایدیولوژیکی و سیاسی از مسیر انقلابی آموزش داده شده توسط صدر مائوتسه دون یعنی مسیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین دست کشیده اند.

آن ها بعد از وحدت حزبی در بیانیه



به شفافیت ایدئولوژیکی و سیاسی نیاز دارد. ما باید نقشه و سیاست دراز مدتی داشته باشیم که ما را بطرف انقلاب دموکراتیک نوین رهبری نماید.

پست شده توسط ریشی راج بارل

risavbaral@yahoo.com

را بطرف انقلاب دموکراتیک نوین رهبری نمایند. هم اکنون حزب تحت رهبری ویپلاو- حزب کمونیست نیپال مائوئیست- یک جنبش سرتاسری علیه توسعه طلبی هند اعلام کرده است. همچنان آن ها به حکومت اولی هوشدار داده اند که بحران ملی را بصورت فوری حل نماید. این یک گام مثبت است، اما حزب چاندا باید عمیقاً دریابد که صرفاً جنبش خیابانی کافی نیست و حزب مذکور

عقب بکش! و "مودی به محاصره پایان بخش!" را سر می دهند. اما حکومت اولی هیچ سیاست و برنامه علمی برای حل بحران ملی ندارد. در چنین وضعیتی باید انقلابیون اوضاع را به دست خود بگیرند. حالا وقت آن رسیده است که به جاده ها برآییم و درفش استقلال و آزادی ملی و دموکراسی مردمی را برافرازیم. تنها مائوئیست های حقیقی می توانند مردم

## حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

### کمیته روابط بین المللی

#### پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق بهروز نوایی

۱۳۹۴/۴/۲۶ (۲۰۱۵/۷/۱۵)

به رفقای گروه مائوئیستی شورش!

رفقای عزیز!



با اندوه فراوان اطلاع یافتیم که رفیق بهروز نوایی پس از پیشبرد یک عمر مبارزه انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیزم در داخل ایران و در خارج از ایران، در اثر یک بیماری جانکاه درگذشته است. درگذشت این رفیق انقلابی شورشی را به رفقا و خانواده اش تسلیت می گوئیم. لطفاً غم شریکی صمیمانه ما را به این مناسبت بپذیرید.

رفیق بهروز نوایی با وجود مریضی ای که عاید حالش بود، طی سالیان اخیر خدمات انترناسیونالیستی قابل قدری برای جنبش بین المللی مائوئیستی انجام داد. او یک مبلغ و مروج پیگیر جنبش مائوئیستی هند و جنگ انقلابی خلق در آن کشور در میان فارسی زبانان بود و چندین اثر جنبش مائوئیستی هند را به فارسی ترجمه کرد. علاوه بر او یک دوست و مبلغ و مروج صمیمی جنبش مائوئیستی افغانستان و مشخصاً حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بود. او سوانح رفیق جانباخته اکرم یاری را به انگلیسی ترجمه کرد، متن قسمت ترجمه شده اثر رفیق اجیت به نام «علیه اوکیانیزم» به فارسی دری رایج در افغانستان توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را به فارسی رایج در ایران تبدیل نمود تا برای خوانندگان ایرانی کاملاً قابل فهم گردد، یکی از نوشته های حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه رویزونیسم پسا م ل م را به انگلیسی ترجمه کرد و ....

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، چند سال قبل رابطه رفیق بهروز نوایی با «جمعی از مائوئیست های ایران» را با این آرزومندی صمیمانه تامین نمود که این رابطه دو جانبه بتواند نقش موثری در تشکیل یابی عمیق تر و وسیع تر مائوئیست های ایران بازی نماید. اما متأسفانه آن رابطه نتوانست گام های تکاملی پیشرونده داشته باشد. دلایل مشخص آن تا حال برای ما روشن نیست. اما حالا که «گروه مائوئیستی شورش» موجود و فعال است، ما یک بار دیگر وظیفه خود می دانیم که به «جمعی از مائوئیست های ایران» و «گروه مائوئیستی شورش» پیشنهاد نماییم که در مسیر همکاری، نزدیکی و پیشبرد مباحثات رفیقانه و نهایتاً تامین وحدت با هم قرار بگیرند و جنبش مائوئیستی ایران را به پیش سوق دهند. هر کمک رفیقانه ای که درین راستا در توان داشته باشیم، با خلوص نیت و صمیمیت رفیقانه در خدمت رفقا خواهیم بود.

یکبار دیگر غم شریکی عمیق ما را به مناسبت درگذشت رفیق بهروز نوایی بپذیرید.





## مرگ بر امریکا!

### مرگ بر ارگ!

شهر کابل به روز ۲۰ عقرب شاهد وسیع ترین تظاهرات توده‌یی در طی چند دههٔ اخیر در افغانستان بود. تظاهر کنندگان که جنازه‌های گروگان‌های گردن زده شده توسط داعشیان مستقر در ولسوالی خاک‌افغان (سابق خاک‌ایران) ولایت زابل را با خود حمل می‌کردند، از منطقهٔ دشت برچی در غرب شهر کابل تا چهارراهی مقابل ارگ که چهارراهی پشتونستان نامیده می‌شود، به طول تقریباً ۱۰ کیلومتر راه پیمایی کردند تا بتوانند اعتراضات شان را به گوش کاخ‌نشینان ارگ ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده برسانند و از آن‌ها دادخواهی کنند. وقتی آن‌ها به چهار راهی پشتونستان رسیدند تعداد شان به ده‌ها هزار نفر، احتمالاً به بیشتر از ۳۰۰۰۰ نفر، رسید. (صفحه ۳۵)



– یاد جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور را گرامی  
میداریم (صفحه ۲۸)

– پنجاهمین سال یاد بنیادگذاری جنبش کمونیستی (مارکسیستی) –  
لنینیستی – مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان  
را در خدمت به شکوفا ساختن مبارزات کمونیستی (م ل م) و  
دموکراتیک نوین کنونی در کشور تجلیل کنیم (صفحه ۳۹)



– مائوئیست‌های نیپال و محاصرهٔ [نیپال توسط] هند (صفحه ۴۵)



– پیام تسلیت کمیتهٔ روابط بین‌المللی به مناسبت درگذشت  
رفیق بهروز نوایی (صفحه ۴۶)

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com

قیمت داخل کشور: ۳۰ افغانی

قیمت بیرون از کشور: ۲ دالر